



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

روح و زندگی

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

نشر شهر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	فهرست مطالب
۱۹	تقدیم به
۱۹	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی
۲۰	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی
۲۰	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس
۲۱	مقدمه ناشر
۲۲	مقدمه مؤلف
۲۴	بخش اول: روح
۲۴	فصل اول: روح، مفهوم و حقیقت آن
۲۴	معنی روح در قرآن
۲۶	حقیقت روح
۲۷	اوصاف روح
۲۹	جنس روح
۲۹	امر چیست؟
۳۰	امر: کلمه ایجاد آسمانی
۳۰	امر: ملکوت کلشیء
۳۱	روح و امر
۳۱	روح و معانی مختلف آن
۳۲	روح و ملائکه
۳۲	روح قدس و امین

- روح همراه ملائکه ۳۲
- جبرئیل حامل روح ۳۳
- روح حامل قرآن ۳۳
- روح و وحی ۳۳
- روح کلمه الهی ۳۴
- ارتباط روح با امر و ملکوت ۳۴
- مفهوم روح القدس و روح الامین ۳۵
- فصل دوم: روح، و ارتباط آن با بدن ۳۵
- مفهوم نفخ روح در بدن ۳۵
- تسویه انسان، نفخ روح و ایجاد ادراک‌های حسی ۳۶
- در چه مرحله روح با بدن مرتبط می‌شود؟ ۳۶
- کیفیت ایجاد و نفخ روح و تقدیر نسل انسان در رحم ۳۷
- بدن، منشأ اولیه پیدایش روح ۳۸
- پیوستن روح به بدن و جدا شدن آن ۳۹
- روح در حالت خواب و مرگ کجاست؟ ۳۹
- روح بدون بدن کجا نگهداری می‌شود؟ ۴۰
- فصل سوم: روح، و هویت انسان ۴۱
- هویت انسان از نظر قرآن ۴۱
- ایجاد ترکیب انسان از تن و روان ۴۲
- مفهوم دوگانگی و اتحاد روح با بدن ۴۳
- تجرد روح و من آدمی (بحث فلسفی) ۴۴
- روح تقویت کننده حزب الله ۴۵
- نارسائی علم انسان به روح ۴۶
- بخش دوم: انسانیت ۴۶

۴۶	فصل اول: نوع انسان
۴۶	آغاز پیدایش نوع انسان
۴۷	ردّ فرضیه تکامل نوع انسان
۴۸	وحدت نسوع انسانی
۴۸	حفظ وحدت نوعی انسان
۴۹	ارحام، منشأ قرابت خانواده انسانی
۵۰	انسانیت، به عنوان یک سنت واحد
۵۱	اصل و ریشه واحد نوع انسان
۵۱	همسانی خلق و بعث کلّ انسان با یک فرد
۵۲	مفهوم برابری انسان‌ها
۵۳	مفهوم فضیلت انسانی
۵۳	مفهوم کرامت انسانی
۵۴	مفهوم شاکله انسانی
۵۵	فصل دوّم: هدف آفرینش انسان
۵۵	هدف در آفرینش انسان
۵۶	هدف خلقت انسان
۵۷	هدف هستی، شناخت صاحبان بهترین اعمال
۵۷	مفهوم بهترین اعمال و هدف خلقت انسان
۵۸	انسان کامل و برترین، هدف آفرینش انسان
۵۹	انسان جزئی از اهداف آفرینش
۶۰	جهنم، هدف تبعی آفرینش انسان
۶۰	رابطه هدف خلقت انسان با حقیقت علم اسماء
۶۲	رابطه زندگی زمینی با اهداف خلقت انسان
۶۳	فصل سوّم: عالم ذر، عالم شهادت جمعی انسان

- ۶۳ اخذ میثاق الهی قبل از تولد نسل بشر
- ۶۴ عالم ذر چیست و میثاق الهی چه بود؟
- ۶۵ میثاق الهی در کجا و چه موقعی تحقق یافت؟
- ۶۶ احراز مسئولیت فرد در برابر خدا
- ۶۷ میثاق ازلی انسان در برابر خدا
- ۶۸ فصل چهارم: فطرت انسان
- ۶۸ مفهوم فطرت، و آفرینش انسان به فطرت الله
- ۶۹ هدایت فطری انسان
- ۶۹ میثاق الهی و فطرت توحیدی انسان
- ۷۰ خداجوئی فطری انسان
- ۷۰ آیا فطرت انسان قابل تغییر است؟
- ۷۱ عوامل تغییر نیروی تشخیص فطری انسان
- ۷۲ تکامل مرحله‌ای فطرت در انسان
- ۷۲ رابطه فطرت انسان با قوانین الهی
- ۷۳ بخش سوم: انسان در روی زمین
- ۷۳ فصل اول: انسان به‌عنوان جانشین خدا در زمین
- ۷۳ خلافت انسان و جانشینی خدا در زمین
- ۷۴ چگونگی خلیفه شدن انسان در زمین
- ۷۵ صفات خلیفه الهی در زمین
- ۷۵ اقامت و خلافت انسان در زمین
- ۷۶ مشیت الهی در تغییر خلیفه‌های زمینی
- ۷۷ فصل دوم: عوامل ملکوتی در خدمت انسان
- ۷۷ خدمت ملائکه به انسان
- ۷۷ مفهوم حافظین انسان

۷۸	مراقبین و محافظین انسان
۷۹	فصل سوم: زمین و آسمان در خدمت انسان
۸۰	عوامل طبیعی در خدمت انسان
۸۱	تغذیه و مواد غذایی انسان
۸۱	وابستگی خلقت و تداوم حیات انسان به زمین
۸۲	نیاز انسان به جهان خارج
۸۲	ساخته‌های دست بشر
۸۳	استفاده انسان از سایر موجودات
۸۳	فعالیت روزانه و استراحت شبانه انسان
۸۴	فصل چهارم: ناملایمات و مشکلات زندگی انسان
۸۴	انسان و ناملایمات ملازم خلقت او
۸۵	خسران ذاتی انسان و رهائی از آن
۸۶	مفهوم خلقت انسان در احسن تقویم و ترقی و تنزل او
۸۷	طبیعت انسانی و طغیانگری او
۸۸	مقدرات و مصائب مکتوب انسان
۸۹	مصایب انسان تحت مشیت الهی
۹۰	مفهوم لعب و لهو بودن حیات دنیوی انسان
۹۱	عناوین اعتباری و خیال
۹۱	بخش چهارم: مراحل بعدی زندگی انسان
۹۱	فصل اول: مرگ انسان
۹۱	چرا انسان‌ها می‌میرند؟
۹۲	عطای هستی و تقدیر مرگ
۹۳	رحمت زندگی و قبض و بسط هستی
۹۴	تحولات وجود انسان

- ۹۵ ----- مبادی آفرینش انسان، تولید نسل و مدت حیات او
- ۹۶ ----- مراحل عمر و علم انسان و نزول آن
- ۹۶ ----- انسان و سکونت او در زمان
- ۹۷ ----- فصل دوم: انسان در فاصله مرگ و قیامت
- ۹۷ ----- تحویل انسان به مسئول نگهداری او بعد از مرگ
- ۹۷ ----- وضع انسان در آخرین لحظه حیات
- ۹۸ ----- محافظت از زندگی انسان چگونه صورت می‌گیرد؟
- ۹۹ ----- احساس بی‌زمانی انسان در فاصله مرگ و قیامت
- ۱۰۰ ----- تحولات مراحل زندگی انسان
- ۱۰۰ ----- حیات ظاهر و حیات باطن و نفی فاصله مرگ
- ۱۰۱ ----- فصل سوم: خلق مجدد انسان
- ۱۰۱ ----- چگونه بدن انسان مجدداً خلق می‌شود؟
- ۱۰۱ ----- چگونگی برگشت روح به بدن و بازگشت به خدا
- ۱۰۲ ----- خلقت اول و خلقت دوم انسان
- ۱۰۳ ----- خلقت اولیه و خلقت جدید انسان و جهان
- ۱۰۳ ----- مفهوم رویش انسان از زمین و بازگشت و خروج از آن
- ۱۰۴ ----- کیفیت پیدایش زندگانی مجدد انسان
- ۱۰۴ ----- محدوده حرکت زندگی انسان
- ۱۰۶ ----- فصل چهارم: حیات جاودان انسان
- ۱۰۶ ----- استعداد انسان برای زندگی جاودان
- ۱۰۶ ----- چگونگی ادامه زندگی دنیوی انسان در بقا و ابدیت
- ۱۰۷ ----- زندگی بعدی انسان در این دنیا
- ۱۰۸ ----- تنهایی و زندگی غیر اجتماعی انسان بعد از مرگ
- ۱۰۹ ----- رابطه قوام آسمانها و زمین با دوام حیات انسانها

- ۱۱۰ نشانه‌های زندگی قبلی انسان
- ۱۱۰ ارتباط اول خلقت انسان با آخر زندگی او
- ۱۱۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین مهدی ، گردآورنده.

عنوان و نام پدیدآور : روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث / به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : تهران : موسسه نشر شهر ، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : [۳۳۱] ص .؛ .م.س ۱۷ × ۱۱

فروست : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج. ۹].

تفسیر المیزان جوان

شابک : ۰-۳۵-۵۲۲۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیر القرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیر القرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴.

موضوع : روح -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : انسان -- آفرینش -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : زندگی در قرآن

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده : طباطبایی ، محمدحسین ، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده : سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران . موسسه نشر شهر.

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج. ۹].

رده بندی کنگره : ۱۳۸۷BP۹۸ / الف ۸۳ت ۷۵ ج. ۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۷۹۴۵

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تأییدیه آیه‌الله محمد یزدی رئیس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه ●●● ۵

تأییدیه آیه‌الله مرتضی مقتدائی مدیریت حوزه علمیه قم ●●● ۶

تأییدیه آیه‌الله سید علی اصغر دستغیب نماینده خبرگان رهبری ●●● ۷

مقدمه ناشر ●●● ۸

مقدمه مؤلف ●●● ۱۲

بخش اول: روح

فصل اول ۱۹۰۰۰

روح، مفهوم و حقیقت آن ۱۹۰۰۰

(۳۹۱)

معنی روح در قرآن ۱۹۰۰۰

حقیقت روح ۲۷۰۰۰

اوصاف روح ۳۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

جنس روح ۳۵۰۰۰

امر چیست ۳۶۴۰۰۰

امر کلمه: ایجاد آسمانی ۳۸۰۰۰

امر: ملکوت کلشیء ۴۰۰۰۰

(۳۹۲)

روح و امر ۴۰۰۰۰

روح و معانی مختلف آن ۴۱۰۰۰

روح و ملائکه ۴۳۰۰۰

روح قدس و امین ۴۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

روح همراه ملائکه ۴۵۰۰۰

جبرئیل حامل روح ۴۶۰۰۰

روح حامل قرآن ۴۸۰۰۰

(۳۹۳)

روح و وحی ۴۹۰۰۰

روح کلمه الهی ۵۰۰۰۰

ارتباط روح با امر و ملکوت ۵۱۰۰۰

مفهوم روح القدس و روح الامین ۵۳۰۰۰

فصل دوم ۵۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

روح، و ارتباط آن با بدن ۵۵۰۰۰

مفهوم نفخ روح در بدن ۵۵۰۰۰

(۳۹۴)

- ۵۶۰۰۰ تسویه انسان، نفخ روح و ایجاد ادراکهای حسی
- ۵۸۰۰۰ در چه مرحله روح با بدن مرتبط می‌شود
- ۶۰۰۰۰ کیفیت ایجاد و نفخ روح و تقدیر نسل انسان در رحم
- ۶۵۰۰۰ بدن، منشأ اولیه پیدایش روح
- ۶۶۰۰۰ پیوستن روح به بدن و جداسدن آن
- ۶۷۰۰۰ روح در حالت خواب و مرگ کجاست

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- ۷۰۰۰۰ روح بدون بدن کجا نگهداری می‌شود

(۳۹۵)

فصل سوم

- ۷۳۰۰۰ روح، و هویت انسان

- ۷۳۰۰۰ هویت انسان از نظر قرآن

- ۷۷۰۰۰ ایجاد ترکیب انسان از تن و روان

- ۷۹۰۰۰ مفهوم اتحاد و بیگانگی روح با بدن

- ۸۲۰۰۰ تجرد روح و من آدمی (بحث فلسفی)

- ۸۶۰۰۰ روح تقویت کننده حزب الله

فهرست مطالب

موضوع صفحه

- ۸۹۰۰۰ نارسائی علم انسان به روح

بخش دوم: انسانیت

فصل اول

نوع انسان

- ۹۳۰۰۰ آغاز پیدایش نوع انسان

- ۹۵۰۰۰ رد فرضیه تکامل نوع انسان

- ۹۷۰۰۰ وحدت نوع انسانی

- ۹۹۰۰۰ حفظ وحدت نوعی انسان

فهرست مطالب

(۳۹۷)

موضوع صفحه

- ۱۰۰۰۰ ارحام، منشأ قرابت خانواده انسانی

انسانیت، به‌عنوان یک سنت واحد ۱۰۳۰۰۰

اصل و ریشه واحد نوع انسان ۱۰۶۰۰۰

همسانی خلق و بعث کل انسان با یک فرد ۱۰۸۰۰۰

مفهوم برابری انسان‌ها ۱۱۰۰۰۰

مفهوم فضیلت انسانی ۱۱۳۰۰۰

مفهوم کرامت انسانی ۱۱۶۰۰۰

مفهوم شاکله انسانی ۱۱۸۰۰۰

فهرست مطالب

(۳۹۸)

موضوع صفحه

فصل دوم ۱۲۳۰۰۰

هدف آفرینش انسان ۱۲۳۰۰۰

هدف در آفرینش انسان ۱۲۳۰۰۰

هدف خلقت انسان ۱۲۵۰۰۰

هدف هستی، شناخت صاحبان بهترین اعمال ۱۲۸۰۰۰

مفهوم بهتری اعمال و هدف خلقت انسان ۱۳۰۰۰۰

انسان کامل و برترین، هدف آفرینش انسان ۱۳۳۰۰۰

انسان جزئی از اهداف آفرینش ۱۳۴۰۰۰

(۳۹۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

جهنم، هدف تبعی آفرینش انسان ۱۳۷۰۰۰

رابطه هدف خلقت انسان با حقیقت علم اسماء ۱۴۰۰۰۰

رابطه زندگی زمینی با اهداف خلقت انسان ۱۴۴۰۰۰

فصل سوم ۱۴۷۰۰۰

عالم ذر، عالم شهادت جمعی انسان ۱۴۷۰۰۰

اخذ میثاق الهی قبل از تولد نسل بشر ۱۴۷۰۰۰

عالم ذر چیست و میثاق الهی چه بود ۱۵۱۰۰۰؟

(۴۰۰)

میثاق الهی در کجا و چه موقعی تحقق یافت ۱۵۴۰۰۰؟

فهرست مطالب

موضوع صفحه

احراز مسئولیت فرد در برابر خدا ۱۵۹۰۰۰

میثاق ازلی انسان در برابر خدا ۱۶۲۰۰۰

فصل چهارم ۱۶۵۰۰۰

فطرت انسان ۱۶۵۰۰۰

مفهوم فطرت، و آفرینش انسان به فطرت الله ۱۶۵۰۰۰

هدایت فطری انسان ۱۶۷۰۰۰

(۴۰۱)

میثاق الهی و فطرت توحیدی انسان ۱۶۹۰۰۰

خدا جوئی فطری انسان ۱۷۱۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

آیا فطرت انسان قابل تغییر است ۱۷۲۰۰۰

عوامل تغییر نیروی تشخیص فطری انسان ۱۷۴۰۰۰

تکامل مرحله‌ای فطرت در انسان ۱۷۷۰۰۰

رابطه فطرت انسان با قوانین الهی ۱۷۸۰۰۰

بخش سوم: انسان در روی زمین

(۴۰۲)

فصل اول ۱۸۳۰۰۰

انسان به‌عنوان جانشین خدا در زمین ۱۸۳۰۰۰

خلافت انسان و جانشینی خدا در زمین ۱۸۳۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

چگونگی خلیفه شدن انسان در زمین ۱۸۷۰۰۰

صفات خلیفه الهی در زمین ۱۸۹۰۰۰

اقامت و خلافت انسان در زمین ۱۹۱۰۰۰

مشیت الهی در تغییر خلیفه‌های زمینی ۱۹۴۰۰۰

(۴۰۳)

فصل دوم ۱۹۷۰۰۰

عوامل ملکوتی در خدمت انسان ۱۹۷۰۰۰

خدمت ملائکه به انسان ۱۹۷۰۰۰

مفهوم حافظین انسان ۱۹۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مراقبین و محافظین انسان ۲۰۱۰۰۰

فصل سوم ۲۰۷۰۰۰

زمین و آسمان در خدمت انسان ۲۰۷۰۰۰
(۴۰۴)

عوامل طبیعی در خدمت انسان ۲۰۷۰۰۰

تغذیه و مواد غذایی انسان ۲۱۰۰۰۰

وابستگی خلقت و تداوم حیات انسان به زمین ۲۱۲۰۰۰

نیاز انسان به جهان خارج ۲۱۳۰۰۰

ساخته‌های دست بشر ۲۱۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

استفاده انسان از سایر موجودات ۲۱۶۰۰۰

فعالیت روزانه و استراحت شبانه انسان ۲۱۹۰۰۰

(۴۰۵)

فصل چهارم ۲۲۱۰۰۰

ناملايمات و مشكلات زندگي انسان ۲۲۱۰۰۰

انسان و ناملايمات ملازم خلقت او ۲۲۱۰۰۰

خسران ذاتی انسان و رهائی از آن ۲۲۳۰۰۰

مفهوم خلقت انسان در احسن تقویم و ترقی و تنزل او ۲۲۹۰۰۰

طبیعت انسانی و طغیانگری او ۲۳۲۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مقدرات و مصائب مکتوب انسان ۲۳۴۰۰۰

(۴۰۶)

مصایب انسان تحت مشیت الهی ۲۳۶۰۰۰

مفهوم لعب و لهو بودن حیات دنیوی انسان ۲۴۰۰۰۰

عناوین اعتباری و خیال ۲۴۴۰۰۰

بخش چهارم: مراحل بعدی زندگی انسان

فصل اول ۲۴۹۰۰۰

مرگ انسان ۲۴۹۰۰۰

چرا انسان‌ها می‌میرند ۲۴۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۴۰۷)

عطای هستی و تقدیر مرگ ۲۵۱۰۰۰

رحمت زندگی و قبض و بسط هستی ۲۵۴۰۰۰

تحولات وجود انسان ۲۵۷۰۰۰

مبادی آفرینش انسان، تولید نسل و مدت حیات او ۲۶۱۰۰۰

مراحل عمر و علم انسان و نزول آن ۲۶۴۰۰۰

انسان و سکونت او در زمان ۲۶۵۰۰۰

فصل دوم ۲۶۷۰۰۰

انسان در فاصله مرگ و قیامت ۲۶۷۰۰۰

فهرست مطالب

(۴۰۸)

موضوع صفحه

تحویل انسان به مسئول نگهداری او بعد از مرگ ۲۶۷۰۰۰

وضع انسان در آخرین لحظه حیات ۲۶۹۰۰۰

محافظت از زندگی انسان چگونه صورت می‌گیرد ۲۷۰۰۰

احساس بی‌زمانی انسان در فاصله مرگ و قیامت ۲۷۴۰۰۰

تحولات مراحل زندگی انسان ۲۷۵۰۰۰

حیات ظاهر و حیات باطن و نفی فاصله مرگ ۲۷۸۰۰۰

فصل سوم ۲۷۹۰۰۰

خلق مجدد انسان ۲۷۹۰۰۰

فهرست مطالب

(۴۰۹)

موضوع صفحه

چگونه بدن انسان مجدداً خلق می‌شود ۲۷۹۰۰۰

چگونگی برگشت روح به بدن و بازگشت به خدا ۲۸۲۰۰۰

خلقت اول و خلقت دوم انسان ۲۸۴۰۰۰

خلقت اولیه و خلقت جدید انسان و جهان ۲۸۵۰۰۰

مفهوم رویش انسان از زمین و بازگشت و خروج از آن ۲۸۷۰۰۰

کیفیت پیدایش زندگانی مجددانسان ۲۸۹۰۰۰

محدوده حرکت زندگی انسان ۲۹۱۰۰۰

فصل چهارم ۲۹۵۰۰۰

(۴۱۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

حیات جاودان انسان ۲۹۵۰۰۰

استعداد انسان برای زندگی جاودان ۲۹۵۰۰۰

چگونگی ادامه زندگی دنیوی انسان در بقا و ابدیت ۲۹۶۰۰۰

زندگی بعدی انسان در این دنیا ۲۹۹۰۰۰

تنهایی و زندگی غیر اجتماعی انسان بعد از مرگ ۳۰۱۰۰۰

رابطه قوام آسمانها و زمین با دوام حیات انسانها ۳۰۴۰۰۰

نشانه‌های زندگی قلبی انسان ۳۰۷۰۰۰

(۴۱۱)

ارتباط اول خلقت انسان با آخر زندگی او ۳۰۹۰۰۰

مجموعه تفسیر المیزان با حمایت مؤسسه عترت فاطمی چاپ و منتشر شده است که بدین وسیله از مدیران و کارکنان مؤسسه یاد شده تشکر و قدردانی می‌شود.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

(۴۱۲)

تقدیم به

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّشَعُّه
الْمَعْصُومِينَ الْمَكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَا سِيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةَ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجْبَةَ بِنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنْنَا بِبِضَاعِهِ
(۶)

مُرْجَاهِ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ

فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

(۷)

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

(۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت‌الله‌اعظم ارواحنا فداه باشد.

(۹)

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک ۱۴۲۷

(۱۰)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهایی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۱۱)

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آن‌ها به دلیل پر حجم بودن صفحات، عدم اعراب گذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع

جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، حقوق زن، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربرد است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه‌الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) روح و زندگی

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر بکارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبیری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی طباطبائی برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی،

مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و دهها موضوع روز روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه‌علامه به این شرح است که در آغاز چندآیه از یک سوره‌رامی آورد و آیه‌آیه، نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آن‌ها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای

(۱۶) روح و زندگی

امین اقدام نموده‌ام.

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - بهار ۱۳۸۸

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۸)

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف،

(۲۰) روح و زندگی

ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

مقدمه مؤلف (۲۱)

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرفنظر از تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

(۲۲) روح و زندگی

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگان هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این

مقدمه مؤلف (۲۳)

مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) روح و زندگی

بخش اول: روح

فصل اول: روح، مفهوم و حقیقت آن

معنی روح در قرآن

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...»

(۲۵)

(۲۶)

«روزی که روح با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند...» (۳۸ / نبأ)
در قرآن کریم کلمه «روح» - که متبادر از آن مبدأ حیات است - مکرر آمده است و آن

(۲۷)

را منحصر در انسان و یا انسان و حیوان به تنهایی ندانسته، بلکه در مورد غیر این دو طائفه نیز اثبات کرده است. مثلاً در آیه «... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا...» روح خود را به سوی مریم گسیل داشتیم...» (۱۷ / مریم) و در آیه «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...» و این چنین وحی کردیم به تو روحی از امر خود را...» (۵۲ / شوری) و آیاتی دیگر، در غیر مورد انسان و حیوان استعمال کرده است. پس معلوم می‌شود روح یک مصداق در انسان دارد و مصداقی دیگر در غیر انسان.

در قرآن چیزی که صلاحیت دارد معرف روح باشد نکته‌ای است که در آیه «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (۸۵ / اسراء) است که می‌بینیم آن را به طور مطلق و بدون هیچ قیدی آورده، و در معرفی آن فرموده: «روح از امر خداست»، آن گاه امر خدا را در جای دیگر معرفی کرده که - «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

(۲۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: تنها امر او در هنگامی که اراده چیزی کرده باشد این است که به آن چیز بگوید باش و آن چیز موجود شود، پس منزله است خدائی که ملکوت هر چیزی به دست اوست.» (۸۲ و ۸۳ / یس)

و فرمود امر او همان کلمه و فرمان ایجاد است، که عبارت است از هستی اما نه از این جهت که (هستی فلان چیز) و مستند به فلان علل ظاهری است، بلکه از این جهت که منتسب به خدای تعالی است و قیامش به اوست. و به این عنایت است که مسیح علیه السلام را به خاطر این که از غیر طریق عادی و بدون داشتن پدر به مریم داده شده کلمه او و روحی از او معرفی نموده و فرموده «... وَ كَلِمَتُهُ أَلْفِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ...!» (۱۷۱ / نساء) و در آیه دیگر داستان عیسی را تشبیه کرده به داستان پیدایش آدم.

خدای تعالی هر چند این کلمه را در اغلب موارد، کلامش با اضافه و قید ذکر کرده،

معنی روح در قرآن (۲۹)

مثلاً فرموده «... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (۷۲ / ص) و یا «... وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...» (۹ / سجده) و «... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا...» (۱۷ /

مریم) و «... وَ رُوحٌ مِنْهُ...» (۱۷۱ / نساء) و «... وَ آيَاتُنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ...» (۸۷ / بقره) و آیاتی دیگر که در آن‌ها تعبیر کرده به:

۱- روحم ۲- روح خود ۳- روحمان ۴- روحی از او ۵- روح القدس و غیره.

در بعضی موارد هم بدون قید ذکر کرده، مانند: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ...» (۴ / قدر) که از ظاهر آن بر می‌آید روح موجود مستقلی و مخلوقی آسمانی و غیر ملائکه است. در آیه دیگر می‌فرماید: «تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...» (۴ / معارج) و آری روحی که متعلق به انسان می‌شود، از آن تعبیر کرده به «مِنْ رُوحِي - از روح خودم» و یا «از روح خودش»، و در این تعبیر کلمه «مِنْ» را آورده که بر مبدأ بودن دلالت دارد. و نیز از تعلق آن به بدن انسان تعبیر کرده به نفخ، و از روحی که مخصوص به (۳۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مؤمنین اش کرده به مثل آیه «... وَ آيَدُهُمْ بِرُوحِ مِنْهُ...» (۲۲ / مجادله) و در آن حرف «با» را به کار برده، که بر سببیت دلالت دارد، و روح نام‌برده را تأیید و تقویت خوانده، و از روحی که خاص انبیائش کرده به مثل جمله «... وَ آيَاتُنَا بِرُوحِ الْقُدُسِ...» (۲۵۳ / بقره) تعبیر نموده، روح را به کلمه «قدس» اضافه نموده، که به معنای نزهت و طهارت است، و این را هم تأیید انبیاء خوانده است. و اگر آیه سوره قدر را ضمیمه این آیات کنیم معلوم می‌شود نسبتی که روح مضاف در این آیات با روح مطلق در سوره قدر دارد، نسبتی است که افاضه به مفیض و سایه به چیزی که به اذن خدا صاحب سایه شده است دارد. و هم‌چنین روحی که متعلق به ملائکه است، از افاضه روح به اذن خداست، و اگر در مورد روح ملک تعبیر به تأیید و نفخ نفرموده، و در مورد انسان این دو تعبیر را آورده، و

معنی روح در قرآن (۳۱)

در مورد ملائکه فرموده: «... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا...» (۱۷ / مریم) و یا فرموده: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ...» (۱۰۲ / نحل) یا «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ...» (۱۹۳ / شعراء) برای این بود که ملائکه با همه اختلافی که در مراتب قرب و بعد از خدای تعالی دارند، روح محض هستند، و اگر احیاناً به صورت جسمی به چشم اشخاصی در می‌آیند تمثلی است که به خود می‌گیرند، نه این که به راستی جسمی و سروپائی داشته باشند:

«... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا - ما روح خود را به سوی مریم فرستادیم، و او در برابر وی به صورت بشری تمام عیار مجسم شد.» (۱۷ / مریم)

به‌خلاف انسان که روح محض نیست بلکه موجودی است مرکب از جسمی مرده، و روحی زنده، پس در مورد او مناسب همان است که تعبیر به نفخ (دمیدن) بکند، هم‌چنان که در مورد آدم فرموده: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (۷۲ / ص)

(۳۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و همان‌طور که اختلاف روح در خلقت فرشته و انسان باعث شد تعبیر مختلف شود، در مورد ملائکه به نفخ تعبیر نیاورد، هم‌چنین اختلافی که در اثر روح یعنی حیات هست که از نظر شرافت و خست مراتب مختلفی دارد، باعث شده که تعبیر از تعلق آن مختلف شود، یکی تعبیر به نفخ کند، و جای دیگر تعبیر به تأیید نماید، و روح را دارای مراتب مختلفی از نظر اختلاف اثرش بداند.

آری یک روح است که در آدمیان نفخ می‌شود، و درباره‌اش می‌فرماید: «... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (۷۲ / ص) و روحی دیگر به نام روح تأییدکننده است، که خاص مؤمن است و درباره‌اش فرموده: «... أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدَهُمْ بِرُوحِ مِنْهُ...» (۲۲ / مجادله) که از نظر شرافت در ماهیت مرتبت و قوت اثر شریف‌تر و قوی‌تر از روحی است که در

همه انسان‌های زنده

معنی روح در قرآن (۳۳)

است، به شهادت این که در آیه زیر که در معنای آیه سوره مجادله است، می‌فرماید:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...»

«آیا کسی که مرده بود، و ما او را زنده کردیم، و برایش نوری قرار دادیم، تا با آن در بین مردم مشی کند، در مثل، مثل کسی است که در ظلمت‌های بسیار قرار گرفته، و خارج شدن از آن برایش نیست.» (انعام / ۱۲۲)

ملاحظه می‌کنید که در این آیه مؤمن را زنده به حیاتی دارای نور دانسته، و کافر را با این که جان دارد مرده و فاقد آن نور می‌داند. پس معلوم می‌شود مؤمن روحی دارد که کافر آن را ندارد، و روح مؤمن اثری دارد که در روح کافر نیست.

(۳۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

از این جا معلوم می‌شود روح مراتب مختلفی دارد، یک مرحله از روح آن مرحله‌ای است که در گیاهان سبز هست، و اثرش این است که گیاه و درخت را رشد می‌دهد، و آیات دال بر این که زمین مرده بود، و ما آن را زنده کردیم درباره این روح سخن می‌گوید.

مرحله دیگر از روح، آن روحی است که به وسیله آن انبیا تأیید می‌شوند، آیه «...وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...» (۸۷ / بقره) از آن خبر می‌دهد و سیاق آیات دلالت دارد بر این که این روح شریف‌تر و مرتبه‌ای عالی‌تر از روح انسان دارد. و اما آیه: «...يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»، (روح را از عالم امر خود بر هر کس از بندگانش بخواهد القاء می‌کند، تا او مردم را از روز تلاقی بیم دهد،) (۱۵ / مؤمن)

(۱)

معنی روح در قرآن (۳۵)

و آیه «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...»

«و این چنین وحی کردیم به سوی تو روحی را از عالم امر خود،» (۵۲ / شوری)

هم می‌تواند با روح ایمان تطبیق شود، و هم با روح القدس، و خدا داناتر است. (۱)

حقیقت روح

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...»

«ملائکه را با همراهی روح که از سنخ امر اوست و از کلمه ایجاد وی است (یا به

۱- نام دیگر سوره مؤمن، غافر است.

۲- المیزان، ج ۳۹، ص ۴۴۴.

(۳۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

سبب امر او و کلمه اوست) بر قلب هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا او بشر را انداز کند که معبودی جز من نیست و زنهار از گرفتن معبود دیگر بپرهیزید.» (۲ / نحل)

مردم در گذشته و حال با همه اختلاف شدیدی که درباره حقیقت روح دارند در این معنا هیچ اختلاف ندارند که از کلمه روح یک معنا می‌فهمند و آن معنا عبارت است از چیزی که مایه حیات و زندگی است - البته حیاتی که ملائک شعور و اراده باشد.

اما حقیقت آن چیست؟ می‌توان به طور اجمال از آیات کریم قرآن استفاده کرد، مثلاً:

- «...يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...: ...روزی که ملائکه و روح به صف می‌ایستند...» (۳۸ / نبأ)

حقیقت روح (۳۷)

«تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ... ملائکه و روح به سویش بالا می‌روند...» (۴ / معارج)

و آیات دیگر به دست می‌آید که روح حقیقی و موجودی مستقل است. و موجودی است دارای حیات و علم و قدرت، نه این که از مقوله صفات و احوال بوده و آن طور که بعضی پنداشته‌اند قائم موجودی دیگر باشد. قرآن کریم از سوی دیگر روح را معرفی می‌کند به این که از امر پروردگار است و می‌فرماید:

«...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي... بگو روح از امر پروردگار من است...!» (۸۵/اسراء) و سپس امر پروردگار را با امثال آیه:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: امر او جز این نیست که وقتی چیزی را اراده کند بگوید باش و می‌باشد،» (۸۲ / یس) معرفی نموده و می‌رساند که امر خدا همان کلمه ایجاد است که خدای سبحان هر چیز را با آن ایجاد می‌کند. (۳۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

به عبارت دیگر امر خدا همان وجودی است که به اشیاء افاضه می‌فرماید، اما نه وجود از هر جهت، بلکه امر خدا عبارت است از وجود از این جهت که مستند به خدای تعالی است و آمیخته با ماده و زمان و مکان نیست:

«وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصِيرِ: امر ما نیست جز واحد آن‌هم مانند چشم برهم‌زدن،» (۵۰ / قمر) به این مجرد از زمان و ماده و مکانی اشاره دارد، چه تعبیر نام‌برده در جایی گفته می‌شود که تدریج در کار نباشد، یعنی مادی و محکوم به حرکت مادی نباشد.

از بیان مختصری که گذشت این معنا معلوم شد که روح کلمه حیات است که خدای سبحان آن را در اشیاء به کار می‌برد و آن‌ها را به مشیت خود زنده می‌کند. به همین جهت در آیه «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...: و این چنین وحی کردیم روحی از امر خود را...»

حقیقت روح (۳۹)

(۵۲ / شوری) وحی نامیده و القاء آن را بر رسول و نبی ایحاء خوانده، پس معنای القاء کلمه او (کلمه حیات) به قلب رسول‌الله این است که روح را به سویش وحی کند، (دقت فرمائید).

پس این که فرمود «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ...» (۲ / نحل) تنزیل ملائکه با مصاحبت و همراهی روح عبارت است از القاء آن در قلب پیامبر تا قلب وی با داشتن آن روح آماده گرفتن معارف الهی بگردد. هم‌چنین به معنای دیگر تنزیل ملائکه به سبب روح به همین معناست، چون کلمه خدای تعالی که همان کلمه حیات باشد در ملائکه اثر گذاشته و آنان را مانند انسان‌ها زنده می‌کند. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۴، ص ۳۸.

(۴۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

اوصاف روح

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...!»

«تورا از حقیقت روح پرسش می‌کنند بگو که روح از سنخ امر پروردگار من است...!» (۸۵ / اسراء)

خدای سبحان امر روح را به اوصاف مختلفی توصیف فرموده است.

- یکی آن را به تنهایی ذکر کرده و مثلاً فرموده:

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...»

«روزی که روح با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند...» (۳۸ / نبأ)

اوصاف روح (۴۱)

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...»

«ملائکه و روح به سوی او عروج می‌کنند...» (۴ / معارج)

- از کلام خدای تعالی چنین بر می‌آید که این روح مفرد ذکر شده گاهی با ملائکه است، هم‌چنان که در آیات نام‌برده بالا دیدید و آیات زیر نیز بدان دلالت دارد می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ...»

«بگو آن کس که دشمن جبرئیل است باید بداند که وی قرآن را بر قلب تو نازل کرده...» (۹۷ / بقره)

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ...»

(۴۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«آن را روح امانت‌دار به قلب تو نازل کرده...» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعرا)

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ...»

«بگو روح القدس از ناحیه پروردگارت به حق آورده...» (۱۰۲ / نحل)

«... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»

«... پس ما روح خود را به‌سویش فرستادیم که به‌صورت بشر تمام عیار به او ممثل شد.» (۱۷ / مریم)

- گاهی آن حقیقتی است که در عموم آدمیان نفخ و دمیده می‌شود و در این باره فرموده:

اوصاف روح (۴۳)

«ثُمَّ سَوَّيْهِ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»

«آن‌گاه وی را تسویه کرد و از روح خویش در او دمید...» (۹ / سجده)

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»

«پس چون او را تسویه کردم و از روح خود در او دمیدم...» (۲۹ / حجر)

- و گاهی دیگر، آن حقیقتی که با مؤمنین است نامیده شده است و در این باره فرموده:

«...أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...»

«...خداوند در دل‌هایشان ایمان را نوشته و به روحی از خودش تأییدشان کرده...» (۲۲ / مجادله)

(۴۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...»

«آن‌کس که مرده بود و زنده‌اش کرده برای او نوری قرار دادیم که به کمک آن میان مردم راه می‌رود...» (۱۲۲ /

انعام)

نیز دلالت بر آن دارد برای این که در گفتگو از حیات جدید شده و حیات فرع روح است.

- و گاهی دیگر، آن حقیقتی نامیده شده است که انبیاء با وی در تماس‌اند و در این باره فرموده:

«يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ عَنِ أُنْدَرُوا...»

«ملائکه را با همراهی روح که از سنخ امر اوست بر قلب هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا او بشر را انذار

کند...» (۲/نحل)

اوصاف روح (۴۵)

«... وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...»

«... به عیسی بن مریم معجزاتی دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم...» (۲۵۳/بقره)

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...»

«و همین طور ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم...» (۵۲/شوری)

- گاهی به آن حقیقتی اطلاق می‌شود که در حیوانات و نباتات زنده وجود دارد، و پاره‌ای از آیات اشعار بدین معنا

دارد. یعنی زندگی حیوانات و نباتات را هم روح نامیده، چون همان‌طور که گفتیم حیات متفرع

(۴۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

برداشتن روح است. (۱)

جنس روح

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...»

«و تو را از حقیقت روح می‌پرسند بگو که روح از سنخ امر پروردگار من است...» (۸۵/اسراء)

خدای سبحان در روشن کردن حقیقت روح این را فرموده که: بگو روح از امر

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۶.

جنس روح (۴۷)

پروردگار من است. ظاهر از کلمه «مِنْ» در جمله فوق این است که حقیقت جنس را معنا می‌کند، هم‌چنان که این کلمه در سایر

آیات وارده در این باب بیانیه است، مانند:

آیه «... يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ...» (۱۵/ مؤمن)

آیه «... أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...» (۵۲/شوری)

آیه «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» (۴/ قدر)

که در همه این‌ها کلمه «مِنْ» می‌فهماند که روح از جنس و سنخ امر است. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۳.

(۴۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

امر چیست؟

آن‌گاه امر را بیان کرده و می‌فرماید:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۸۲/یس)

که در درجه اول می‌فهماند امر او عبارت از کلمه «كُنْ» که همان کلمه ایجاد است که عبارت از خود ایجاد است و ایجاد هم

عبارت است از وجود هر چیز، لکن نه از هر جهت، بلکه وجود هر چیز از جهت استنادش به خدای تعالی و این که وجودش قائم به

ذات است.

- این معنای امر خداست.

از جمله ادله‌ای که می‌رساند وجود اشیاء از جهت استنادش به ذات پروردگار و با قطع نظر از اسباب وجودی دیگر، کلام خدا

هستند آیه زیر است که می‌فرماید:

امر چیست (۴۹)

«وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمِحِ الْبَصِيرَةِ» (۵۰ / قمر) که امر خدای را بعد از آن که یگانه معرفی نموده، به لمح بصر تشبیه کرده است که منظور از آن نفی تدریج است و از آن فهمیده می‌شود موجودات خارج با این که تدریجا و به وسیله اسباب مادی موجود گشته و منطبق بر زمان و مکان هستند مع ذلک جهتی دارند که آن جهت عاری از تدریج و خارج از حیطه زمان و مکان است و از این جهت امر خدا و قول و کلمه او شمرده شده است و اما از جهت این که در مسیر سلسله علل و اسباب قرار داشته و بر زمان و مکان منطبق می‌گردد از این جهت «امر» خدا نیست بلکه «خلق» خداست، همچنان که فرمود: «...إِلَّا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ...!» (اعراف/۵۴)

پس امر، عبارت است از وجود هر موجود از این نقطه نظر که تنها مستند به خدای تعالی است و خلق عبارت است از وجود همان موجود از جهت این که مستند به

(۵۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

خدای تعالی است با وساطت علل و اسباب. (۱)

امر: کلمه ایجاد آسمانی

این معنا از کلام دیگر خدای سبحان به خوبی استفاده می‌شود که فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!» (۵۹ / آل عمران)

چه در این آیه، نخست خلقت آدم را ذکر نموده و ارتباط آن را با خاک که یکی از اسباب است بیان می‌کند، سپس وجود هم او را بدون ارتباطش به چیزی با تعبیر
۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۴.

امر: کلمه ایجاد آسمانی (۵۱)

«كُنْ» خاطرنشان می‌سازد، (دقت فرمائید!) و هم چنین نظیر این آیه است آیه:

«ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً...» (۱۳ و ۱۴ / مؤمنون)

تا آن جا که می‌فرماید:

«... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...!» (۱۴ / مؤمنون)

چه ایجاد خدای سبحان را که منسوب به خود اوست و سلسله علل تخلل و واسطه نیستند، خلق دیگری نامیده است. از همه آن چه گفته شد این معنی به دست آمد که امر: عبارت است از کلمه ایجاد آسمانی یعنی فعل مختص بذات او و اسباب و علل واسطه و تخلل نیستند و این امر به مقیاس زمان و مکان و هیچ خصیصه مادی دیگری اندازه گیری نمی‌شود. (۱)

(۵۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

امر: ملکوت کلشیء

در درجه دوم این معنی را خاطرنشان می‌سازد که امر او در هر چیز عبارت است از ملکوت آن چیز، و فراموش نشود که ملکوت ابلغ از ملک است بنابراین برای هر موجودی «ملکوتی» و «امری» است آنچنان که فرمود:

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (۱۸۵ / اعراف)

«وَ كَذَلِكَ نُرِيَا إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ...» (۷۵ / انعام) (۱)

۱- المیزان ، ج ۲۵ ، ص ۳۳۵.

۲- المیزان ، ج ۲۵ ، ص ۳۳۵.

امر: ملکوت کلشیء (۵۳)

روح و امر

از آنچه گذشت این معنا روشن گردید که

- امر خدا عبارت از کلمه ایجاد اوست، و

- کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص اوست،

(بدون این که اسباب کونی و مادی در آن دخالت داشته باشند و با تأثیر تدریجی خود در آن اثر بگذارند.)

- این همان وجود مافوق نشئه مادی و ظرف زمان است،

(۵۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

- و روح،

به حسب وجودش از همین باب است یعنی از سنخ امر و ملکوت است. (۱)

روح و معانی مختلف آن

«وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...!»

«و تو را از حقیقت روح پرسش می کنند بگو که روح از سنخ امر پروردگار من است و آنچه از علم به شما روزی شده بسیار اندک است...!» (۸۵ / اسراء)

۱- المیزان ، ج ۲۵ ، ص ۳۳۵.

روح و معانی مختلف آن (۵۵)

کلمه «روح» به طوری که در لغت معرفی شده به معنای مبدأ حیات است که جاندار به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می شود، مجازاً در اموری که به وسیله آنها آثار نیک ظاهر می شود، اطلاق می کنند. چنان که علم را حیات نفوس می گویند. خدای تعالی در قرآن می فرماید «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيِيْنَهُ...: کسی که مرده بود زنده اش کردیم» (۱۲۲ / انعام) که مقصود از آن زنده کردن با هدایت به سوی ایمان است.

در آیه شریفه

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ...»

«ملائکه با امر او روح را می آوردند...» (۲ / نحل)

(۵۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

هم از همین باب جمعی روح را به «وحی» تفسیر کرده اند.

هم چنین در آیه

«وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...»

«و این چنین روحی از امر خود را به تو وحی کردیم...» (۵۲ / شوری)

که مراد به آن قرآن است که آن نیز وحی است. گفته‌اند که اگر خدا قرآن و وحی را روح نامیده از این باب بوده که نفوس مرده به وسیله آن حیات و زندگی می‌یابند، هم‌چنان که روح معروف مایه حیات جسدهای مرده است.

کلمه روح در آیات بسیاری از سوره‌های مکی و مدنی قرآن کریم تکرار شده، ولی در همه جا به این معنایی که در جانداران می‌یابیم یعنی مبدأ حیات و منشأ احساس و

روح و معانی مختلف آن (۵۷)

حرکت ارادی نیامده است. ذیلاً معنای مختلف آن را ذکر می‌کنیم: (۱)

روح و ملائکه

خدای تعالی یکجا می‌فرماید:

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...»

«روزی که روح و ملائکه به صف می‌ایستند...» (۳۸ / نبأ)

و نیز فرموده:

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۱.

(۵۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»

«در آن شب ملائکه و روح به امر پروردگارشان هر چیزی را نازل می‌کنند» (۴ / قدر)

که بدون تردید مراد به آن در این دو آیه غیر روح حیوانی و غیر ملائکه است. در روایتی از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده که آن جناب به آیه «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...» (۲ / نحل) استدلال فرموده بود بر این که: روح غیر ملائکه است. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۲.

روح و ملائکه (۵۹)

روح قدس و امین

و نیز قرآن کریم یکجا روح را به وصف «قدس» و جای دیگر به وصف «امین» و امانت توصیف کرده است، چون روح از قذارت‌های مادی و پلیدی‌های معنوی و از معایب و امراضی که روح‌های انسانی آلوده به آنهاست پاک و منزّه است. (۱)

روح همراه ملائکه

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۲.

(۶۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

روح هر چند غیر ملائکه است، الا این که در امر وحی و تبلیغ هم‌چنان که از آیه زیر استفاده می‌شود، همراه ملائکه است:

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...» (۲ / نحل)

معنای آیه این است که خدای تعالی ملائکه را با همراهی روح که از سنخ امر اوست و از کلمه ایجادوی است (و یا به سبب امر او و کلمه اوست) بر قلب هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند، تا او بشر را انداز کند... (۱).

جبرئیل حامل روح

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۲.

جبرئیل حامل روح (۶۱)

از سوی دیگر می‌بینیم خدای تعالی یک‌جا آورنده قرآن را به نام جبرئیل معرفی نموده و می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...»

«بگو آن کس که دشمن جبرئیل است باید بداند که وی قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده نه از پیش خود...» (۹۷ / بقره)

جای دیگر همین جبرئیل را روح الامین خوانده و آورنده قرآنش نامیده و فرموده:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ...» (۱۹۳ تا ۱۹۵ / شعراء)

(۶۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و نیز فرموده:

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ...»

«بگو روح القدس از ناحیه پروردگارت آورده است...» (۱۰۲ / نحل)

در آیات فوق روح را که به وجهی غیر ملائکه است به جای جبرئیل که خود از ملائکه است آورنده قرآن دانسته است. پس معلوم می‌شود جبرئیل آورنده روح است، و روح «حامل» این قرآن خواندنی است. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۲.

جبرئیل حامل روح (۶۳)

روح حامل قرآن

از همین جا آن گرهی که در آیه

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...»

«و همین‌طور ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم و گرنه تو نه می‌دانستی کتاب چیست، نه می‌دانستی ایمان چیست، و لکن ما بودیم که آن را نوری کردیم تا به وسیله آن هر که از بندگانمان را خواستیم هدایت کنیم، و تو به یقین به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کنی،» (۵۲/شوری)

(۶۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

بود گشوده می‌شود و معلوم می‌گردد که مراد به «وحی روح» در آیه فوق آوردن و نازل کردن روح القدس است، برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و نازل کردن روح القدس برای آن جناب همان وحی قرآن است به او، چون همان‌طور که بیان شد روح القدس حامل قرآن است. (۱)

روح و وحی

اگر نسبت وحی را به روح داده و فرموده روح را به تو وحی کردیم، با این که روح از موجودات عینی و از اعیان خارجی است ولی وحی به معنای کلام پنهان است، از این باب

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۳.

روح و وحی (۶۵)

است که این سلسله از موجودات یعنی ارواح که موجوداتی طاهر و مقدس‌اند، خود یکی از کلمات خدای تعالی هستند، همان‌طور که در قرآن عیسی بن مریم علیه‌السلام را کلمه خدا نامیده و فرموده:

«وَ كَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ...»

«و کلمه‌ای و روحی از خود که به مریم القاء نمود...» (۱۷۱ / نساء) (۱)

روح کلمه الهی

روح را از این رو «کَلِمَةٌ» نامیده که مانند سایر کلمات بر مراد صاحب خود دلالت

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۳.

(۶۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

می‌کند. وقتی جائز باشد که روح را کلمه بنامیم، جائز هم خواهد بود که آن را «وحی» بنامیم و اگر در آیه فوق الذکر عیسی بن مریم علیه‌السلام را کلمه‌ای از خود «... کَلِمَةٌ مِنْهُ...» (۴۵ / آل عمران) دانسته بدین جهت بوده که پیدایش عیسی علیه‌السلام به وسیله کلمه ایجاد بوده، بدون این که سبب‌های عادی که در تکون انسان دخالت دارند، در او دخالت داشته و واسطه شده باشند. به شهادت این که خود قرآن صریحاً فرموده: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ: مَثَلِ عِيسَى نَزْدَ خَدَا مَثَلِ آدَمَ اسْتِ كِهْ اَوْ رَا از خَاكِ آفَرِيدِ وَ سِپَسْ بِهْ اَوْ كَفْتِ بَاشِ وَ وَجُودِ يَافِت.» (۵۹ / آل عمران) (۱)

ارتباط روح با امر و ملکوت

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۳.

ارتباط روح با امر و ملکوت (۶۷)

«... وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»

«...از روح خود در او بدمید...» (۹ / سجده)

آیه فوق در ضمن آیات مربوط به خلقت انسان است که چگونگی نفخ روح انسان را بیان می‌کند و آن‌گاه در آیه دیگر:

«وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...»

«و از تو از روح می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است،» (۸۵ / اسراء)

(۶۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

بیان می‌کند که روح از جنس امر خداست و سپس در آیه دیگر:

«أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...»

«امر او در وقتی که چیزی را اراده کند تنها این است که به آن چیز بگوید باش و بی‌درنگ موجود شود، پس منزله است

آن خدائی که ملکوت هر چیز را به‌دست دارد!» (۸۲ و ۸۳ / یس)

بیان می‌کند که روح از سنخ ملکوت و کلمه «کُنْ» است.

و سپس در آیه «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ الْبَصْرَةِ» (۵۰ / قمر) او را به وصف ارتباط روح با امر و ملکوت (۶۹)

دیگری توصیف کرده، و آن این است که اولاً- یکی است و ثانیاً، چون چشم گرداندن فوری است، و تعبیر به چشم گرداندن می‌رساند که امر خدا و کلمه «کُنْ» موجودی است آنی، نه تدریجی، که چون موجود می‌شود، وجودش مشروط و مقید به زمان و مکان نیست.

از این جا روشن می‌گردد که امر خدا - که روح هم یکی از مصادیق آن است - از جنس موجودات جسمانی و مادی نیست، چون اگر بود محکوم به احکام ماده بود و یکی از احکام عمومی ماده این است که به تدریج موجود شود، وجودش مقید به زمان و مکان باشد، پس روحی که در انسان هست مادی و جسمانی نیست، هر چند که با ماده تعلق و ارتباط دارد. (۱)

۱- المیزان، ج ۲، ص ۲۵۷.

(۷۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مفهوم روح القدس و روح الامین

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»

«بگو قرآن را روح پاک به حق از جانب پروردگارت نازل کرده تا کسانی را که ایمان دارند، استوار کند و هدایت و بشارتی برای مسلمانان است.» (۱۰۲ / نحل)

«قُدُس» به معنای طهارت و پاکی است. یعنی روحی که از قذارت‌های مادی طاهر، و از خطا و غلط منزّه است. همین «رُوحُ الْقُدُس» در جای دیگر از

مفهوم روح القدس و روح الامین (۷۱)

قرآن به روح الامین تعبیر شده و در جای دیگر به جبرئیل که یکی از ملائکه است و فرموده:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ... - روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرده است.» (۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء)

و نیز فرموده: «... مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» - ... هر که با جبرئیل دشمن است باید بداند که جبرئیل آن را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده است...» (۹۷/بقره) (۱)

۱- المیزان، ج ۲۴، ص ۲۷۰.

(۷۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فصل دوم: روح، و ارتباط آن با بدن

مفهوم نفخ روح در بدن

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»

«چون او را تسویه کردم و از روح خود در او دمیدم...» (۲۹ / حجر)

(۷۳)

«نَفَخَ» به معنای دمیدن هوا در داخل جسمی است به وسیله دهان یا وسیله‌ای دیگر. این معنی لغوی نفخ است. ولی آن را به طور

کنایه در تأثیر گذاشتن در چیزی و یا القاء امر غیر محسوسی در آن چیز استعمال می‌شود.

در آیه شریفه فوق منظور از آن ایجاد روح در آدمی است. البته این که می‌گوئیم در

آدمی، معنایش این نیست که روح مانند باد که در جسم باد کرده، داخل است در بدن آدمی داخل باشد، بلکه معنایش ارتباط دادن و برقرار کردن علقه میان بدن و روح است.

هم‌چنان که در آیه «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...» پس او را نطفه‌ای در جای امنی قرار دادیم، پس از آن نطفه را علقه کردیم، آن گاه علقه را مضغه و مضغه را استخوان‌ها نمودیم و سپس آن استخوان‌ها را با گوشت پوشاندیم و در آخر او را خلقتی دیگر کردیم،» (۱۴/مؤمنون) بدان اشاره شده است. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۲۷.

(۷۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

تسویه انسان، نفخ روح و ایجاد ادراک‌های حسی

«ثُمَّ سَوَّيْهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»

«آن گاه وی را پرداخت و از روح خویش در او دمید، و برای شما گوش و دیدگان و دلها آفرید...» (۹ / سجده)

کلمه «تَسْوِيَه» به معنای تصویر و هم متمیم (۱) عمل است. در جمله «...نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...» استعاره و کنایه گوئی شده است. یعنی روح تشبیه شده به دم زدن و نفسی

۱- متمیم به معنای تمام کردن است. (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین).

تسویه انسان، نفخ روح و ایجاد ادراک‌های حسی (۷۵)

که آدمی می‌کشد و برمی‌گرداند و احیانا آنرا در غیر خود می‌دمد، و اضافه کلمه روح به ضمیری که به خدا برمی‌گردد اضافه تشریفی است و معنایش این است که سپس خدا از روحی شریف و منسوب به خودش در او دمید. «...وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ.» (۷۸ / نحل) در این جمله به نعمت ادراک‌های حسی، یعنی چشم و گوش و ادراک‌های فکری یعنی قلب، منت نهاده است، که هم ادراک‌های جزئی و خیالی را شامل می‌شود و هم کلی و عقلی را. (۱)

در چه مرحله روح با بدن مرتبط می‌شود؟

۱- المیزان، ج ۳۲، ص ۸۴.

(۷۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...!»

«...در آخر او را خلقتی دیگر کردیم...!» (۱۴/مؤمنون)

در قرآن کریم آیاتی هست که از آنها کیفیت ارتباط روح با ماده به دست می‌آید. یک جا می‌فرماید:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ...»

«ما شما را از زمین خلق کردیم...» (۵۵ / طه)

و جایی دیگر می‌فرماید: «انسان را از لایه‌ای چون گل سفال

در چه مرحله روح با بدن مرتبط می‌شود؟ (۷۷)

آفرید.» (۱۴ / رحمن) و نیز فرموده:

«... وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ،»

«... و خلقت انسان را از گل آغاز کرد و سپس نسل او را از چکیده‌ای از آبی بی مقدار قرار داد.» (۷ و ۸ / سجده)

سپس فرموده: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: و ما از پیش انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم و سپس او را نطفه‌ای در قرارگاهی محفوظ کردیم و سپس نطفه را علقه، و علقه

(۷۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

را مضغه، و مضغه را استخوان کردیم، پس آن استخوان را با گوشت پوشاندیم و در آخر او را خلقتی دیگر کردیم، پس آفرین به خدا که بهترین خالقان است.» (۱۲ تا ۱۴ / مؤمنون)

و بیان کرد که انسان در آغاز به جز یک جسم طبیعی نبود و از بدو پیدایش آن صورت‌هایی گوناگون به خود گرفت، تا در آخر خدای تعالی همین موجود جسمانی و جامد و خمود را، خلقتی دیگر کرده، که در آن خلقت انسان دارای شعور و اراده گشت، کارهایی می‌کند که کار جسم و ماده نیست، چون شعور و اراده و فکر و تصرف و تسخیر موجودات و تدبیر در امور عالم، نقل دادن و دگرگون کردن و امثال آن از کارهایی است که از اجسام سر نمی‌زند، پس معلوم شد که روح جسمانی نیست، به خاطر این که موضوع و مصدر افعال است که فعل جسم نیست. (۱)

۱- المیزان، ج ۲، ص ۲۵۸.

در چه مرحله روح با بدن مرتبط می‌شود؟ (۷۹)

کیفیت ایجاد و نفخ روح و تقدیر نسل انسان در رحم

(در کیفیت خلق و مراحل تکون جسمانی نسل انسان در رحم مادر و چگونگی دمیدن روح در آن و تقدیر سرنوشت هر فرد، روایتی در «کافی» از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام نقل گردیده که علامه بزرگوار در المیزان به تحلیل مواردی از آن پرداخته که ذیلاً قسمت‌هایی از آن به صورت خلاصه نقل می‌شود:)

«خداوند وقتی بخواهد نطفه‌ای را خلق کند - چه نطفه‌ای که از صلب آدم بر آفریننده‌اش پیمان گرفته شده یا آن که پیمانی بر خلقتش نبوده ولی

(۸۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

خداوند می‌خواهد آن را در رحم قرار دهد...»

مقصود از جمله «پیمان گرفتن» جریانی است که برای انسان در عالم «ذرّ و میثاق» قبل از این نشئه وجود دارد. بیان اجمالی آن از این قرار است که: انسان دنیوی با جمیع احوال وجودی خود مسبوق الوجود به نشئه دیگری است که پیش از دنیا قرار دارد. در لسان اخبار به عالم «ذرّ و میثاق» نامیده شده، آنچه در آنجا پیمان و عهد گرفته‌اند، به همان منوال در این جهان صورت خارجی به خود می‌گیرد و آن فرد انسانی که در آنجا مورد پیمان و میثاق قرار گرفته به‌طور قضاء حتم و لازم باید آفریده شود و در این جهان قدم گذارد. روی این حساب افرادی که در این دنیا به نظر ما می‌رسند همان‌هایی هستند که در عالم قبلی مورد عهد و میثاق واقع شده‌اند. در خلقت این قسم از مخلوقات «بدائی» نیست و به‌طور حتم پدید می‌آیند - برخلاف قسم دیگر که در روایت بالا

کیفیت ایجاد و نفخ روح و تقدیر نسل انسان در رحم (۸۱)

فرمود: «پیمانی بر خلقتش نبوده ولی خداوند می‌خواهد آن را در رحم قرار دهد»، - که در آن «یَدَاء» هست و آن نطفه‌ای است که اراده حق تعالی به تمامیت خلقتش تعلق نگرفته است و به‌طور ناتمام از رحم در حالت جنینی ساقط می‌شود، این همان

است که در عالم «ذَرَّ» مسبوق به میثاقی نشده است.

- «رحم در آن موقع دارای همان روح قدیمی است که از اصلاّب مردان و رحم مادران قبلی منتقل شده تا فعلاً در آن قرار گرفته است.»

چنین به نظر می‌رسد که مراد از آن «روح نباتی» است یعنی همان روحی که مبدأ اصلی رشد و نمو انسان است.
- «آن دو ملک در آن روح حیات و بقاء می‌دمند.»

این جمله از فرمایش امام علیه‌السلام، مفید یک معنای عالی است و می‌خواهد بفهماند که
(۸۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

دمیده شدن روح انسانی یک نحو ترقی ذاتی است که برای روح نباتی دست داده است.

از همین مطلب معنای انتقال روح قدیمی (روح نباتی) از اصلاّب مردان و رحم مادران قبلی به محل فعلی آن روشن می‌شود. زیرا معلوم شد که روح یک نحوه اتحاد وجودی با بدن طفل (نطفه و آنچه از خون حیض بدان منضم می‌شود)، دارد، و روشن است که آن بدن با بدن پدر و مادر به همان میزان اتحاد مخصوص را دارا می‌باشد. از طرفی بدن پدر و مادر طفل همان نسبت را با بدن پدران و مادران قبل از خود دارند، و آنچه را که انسان فعلی در جریان حیات خود می‌بیند فی الجمله در وجود پدران و مادران پیش از خود تعیین داشته و وجود پدران و مادران چون فهرست کتاب که مطالب مذکور و مفصل کتاب را به وجه مخصوصی دربردارد، احوال افراد آینده را متضمن می‌باشد. از همین جا معنی جمله زیر نیز روشن می‌گردد:

کیفیت‌ایجاد و نفخ‌روح و تقدیر نسل انسان در رحم (۸۳)

- «به دو ملک وحی می‌رسد که به طرف سر مادرش نگاه کرده و آنچه در آن جاست کتابت کنید.»

یعنی سرنوشت طفل را از قسمت سر مادر گرفته و می‌نویسند. زیرا اکنون که طفل با بدن پدر هیچ‌گونه ارتباط فعلی را ندارد، معلوم می‌شود که شرح سرنوشتش از پدر انفکاک پیدا نموده ولی با مادر ارتباط و اتصال وجودی دارد.

و این که فرمود: «در تمام نوشته‌های خود برای خداوند حق "بَدْأ" و بازگشت را مسجّل می‌دارند،» به خاطر این است که - صورت فعلی طفل گرچه مبدأ اصلی حوادث و احوال آینده او بوده و آنچه به سرش می‌آید از سازمان وجودی او سرچشمه می‌گیرد، لکن چون سازمان وجودی او علت تامّه نیست بلکه حوادث و امور خارجی هم در شئون او دخالت دارند، لذا ممکن است برای خداوند «بداء» حاصل شده و روی جریان تکوینی

(۸۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

جهان آفرینش بعضی از نوشته‌های قبلی آن دو ملک صورت خارجی پیدا نکند.

البته نسبت دادن تفصیل ولادت به خداوند متعال منافاتی با استناد این امور به علل و اسباب مادی آن‌ها ندارد زیرا این دو قسمت از اسباب یعنی اسباب مادی و معنوی در طول هم قرار گرفته‌اند. (۱)

بدن، منشأ اولیه پیدایش روح

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ..... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...»

۱- المیزان، ج ۵، ص ۲۷.

بدن، منشأ اولیه پیدایش روح (۸۵)

«و ما از پیش انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم... و در آخر او را خلقتی دیگر کردیم...» (۱۲ تا ۱۴/ مؤمنون)

نفس نسبت به جسمی که در آغاز مبدأ وجود او بوده - یعنی بدنی که باعث و منشأ پیدایش آن بوده - به منزله میوه از درخت، و

به وجهی به منزله روشنائی از نفت است. با این بیان تا حدی کیفیت تعلق روح به بدن، و پیدایش روح از بدن، روشن می‌گردد و آن‌گاه با فرارسیدن مرگ این تعلق و ارتباط قطع می‌شود، دیگر روح با بدن کار نمی‌کند، پس روح در اول پیدایش آن عین بدن بود، و سپس با انشائی از خدا از بدن متمایز می‌گردد، و در آخر با مردن بدن، به کلی از بدن جدا و مستقل می‌شود. (۱)

۱- المیزان، ج ۲، ص ۲۵۹.

(۸۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

پیوستن روح به بدن و جدا شدن آن

«...وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...!»

«...و از روح خود در او دمیدم...!» (۲۹ / حجر)

در آیه «...سپس آن استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم و در آخر او را خلقتی دیگر کردیم»، ملاحظه می‌شود: روح انسانی همان بدن است که خلقت دیگر به خود گرفته، بدون این که چیزی بر آن اضافه شده باشد. و در آیه «بگو ملک الموتی که موکل شماست شمارا

پیوستن روح به بدن و جدا شدن آن (۸۷)

می‌گیرد»، می‌فرماید: روح در هنگام مرگ از بدن گرفته می‌شود در حالی که بدن به حال خود باقی است و چیزی از آن کم نمی‌گردد.

پس روح امر موجودی است که فی نفسه یک نوع اتحاد با بدن دارد و آن این است که متعلق به بدن است. در عین حال یک نوع استقلال هم از بدن دارد، به طوری که هر وقت تعلقش از بدن قطع شد از او جدا می‌شود. خدای تعالی در آیه فوق اگر روح را به خود نسبت داده و اضافه کرده به منظور تشریف و احترام بوده، و از باب اضافه لامی است که اختصاص و ملکیت را می‌رساند.

روح در حالت خواب و مرگ کجاست ؟

(۸۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّكُم بِاللَّيْلِ...»

«او خدائی است که می‌میراند، شما را در شب و می‌داند آن‌چه را که کسب می‌کنید در روز...» (۶۰ / انعام)

خدای سبحان در آیات قرآن کلمه «تَوَفَّى» را که به معنای گرفتن تمامی چیزی را گویند، به معنای گرفتن روح استعمال کرده است. هم‌چنین خواب بردن را هم «تَوَفَّى» نامیده و در آیه

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا...»

«خداست آن کسی که جان‌ها را در وقت مردن می‌گیرد و هم‌چنین آن جانی که نمرده و لکن بخواب رفته است...» (۴۲ / زمر)

روح در حالت خواب و مرگ کجاست ؟ (۸۹)

کلمه مزبور را به این معنی استعمال کرده است. چون مرگ و خواب هر دو در این که رابطه نفس را از بدن قطع می‌کنند مشترک‌اند، همان‌طور که بعث به معنای بیدار کردن و بعث به معنای زنده کردن هر دو در این که دوباره این رابطه را برقرار می‌سازند شریک‌اند، چه هر دو باعث می‌شوند نفس دوباره آن تصرفاتی را که در بدن داشت انجام دهد.

و اما این که توفی را مقید به شب و بعث را مقید به روز نمود از این رو بوده که غالباً مردم در شب به خواب رفته و در روز بیدارند

و گرنه خصوصیتی در خواب شب نیست.

این که فرمود - «يَتَوَفَّكُم» یعنی می‌گیرد شما را و نفرموده، می‌گیرد جان شما را، دلالت دارد، بر این که حقیقت انسانی که ما از آن به کلمه «من» تعبیر می‌کنیم همان روح انسانی است و بس و چنان نیست که ما خیال می‌کنیم، روح جزئی از انسان است و یا صفت و یا هیتی است که عارض بر انسان می‌شود.

(۹۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

حقیقت آدمی تن خاکی او نیست، بلکه روح اوست و بنابراین با قبض روح کردن ملک الموت چیزی از این حقیقت گم نمی‌شود.

پس معنی آیه این می‌شود که خدای متعال شما را در شب می‌میراند، در حالی که می‌داند، آن چه را در روز از اعمال ارتکاب کردید ولی روح‌های شما را نگه نمی‌دارد تا مرگشان ادامه یابد بلکه برای این که اجل‌های معین شما به آخر برسد، شما را دوباره زنده می‌کند و پس از آن به واسطه مرگ و حشر به سوی او خواهید برگشت و شما را از اعمالتان که انجام داده‌اید خبر خواهد داد. (۱)

روح بدون بدن کجا نگهداری می‌شود؟

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۲۰۴.

روح بدون بدن کجا نگهداری می‌شود؟ (۹۱)

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ...»

«خداست آن کسی که جان‌ها را در دم مرگ، و هم از کسانی که نمرده‌اند ولی به خواب رفته‌اند، می‌گیرد، آن گاه آن که قضای مرگش رانده شده نگه می‌دارد، و آن دیگران را رها می‌کند. ...» (۴۲/زمر)

کلمه «تَوَفَّى» و «استیفاء» به معنای گرفتن حق به تمام و کمال است. مضمون آیه فوق از گرفتن و نگه داشتن و رها کردن، ظاهر در این است که میان نفس و بدن دوئیت و فرق است.

از جمله آیاتی که در این زمینه است:

(۹۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»

«بگو در دم مرگ آن فرشته مرگی که موکل بر شماست، شما را به تمام و کمال می‌گیرد و سپس به سوی پروردگارتان برمی‌گردید.» (۱۱ / سجده)

آیا بعد از مردن و جدائی اجزاء بدن (از آب، و خاک، و معدنیهایش) و جدائی اعضای آن، از دست و پا، چشم و گوش، و نابودی همان اعضا عضوی‌اش، و دگرگون شدن صورت‌ها، و گم گشتن در زمین، به طوری که هیچ با شعوری نتواند خاک ما را از خاک دیگران تشخیص دهد، دوباره خلقت جدیدی به خود می‌گیریم؟

خدای تعالی پاسخ سؤال بالا را به رسول گرامی خود یاد می‌دهد و می‌فرماید:

- بگو شما بعد از مردن گم نمی‌شوید، و اجزاء شما ناپدید و درهم و برهم نمی‌گردد،

روح بدون بدن کجا نگهداری می‌شود؟ (۹۳)

چون فرشته‌ای که موکل به شماست، شما را به تمامی و کمال تحویل می‌گیرد و نمی‌گذارد گم شوید، بلکه در قبضه و حفاظت او هستید، آن چه از شما گم و درهم و برهم می‌شود، بدن‌های شماست، نه نفس شما و یا نه آن کسی که یک عمر می‌گفت (من) و

به او می‌گفتند (تو). (۱).

۱- المیزان، ج ۲، ص ۲۵۶.

(۹۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

(۹۵)

فصل سوم: روح، و هویت انسان

هویت انسان از نظر قرآن

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً»

«آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیزی لایق ذکر نبود؟» (۱ / دهر)

شکی نیست در این که در داخل این هیكل محسوس که ما آن را انسان می‌نامیم، مبدئی

(۹۶)

برای حیات است، که شعور و اراده آدمی مستند به آن است و خدای تعالی در آن‌جا که سخن از خلقت انسان به عنوان - آدم -

دارد از این مبدأ تعبیر به روح و در بعضی موارد تعبیر به «نفس» کرده است، نظیر آیه: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي...»

(۲۹/حجر) و یا «ثُمَّ سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي...» (۹ / سجده)

آن‌چه در بدو نظر از آیه به ذهن می‌رسد، این است که روح و بدن دو حقیقت قرین هم‌اند، نظیر خمیری که مرکب از آرد است و

آب، و انسان مجموع هر دو حقیقت است. وقتی روح قرین جسد قرار گرفت، آن انسان زنده است و وقتی از هم جدا شد

همین جدا شدن مرگ است.

و لکن آیه:

هویت انسان از نظر قرآن (۹۷)

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...»

«بگو می‌گیرد، شما را به‌طور کامل فرشته مرگی که موکل بر شماست...»

(۱۱ / سجده)

این معنا را تفسیر می‌کند، چون می‌فهماند آن روحی که در هنگام مرگ و به حکم آیه نام‌برده قابض الارواح آن را می‌گیرد،

عبارت است از آن حقیقتی که یک عمر به او می‌گفتیم: تو - شما - جنابعالی و امثال این‌ها. و آن عبارت است از انسان به تمام

حقیقتش، نه یک جزء از مجموعش. پس مراد به نفخ روح در جسد این است که جسد را به عینه انسان کند، نه این که واحدی را

ضمیمه واحد دیگری سازد، که هم ذاتش غیر آن باشد و هم آثار ذاتش غیر آثار ذات آن باشد، پس انسان بعد از آن که روح به

بدنش تعلق

(۹۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

می‌گیرد و بعد از آن که روحش از بدنش مفارقت می‌کند، در هر دو حال یک حقیقت است و از آیه شریفه زیر هم همین معنا

استفاده می‌شود:

«و ما انسان را از خلاصه‌ای از گل آفریدیم و سپس او را نطفه‌ای کردیم و در محفظه‌ای معتبر جای دادیم، سپس آن نطفه

را علقه و بعد آن علقه را مضغه و آن‌گاه آن مضغه را استخوان‌ها کردیم و آن‌گاه روی آن استخوان‌ها گوشت پوشاندیم و

در آخر او را خلقتی دیگر کردیم...» (۱۲ تا ۱۴ / مؤمنون)

پس آن چیزی که خلقتی دیگر می‌شود، عیناً همان نطفه‌ای است که مراحل علقه‌گی و مضغه‌گی و استخوانی را پیموده است.

آیه زیر نیز در معنای آیه فوق است که می‌فرماید:

«هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً» (۱ / دهر)

هویت انسان از نظر قرآن (۹۹)

که شیئی نبودن انسان را مقید می‌کند به قید مذکور و می‌فهماند انسان چیز بوده، لکن چیز مذکور نبوده و همین طور هم هست، چون انسان زمین بوده، نطفه بوده، لکن در آن مراحل قبلی جزو انسان‌ها به‌شمار نمی‌رفته و نمی‌گفتند فلان مواد غذایی عیناً فلان شخص است، پس مفاد کلام خدای تعالی این است انسان یک واحد حقیقی است، که همان واحد حقیقی یگانه مبدأ است. برای تمامی آثار بدنی طبیعی و آثار روحی، هم‌چنان که همین واحد حقیقی فی نفسه مجرد از ماده است، به‌شهادت این که به‌حکم آیه:

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ... بگو می‌گیرد، به‌طور کامل شما را فرشته مرگ...» (۱۱/سجده) و آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا... خداوند می‌گیرد جان‌ها را در هنگام موت...» (۴۲/ زمر) و آیه «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ... در آخر آن را خلقتی دیگر کردیم...» (۱۴ / مؤمنون) به شرح فوق در دم مرگ، انسان مجرد از بدن مادی رها می‌شود و خدا انسان را می‌گیرد. (۱)

(۱۰۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

ایجاد ترکیب انسان از تن و روان

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...»

«مردم یک گروه بودند...» (۲۱۳/بقره)

(در ذیل آیه فوق مباحث مربوط به آغاز پیدایش انسان در تفسیر گرانمایه المیزان

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۳۷۸.

ایجاد ترکیب انسان از تن و روان (۱۰۱)

شروع شده که مطلب زیر قسمتی از آن می‌باشد).

خداوند متعال هنگام آفرینش، انسان را مرکب از دو جزء و دارای دو جوهر قرار داد یکی جوهر جسمانی که ماده بدنی اوست و دیگری جوهر مجرد که روح و روان اوست.

این دو پیوسته در زندگانی دنیوی همراه و ملازم یکدیگرند و هنگام مرگ روح زنده از بدن جدا شده و سپس انسانی به پیشگاه پروردگار باز می‌گردد.

در جمله:

«...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...»

«...سپس آن را آفرینش دیگری پدید آوردیم...» (۱۴ / مؤمنون)

(۱۰۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

بیان تطورات مادی نطفه به علقه و مضغه و غیره می‌فرماید «آن را به خلقت دیگری آفریدیم.» از این تعبیر استفاده می‌شود که آفرینش اخیر سنخ اطوار سابق نیست، و در آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (۲۹ / حجر) می‌فرماید که هنگام آفرینش انسان، بعد از تسویه جسمش یک روح الهی در آن دمیده شد و وجودش مرکب از آن دو جوهر است، از همه

روشن تر در آیه زیر می‌فرماید:

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...: شما گم نخواهید شد، بلکه فرشته مرگ شما را به‌طور کامل می‌گیرد و نگهداری می‌کند...» (۱۱ / سجده)

از این تعبیر که می‌فرماید «فرشته مرگ شما را می‌گیرد»، برمی‌آید که ایشان غیر از بدن‌هائی هستند که اجزای آن در زمین پراکنده می‌شود، پس در حقیقت ایشان گم ایجاد ترکیب انسان از تن و روان (۱۰۳) نشده‌اند و مستهلک و نابود نگشته‌اند چون جان‌هایشان محفوظ است. (۱)

مفهوم دوگانگی و اتحاد روح با بدن

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ»،

«به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگوئید بل اینان زنده‌هائی هستند ولی شما درک نمی‌کنید.» (۱۵۴ / بقره)

تدبر در آیه فوق و آیات دیگر حقیقتی را روشن می‌سازد و آن این است که به‌طور کلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است ماوراء بدن و احکامی دارد، غیر احکام

۱- المیزان، ج ۳، ص ۱۶۱.

(۱۰۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

بدن و هر مرکب جسمانی دیگر، بلکه با بدن ارتباط و علقه‌ای دارد و یا بگو با آن متحد است و به‌وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، بدن را اراده و تر و خشک می‌کند.

دقت در آیات می‌فهماند که تمام شخصیت انسان بدن نیست، که وقتی بدن از کار افتاد شخص بمیرد و با فنای بدن و پوسیدن و انحلال ترکیب‌هایش و متلاشی شدن اجزایش، فانی شود، بلکه تمام شخصیت آدمی به چیز دیگری است که، بعد از مردن بدن باز هم زنده است، یا عیشی دائم و گوارا و نعیمی مقیم را از سر می‌گیرد، (عیشی که دیگر در دیدن حقایق محکوم به این نیست که از دو سوراخ چشم سر ببیند و در شنیدن حقایق از دو سوراخ گوش بشنود، عیشی که دیگر لذتش محدود به درک ملایمات جسمی نیست) و یا به شقاوت و رنجی دائم و عذابی الیم می‌رسد.

و نیز می‌رساند که سعادت آدمی در آن زندگی و شقاوت و تیره روزی‌اش، مربوط

مفهوم دوگانگی و اتحاد روح با بدن (۱۰۵)

به سنخ ملکات و اعمال اوست، نه به جهات جسمانی (از سفیدی و سیاهی و قدرت و ضعف) و نه به احکام اجتماعی (از آقازادگی و ریاست و مقام و امثال آن).

پس این‌ها حقایقی است که، این آیات شریفه آن را دست می‌دهد و معلوم است که این احکام مغایر با احکام جسمانی است و از هر جهت با خواص مادیت دنیوی منافات دارد و از همه این‌ها فهمیده می‌شود که پس نفس انسان‌ها غیر بدن‌های ایشان است. آیاتی که این معنارافاده می‌کند عبارت‌اند از:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى...: خداست، آن کسی که جان‌ها را در دم مرگ و هم از کسانی که نمرده‌اند ولی به خواب رفته‌اند می‌گیرد، آن گاه آن که قضای مرگش رانده شده نگه می‌دارد و آن دیگران را رها می‌کند...» (۴۲/ زمر)

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَيْرَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ: بگو در دم مرگ آن فرشته مرگی که موکل بر شماست، شمارا به تمام و

کمال می‌گیرد و سپس به سوی پروردگارتان برمی‌گردد». (۱۱/سجده)

(۱۰۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي... و از تو از روح می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است...». (۸۵/اسراء)
 «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: و ما از پیش انسان را از چکیده و خلاصه‌ای از گل آفریدیم و سپس او را نطفه‌ای در قرارگاهی محفوظ کردیم و سپس نطفه را علقه و علقه را مضغه و مضغه را استخوان کردیم، پس آن استخوان را با گوشت پوشانیدیم و در آخر او را خلقتی دیگر کردیم، پس آفرین به خدا که بهترین خالقان است.» (۱۲ تا ۱۴ / مؤمنون) (۱)

۱- المیزان، ج ۲، ص ۲۵۵.

مفهوم دوگانگی و اتحاد روح با بدن (۱۰۷)

تجرد روح و من آدمی (بحث فلسفی)

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

«و به کسی که در راه خدا کشته شده، مرده مگوئید، بل اینان زنده‌هائی هستند ولی شما درک نمی‌کنید.» (۱۵۴/بقره)

آیا نفس یا روح آدمی موجودی است مجرد از ماده؟

البته مراد ما از نفس آن حقیقتی است که هر یک از ما در هنگام سخن با عبارت - من - ما - شما - او - فلانی و امثال آن از آن حکایت می‌کنیم و یا بدان اشاره می‌نمائیم
 (۱۰۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و نیز مراد ما به تجرد نفس این است که موجودی مادی و قابل قسمت و دارای زمان و مکان نباشد.

حال که موضوع بحث روشن شد و معلوم گشت که درباره چه چیز بحث می‌کنیم، اینک می‌گوئیم، جای هیچ شک نیست که ما در خود معنایی و حقیقتی می‌یابیم و مشاهده می‌کنیم که از آن معنا و حقیقت تعبیر می‌کنیم به (من) و می‌گوئیم (من پسر فلانی هستم - یا من در همدان متولد شده‌ام) و امثال این تعبیرها که همه روزه مکرر داریم.

باز جای تردید نیست که هر انسانی در این درک و مشاهده مثل ما است. من و تمامی انسان‌ها در این درک مساوی هستیم، و حتی یک لحظه و یک آن از زندگی و شعورمان از آن غافل نیستیم و مادام که شعورم کار می‌کند، متوجهم که من، منم و هرگز نشده که خودم را از یاد ببرم.

تجرد روح و من آدمی (بحث فلسفی) (۱۰۹)

حال ببینیم این (من) در کجای بدن ما نشسته و خود را از همه پنهان کرده است؟ قطعا در هیچ یک از اعضای بدن ما نیست. آن که یک عمر می‌گوید (من) در هیچ یک از اعضای محسوس و دیده ما نیست. پس معلوم می‌شود این (من) غیر بدن و غیر اجزای بدن است. ای بسا در یک حادثه نیمی از بدن انسان قطع شده، ولی خود او نصف نشده، بلکه همان شخص قبل از حادثه است.

(من) معنایی است، بسیط که قابل انقسام و تجزیه نیست، ولی بدنش قابل انقسام هست. نفس غیر بدن است، نه همه آن است و نه جزئی از اجزای آن و نه خاصیتی از خواص آن، نه آن خواصی که برای ما محسوس است و نه آن خواصی که با استدلال به

(۱۱۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

وجودش پی برده‌ایم و نه آن خواصی که برای ما هنوز درک نشده است.

و نیز این حقیقتی که مشاهده می‌کنیم امر واحدش می‌بینیم، امری بسیط که کثرت و جزء و مخلوطی از خارج ندارد، بلکه واحد صرف است. هر انسانی این معنا را در نفس خود می‌بیند و درک می‌کند که او اوست و غیر او نیست و دو کس نیست بلکه یک نفر است و دو جزء ندارد بلکه یک حقیقت است.

پس معلوم می‌شود این امر مشهود، امری است مستقل، که حداماده بر آن منطبق و صادق نیست و هیچ یک از احکام لازم ماده در آن یافت نمی‌شود، نتیجه می‌گیریم پس او جوهری است مجرد از ماده، که تعلقی به بدن مادی خود دارد، تعلقی که او را با بدن به نحوی متحد می‌کند، یعنی تعلق تدبیری، که بدن را تدبیر و اداره می‌کند (و نمی‌گذارد دستگاه‌های بدن از کار بیفتند و یا نامنظم کار کنند). (۱)

تجرد روح و من آدمی (بحث فلسفی) (۱۱۱)

روح تقویت کننده حزب الله

«... أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ ... أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ...»

«هیچ قومی نخواهی یافت که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و در عین حال با کسانی که دشمنی خدا و رسولش می‌کنند دوستی کنند. هر چند دشمن خدا و رسول پدران و یا فرزندان و یا برادرانشان و یا قوم و قبیله‌شان باشند، برای این که

۱- المیزان، ج ۲، ص ۲۸۵.

(۱۱۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

خداوند در دل‌هایشان ایمان را نوشته و به روحی از خودش تأییدشان کرده و ... اینان حزب خدایند. آگاه باش که حزب خدا تنها رستگاران‌اند.» (۲۲ / مجادله)

کلمه «تأیید» به معنای تقویت است. معنای جمله این است که خدای تعالی این گونه انسان‌ها را به روحی از خود تقویت نمود.

روح به طوری که از معنای آن به ذهن تبادر می‌کند - عبارت است از مبدأ حیات، که قدرت و شعور از آن ناشی می‌شود، بنابراین اگر عبارت «... وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...» را بر ظاهرش باقی بگذاریم، این معنا را افاده می‌کند: که در مؤمنین بغیر از روح بشریت که در مؤمن و کافر هست، روحی دیگر وجود دارد که از آن حیاتی دیگر ناشی می‌شود و قدرتی و شعوری جدید می‌آورد و به همین معناست که آیه:

روح تقویت کننده حزب الله (۱۱۳)

«أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...»

«آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم، تا با آن در بین مردم زندگی کند، مثل کسی است که در ظلمت‌هایی قرار دارد که بیرون شدن از آن برایش نیست...؟» (۱۲۲ / انعام)

و نیز آیه شریفه زیر به آن اشاره نموده و می‌فرماید: «هر کس از مرد و زن عملی صالح کند در حالی که ایمان داشته باشد، او را به یک زندگی طیبی زنده می‌کنیم.» (۹۷ / نحل)

حیات طیبی که در آیه است ملازم با اثر طیب است، اثر حیات که قدرت و شعور است در زندگی طیب، طیب خواهد بود و وقتی قدرت و شعور طیب شد، آثاری که متفرع بر آن است یعنی اعمالی که از صاحب چنین حیاتی سر می‌زند، همه طیب و صالح خواهد بود

(۱۱۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و این قدرت و شعور طیب، همان است که در آیه سوره نور از آن تعبیر به نور کرد.

این حیات، زندگی خاصی است کریم، که آثاری خاص و ملازم با سعادت ابدی انسان دارد، حیاتی است وراء حیاتی که مشترک بین مؤمن و کافر است و آثارش هم مشترک بین هر دو طایفه است، پس این زندگی مبدئی خاصی دارد و آن روح ایمانی است که آیه شریفه آنرا روحی سوای روح مشترک بین مؤمن و کافر می‌داند.

«...أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲۲ / مجادله)

این جمله تشریف و بزرگداشتی است از، همان افراد مخلص، می‌فرماید این‌ها که دارای ایمانی خالص‌اند حزب خدای تعالی‌اند، هم‌چنان که آن منافقین که در ظاهر اظهار اسلام می‌کنند و در باطن کفار و دشمنان خدا را دوست می‌دارند، حزب شیطان‌اند و زیانکارند هم‌چنان که گفتیم حزب‌الله رستگارانند.

روح تقویت کننده حزب الله (۱۱۵)

در آیه فوق دوباره اسم ظاهر حزب الله را به‌جای ضمیر ذکر کرد، تا کلام جنبه یک مثل معروف به‌خود بگیرد. (۱)

نارسائی علم انسان به روح

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

«و تو را از حقیقت روح پرسش می‌کنند، بگو که روح از سنخ امر پروردگار من است و آنچه از علم به شما روزی شده بسیار اندک است.» (۸۵ / اسراء)

۱- المیزان، ج ۳۸، ص ۴۷.

(۱۱۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

از معنای آیه فوق معلوم شد که، جواب آیه از سؤال از روح مشتمل بر بیان حقیقت روح است و این که روح از مقوله امر است.

و امّا جمله «...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (۸۵ / اسراء) معنایش این است که آن علم به روح که خداوند به شما داده اندکی از بسیار است.

چه روح موقعیتی در عالم وجود دارد و آثار و خواصی در این عالم بروز می‌دهد که، بسیار بدیع و عجیب است و شما از آن آثار بی‌خبرید. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۳۷.

نارسائی علم انسان به روح (۱۱۷)

بخش دوم: انسانیت

فصل اول: نوع انسان

آغاز پیدایش نوع انسان

(۱۱۸)

(۱۱۹)

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...»

«مردم یک‌امت واحد بودند...» (۲۱۳/بقره)

آن‌چه از آیات شریفه در این موضوع استفاده می‌شود، این است که، این نسل انسانی که یک نوع مستقلی است که از نوع دیگری جدا نشده و از روی قانون تحول و

(۱۲۰)

تکامل طبیعی به وجود نیامده است، بلکه خدا آن‌را مستقیماً از زمین آفرید یعنی زمانی بود که زمین و آسمان وجود داشت و در زمین موجوداتی بودند ولی انسان نبود، بعد خدا یک جفت از نوع انسانی آفرید که سر سلسله نسل موجود بشر می‌باشند. (۱) در آیه‌های زیر می‌فرماید:

«...إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ... ما شما را از یک نر و ماده آفریدیم و دسته دسته و قبیله قبیله‌تان قرار دادیم...» (۱۳ / حجرات)

«... خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلْنَا مِنْهَا رِجَالًا وَنِسَاءً... ما شما را از یک تن آفریدیم و جفتش را

۱- (قرآن شریف از این که آیا غیر از انسان‌هایی که از نسل آدم و حوا آفریده شده‌اند، انسان دیگری در زمین یا جای دیگر بوده یا نبوده ساکت است.)

نوع انسان (۱۲۱)

از خودش قرار داد...» (۱۸۹/اعراف)

«... كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ... مانند حکایت آدم است که، او را از خاک آفرید...» (۵۹/آل عمران)

امّا فرضیه‌ای که دانشمندان طبیعی درباره تحول انواع فرض کرده‌اند و روی آن پیدایش انسان را به واسطه تکامل میمون یا ماهی احتمال داده‌اند فرضیه‌ای بیش نیست. (۱)

ردّ فرضیه تکامل نوع انسان

«... وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...»

«... و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت...» (۱ / نساء)

۱- المیزان، ج ۳، ص ۱۵۹.

(۱۲۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

آیات قرآن مجید، نسل انسان موجود را که با نطفه توالد می‌کند، منتهی به آدم و زنش می‌داند. خلقت آن دو را نیز از خاک می‌داند. پس نوع انسان به آن دو باز می‌گردد بدون این که خود آن دو به چیزی همان‌اند یا هم جنس منتهی شوند، بلکه آفرینشی مستقل دارند.

اما آن‌چه امروزها معروف شده این است که، می‌گویند پیدایش انسان اولی در اثر تکامل بوده است.

این فرضیه از آن‌جا به وجود آمد که در ساختمان موجودات به‌طور منظم کمالی دیده می‌شود که در یک سلسله مراتب معینی از نقص رو به کمال پیش رفته است و نیز تجربه‌هایی که در زمینه تطورات جزئی به عمل آمده، همین نتیجه را تأیید می‌کند. این فرضیه‌ای است که برای توجیه خصوصیات و آثار انواع مختلف فرض

ردّ فرضیه تکامل نوع انسان (۱۲۳)

شده است، بدون این که دلیل مخصوصی آن را اثبات نماید و یا عقیده‌ای مخالف آن را رد کند. بنابراین، می‌توان فرض کرد که

این انواع به کلی از هم جدا و مستقل باشند بدون این که تطوری که نوعی را به نوع دیگر مبدل سازد در کار بیاید. هنوز تجربه تحوّل فردی را از یک نوع به نوعی دیگر مشاهده ننموده و هرگز دیده نشده که میمونی تبدیل به انسان شود. این فرضیه‌ای است که برای توجیه مسایل مربوطه ساخته‌اند بدون این که دلیل محکمی در مورد آن وجود داشته باشد، بنابراین آنچه را که قرآن بدان اشاره کرده و انسان را نوعی مستقل دانسته است با هیچ مطلب علمی منافات ندارد. (۱)

وحدت نوع انسانی

۱- المیزان، ج ۷، ص ۲۴۱.

(۱۲۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»

«این نوع انسانی، امت شما بشر است، و این هم واحد است، (همه در انسانیت یکی هستند) پس امت واحده‌ای هستند و من - الله واحد تعالی - پروردگار شما هستم، زیرا مالک و مدبّر شمایم، پس تنها مرا پرستید و نه غیر.» (۹۲ / انبیاء)

کلمه «أُمَّت» به معنای جماعتی است که یک هدف آن‌ها را وحدت داده باشد و همه به سوی آن هدف باشند.

خطاب در آیه شریفه به طوری که سیاق بدان گواهی می‌دهد خطابی است عمومی، که تمام افراد مکلف بشر را در برمی‌گیرد و مراد به امت در این جا نوع انسان است، که

وحدت نوع انسانی (۱۲۵)

معلوم است نوع برای خود وحدتی دارد و همه انسان‌ها در آن نوع واحدند. نوع انسانی وقتی نوعی واحد و امتی واحده، دارای هدف و مقصدی واحد بود و آن هدف هم عبارت بود از سعادت حیات انسانی، دیگر ممکن نیست غیر ربی واحد ارباب دیگری داشته باشد. چون ربوبیت و الوهیت منصب تشریفی و قراردادی نیست، تا انسان به اختیار خود هر که را و هر چه را خواست برای خود رب قرار دهد، بلکه ربوبیت و الوهیت به معنای مبدئیت تکوین و تدبیر است و چون همه انسان‌ها از اولین و آخرینشان یک نوع‌اند و یک موجودند و نظامی هم که به منظور تدبیر امورش در او جریان دارد، نظامی است واحد و متصل و مربوط، که بعضی اجزاء را به بعضی دیگر متصل می‌سازد، قهرا این نوع واحد و نظام واحد را جز مالک و مدبّری واحد به وجود نیاورده است و دیگر معنا ندارد که انسان‌ها در امر ربوبیت با هم اختلاف کنند و هر یک برای خود

(۱۲۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

ربی اتخاذ کند، غیر رب آن دیگری و یا در عبادت‌راهی برود، غیر آن راهی که دیگری سلوک می‌کند.

پس انسان نوع واحد است و لازم است ربی واحد اتخاذ کند و او ربی باشد که حقیقت ربوبیت را واجد باشد و او خدای عزّ اسمه است. (۱)

حفظ وحدت نوعی انسان

«...إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»

«...خدا بر شما مراقب است.» (۱ / نساء)

۱- المیزان، ج ۲۸، ص ۱۷۴.

حفظ وحدت نوعی انسان (۱۲۷)

«رَقِيب» به معنای مطلق حفظ و نگهداری نیست، بلکه توجه به کارهای شخصی است که به منظور اصلاح نواقص و یا ضبط،

تحت نظر گرفته شده باشد پس در واقع مثل این است که چیزی را با ملاحظه و توجه حفظ کرده است. این آیه انسانیت را با توجه به وحدت نوعی آن، امر به تقوی نموده، همان پایه و اساس واحدی که «انسانیت» همه افراد به طور متساوی از آن بهره‌منداند و چنین دستور داده که آثار و لوازم این وحدت را حفظ کنند، و امر به تقوی را معلل نموده به این که خداوند رقیب و نگران شماست. بدیهی است که از این تعلیل، بزرگترین تهدید در مورد مخالفت با فرمان تقوی استفاده می‌شود.

با دقت در این آیه می‌توان ارتباط آیاتی را که درباره سرکشی و ستم و فساد در زمین و طغیان و غیره بحث می‌کند، با آیاتی که انسان را به منظور حفظ وحدت انسانی (۱۲۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث و جلوگیری از تباهی و سقوط بشدت تهدید می‌کند، به خوبی دریافت. (۱)

ارحام، منشأ قرابت خانواده انسانی

«... وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»

«... بترسید از خدائی که به نام او از یکدیگر خواهش‌ها می‌کنید و بترسید از قطع رحم که خدا بر شما مراقب است.» (۱) / (نساء)

«رحم» در اصل همان رحم زن که عضوی درونی است می‌باشد و آن جایگاه نطفه و
۱- المیزان، ج ۷، ص ۲۳۵.

ارحام، منشأ قرابت خانواده انسانی (۱۲۹)

محل پرورش و رشد بچه است. سپس این لغت، به علاقه ظرف و مظروف در مورد قرابت استعمال شده است. چون نزدیکان از آن نظر که همه از یک رحم منشأ گرفته‌اند، همانند می‌باشند و بنابراین رحم همان «قریب» است و «ارحام» به معنای «اقربا» است. قرآن مجید به موضوع «رحم» توجه خاصی مبذول داشته است، همان‌طور که به موضوع «ملت» نیز توجه کامل نموده است. خویشاوندی جامعه‌ای کوچک است همان‌طور که ملت جامعه‌ای بزرگ می‌باشد. و قرآن مجید به موضوع جامعه اهمیت فوق‌العاده داده و آن را حقیقتی می‌داند که دارای خواص و آثاری مخصوص می‌باشد. هم‌چنان که به فرد نیز توجه کرده و آن را هم دارای آثاری می‌داند که از عالم هستی کمک می‌جوید....

(۱۳۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا...»

«اوست خدائی که بشر را از آب خلق کرد و بین آن‌ها خویشاوندی و ازدواج قرار داد...» (۵۴/فرقان) می‌فرماید:

- «و شما را دسته دسته و قبیله قبیله قرار داد تا یکدیگر را بشناسید...» (۱۳ / حجرات)

- «... در کتاب خدا بعضی از خویشاوندان بر بعضی دیگر مقدم‌اند...» (۶ / احزاب)

- «آیا باز هم امید به نجات دارید، در صورتی که از خدا رو بگردانید، برای این که فساد در زمین نموده و قطع رحم کنید.» (۲۲) / (محمد)

خلاصه معنی قسمت اول آیه این بود که از خدا بترسید، از آن نظر که شما را پرورش داد و شما را آفرید و تمامی افراد را از سنخ واحدی که در همه شماها محفوظ

ارحام، منشأ قرابت خانواده انسانی (۱۳۱)

است پی‌ریزی نموده و این ریشه و ماده واحدی است که با ازدیاد شما رو به افزایش گذاشته است و آن همان جوهره انسانیت است. و اما مفاد قسمت آخر این است که پرهیزید از خدا و این از نظر عزت و عظمتی است که در نظر شما دارد و هم‌چنین پرهیزید یگانگی خویشاوندی‌ای را که خداوند بین شما قرار دارد. (این یک شعبه از همبستگی و سنخیت افراد انسان است.) (۱)

انسانیت، به عنوان یک سنت واحد

۱- المیزان، ج ۷، ص ۲۳۲.

(۱۳۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«...فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...»

«...فطرت خدا، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده، و در آفرینش خدا دگرگونی نیست...» (۳۰ / روم)

«...ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...!... این است دین مستقیم...!» (۳۶ / توبه)

انسانیت خود سنتی است واحد و ثابت به ثبات اساسش، که همان انسان است و همین سنت است که آسیای انسانیت بر محور آن می‌گردد و هم‌چنین سنت‌های جزئی که به اختلاف افراد و مکان‌ها و زمان‌ها مختلف می‌شود، پیرامون آن دور می‌زند.

و این همان است که جمله «...ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...» (۳۶ / توبه) بدان

انسانیت، به‌عنوان یک سنت واحد (۱۳۳)

اشاره می‌کند.

نوع انسان یک سعادت و شقاوت دارد، اگر سعادت افراد انسان‌ها به‌خاطر اختلافی که با هم دارد مختلف می‌شد، یک جامعه صالح و واحدی که ضامن سعادت افراد آن جامعه باشد، تشکیل نمی‌گشت و هم‌چنین اگر سعادت انسان‌ها به‌حسب اختلاف اقطار، و سرزمین‌هایی که در آن زندگی می‌کنند، مختلف می‌شد و سنت اجتماعی که همان دین است عبارت می‌شد از آن‌چه منطقه اقتضا کند، آن‌وقت دیگر انسان‌ها نوع واحدی نمی‌شدند، بلکه به‌اختلاف منطقه‌ها مختلف می‌شدند و نیز اگر سعادت انسان به اقتضاء زمان‌ها مختلف می‌شد، یعنی اعصار و قرون یگانه اساس سنت دینی می‌گشت، باز انسان‌های قرون و اعصار نوع واحدی نمی‌شدند و انسان هر قرنی و زمانی غیر انسان زمان دیگر می‌شد و اجتماع انسانی سیر تکاملی نمی‌داشت و انسانیت از نقص

(۱۳۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

متوجه به‌سوی کمال نمی‌شد، چون دیگر نقص و کمالی وجود نداشت، زیرا وقتی انسان قرن گذشته غیر انسان فعلی باشد، نقص و کمال او مخصوص به‌خودش می‌شود و نقص و کمال این نیز مخصوص خودش می‌گردد و وقتی انسانیت به‌سوی کمال سیر می‌کند که یک جهت مشترک و ثابت بین همه انسان‌های گذشته و آینده باشد.

منظور این نیست که اختلاف افراد و مکان‌ها و زمان‌ها هیچ تأثیری در برقراری سنت دینی ندارد، بلکه مافی الجملة و تا حدی از آن را قبول داریم، چیزی که هست می‌خواهیم اثبات کنیم که اساس سنت دینی عبارت است از ساختمان و بنیه انسانیت، آن بنیه‌ای که حقیقتی است واحد و مشترک بین همه افراد و اقوام و ثابت در همه. (۱)

۱- المیزان، ج ۳۱، ص ۲۸۸.

انسانیت، به‌عنوان یک سنت واحد (۱۳۵)

اصل و ریشه واحد نوع انسان

«...الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...»

«...خدائی که همه شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت...»
 «(۱ / نساء)»

از ظاهر عبارت چنین استفاده می‌شود که مقصود از «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آدم و از «زَوْجَهَا» زن اوست. و این دو، پدر و مادر نسل انسان کنونی می‌باشند که ما از آنان هستیم و طبق آنچه که از ظاهر قرآن کریم استفاده می‌شود، انسان‌های کنونی (۱۳۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

همه به آن دو منتهی می‌شوند، آن‌جا که می‌فرماید: «شما را از یک نفر آفرید و از او زنش را به‌وجود آورد.» (۵۶ / زمر) و یا فرمود: «ای فرزندان آدم، شیطان شما را فریب ندهد، همان‌طور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.» (۲۷ / اعراف)

آیه فوق فرق روشنی با آیه سوره حجرات دارد، آن‌جا که می‌فرماید: «ای مردم شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را دسته دسته و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.» (۱۳ / حجرات) از آن رو که آیه فوق می‌خواهد بیان کند که افراد انسان از جهت انسانیت یکی هستند و از این نظر که هر یک از آن‌ها نسبش به پدر و مادری که از همین جنس انسان‌اند منتهی می‌شود، فرقی ندارند، پس نباید یکی از آنان به دیگری تکبر کند و یا جز بر اساس تقوی، برای خود امتیاز قائل شود، اما آیه سوره نساء در مقام آن است که بگوید حقیقت افراد انسان یکی

اصل و ریشه واحد نوع انسان (۱۳۷)

است و تمام آنان با این همه کثرتی که در بین آن‌ها ملاحظه می‌شود از یک اصل می‌باشند و از ریشه واحدی منشعب شده و رو به ازدیاد گذاشته‌اند و این ظاهر آیه است که می‌فرماید: و از آن دو زنان و مردان بسیاری پراکنده ساخت. این مطلب مناسبت ندارد با این که مقصود از «...نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» و «زَوْجَهَا...» هر زن و مردی باشد که انسان از آن به‌وجود می‌آید. (۱)

همسانی خلق و بعث کل انسان با یک فرد

«ما خَلَقْكُمْ وَلَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ...»

۱- المیزان، ج ۷، ص ۲۲۸.

(۱۳۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«خدای تعالی در این آیه فرموده: خلقت و بعث شما افراد درهم و برهم مانند بعث یک فرد است...» (۲۸ / لقمان)

همان‌طور که بعث یک فرد برای ما ممکن است بعث افراد در هم و برهم شده نیز مثل آن ممکن است، چون هیچ چیزی خدا را از چیز دیگر باز نمی‌دارد و بسیاری عدد او را به‌ستوه نمی‌آورد و نسبت به قدرت او یکی با بسیار مساوی است و اگر در آیه مورد بحث با این که گفتگو از مسئله بعث بود، خلقت را هم ضمیمه فرمود، برای این بود که در ضمن سخن بفهماند - خلقت و بعث از نظر آسانی و دشواری یکسانند، بلکه اصل فعل خدا متصف به آسانی و دشواری نمی‌شود.

شاید این معنا اضافه شدن خلق و بعث به ضمیر جمع می‌باشد که

همسانی خلق و بعث کل انسان با یک فرد (۱۳۹)

منظور از آن همه مردم است، و آن‌گاه تشبیه همه به یک نفر است و معنایش این است که خلقت شما همگی مردم با

همه کثرت که دارید و هم‌چنین بعث شما، مانند خلق و بعث یک نفر است و شما با همه بسیاری‌تان با یک نفر مساوی هستید. (۱)

مفهوم برابری انسان‌ها

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَّقِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ...»

۱- المیزان، ج ۳۲، ص ۵۷.

(۱۴۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌هائی بزرگ و تیره‌هائی کوچک کردیم تا یکدیگر را بشناسید نه این که به یکدیگر فخر بفروشید و فخر و کرامت نزد خدا تنها به تقواست و گرامی‌ترین شما با تقواتر شماست، که خدا دانای باخبر است.» (۱۳ / حجرات)

«... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَّقِيكُمْ...!» (۱۳/حجرات)

این جمله آخر آیه مطلبی جدید را بیان می‌کند و آن عبارت از این است که چه چیزی نزد خدا احترام و ارزش دارد، تا قبل از این جمله می‌فرمود: مردم از این جهت که مردم‌اند همه با هم برابرند و هیچ اختلافی و فضیلتی در بین آنان نیست، کسی بر کسی برتری ندارد و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله

مفهوم برابری انسان‌ها (۱۴۱)

است، تنها به این منظور در بین آنان به‌وجود آمده که یکدیگر را بشناسند، تا اجتماعی که در بین آن‌ها منعقد شده نظام پذیرد و ائتلاف در بین شان تمام گردد. چون اگر شناسائی نباشد، نه پای تعاون در کار می‌آید و نه ائتلاف، پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این بوده، نه این که به یکدیگر تفاخر کنند، یکی به نسب و نژاد خود ببالد و یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم دیگران را دربند بندگی خود بکشد و کار بشر به این جا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را برکند و حرث و نسل را نابود کند و همان اجتماعی که دواى دردش بود، درد بی‌درمانش شود. امتیازی که نزد خدا امتیاز است حقیقتاً کرامت و امتیاز است.

این فطرت و جبلت در هر انسانی هست که به دنبال کمال می‌گردد که با داشتن آن از دیگران ممتاز شود. از آنجائی که عامه مردم دلبستگی شان به زندگی مادی دنیاست

(۱۴۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

قهر این امتیاز و کرامت را در همان مزایای زندگی دنیا یعنی در مال و جمال و حسب و نسب و امثال آن جستجو می‌کنند.

در حالی که این گونه مزایا مزیت‌های موهوم و خالی از حقیقت است و ذره‌ای از شرف و کرامت به آنان نمی‌دهد و او را تا مرحله شقاوت و هلاک ساقط می‌کند.

آن مزیتی که مزیت حقیقی است و آدمی را بالا-می‌برد و به سعادت حقیقی‌اش که همان زندگی طیبه و ابدی، در جوار رحمت پروردگار است می‌رساند عبارت است از تقوا و پروای از خدا کردن، و پاس حرمتش داشتن - که به طفیل سعادت آخرت، سعادت دنیا را هم تأمین می‌کند.

«... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ...: ... و برای زندگی ابدی خود توشه جمع کنید، که بهترین توشه تقوی است...» (۱۹۷ / بقره) و

وقتی یگانه مزیت تقوی باشد، قهر گرامی‌ترین مردم نزد خدا با تقوی‌ترین ایشان است.

مفهوم برابری انسان‌ها (۱۴۳)

این آرزو و این هدفی که خدای تعالی به علم خود آن‌را هدف زندگی انسان‌ها قرار داده، هدفی است که بر سر به‌دست آوردن آن دیگر دعوها و پنجه به‌رخ یکدیگر کشیدنی پیش نمی‌آید، به خلاف هدفهای موهوم که برای به‌دست آوردن آن‌ها - جنگ‌ها و خونریزی‌ها پیش می‌آید.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ الْخَبِيرُ!»

اگر خدای تعالی از بین سایر مزایا تقوا را برای کرامت یافتن انسان‌ها برگزید، برای این بود که او به علم و احاطه‌ای که به مصالح بندگان خود دارد می‌داند که این مزیت، مزیت واقعی و حقیقی است. (۱)

۱- المیزان، ج ۳۶، ص ۲۰۳.

(۱۴۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مفهوم فضیلت انسانی

«... وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

«... و بر بسیاری از مخلوقات برتری‌شان دادیم و آن‌هم چه برتری!» (۷۰ / اسراء)

بعید نیست مراد به «بسیاری از مخلوقات» انواع حیوانات دارای شعور و هم‌چنین جن باشد که قرآن آن‌را اثبات کرده است. قرآن کریم انواع حیوانات را هم امت‌هایی زمینی خوانده، مانند انسان که یک امت زمینی است و آن‌ها را به منزله صاحبان عقل مفهوم فضیلت انسانی (۱۴۵)

شمرده است. غرض از آیه مورد بحث بیان آن‌جهاتی است که خداوند با آن‌جهات آدمی را تکریم کرده و بر بسیاری از موجودات این عالم برتری داده و این موجودات - تا آن‌جا که ما سراغ داریم - حیوان و جن هستند و اما ملائکه از آن‌جائی که موجودات مادی و در تحت نظام حاکم بر عالم ماده قرار ندارند، نمی‌توانیم آن‌ها را نیز مشمول آیه بگیریم. از آن‌چه گذشت چند نکته زیر روشن می‌شود:

۱- این که هر یک از دو کلمه «تَفْضِيلٌ» و «تَكْرِيمٌ» ناظر به یک دسته از موهبت‌های الهی است که به انسان داده شده است، تکریمش به دادن عقل است که به هیچ موجودی دیگر داده نشده و انسان به وسیله آن خیر و شر را تمیز می‌دهد. موهبت‌های دیگر از قبیل تسلط بر سایر موجودات و استخدام آن‌ها برای رسیدن به هدف‌ها از قبیل نطق و خط و امثال آن نیز بر عقل متفرع می‌شود. (۱۴۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و امّا «تَفْضِيلٌ» انسان بر سایر موجودات به این است که آن‌چه را که به آن‌ها داده از هر یک سهم بیشتری به انسان داده است. اگر حیوان تغذی می‌کند خوراک ساده‌ای از گوشت یا میوه و گیاهان دارد، ولی انسان که در این جهت با حیوان شریک است این اضافه را دارد که همان مواد غذایی را گرفته و انواع طعام‌های پخته و خام برای خود ابتکار می‌کند، هم‌چنین آشامیدنی حیوانات با انسان و پوشیدنی آن‌ها و این و اطفای غریزه جنسی در آن‌ها و در این و اجتماع و منزلتی و مملکتی در آن‌ها و در این بدین قیاس است.

۲- این آیه ناظر به کمال انسانی از حیث وجود مادی است و تکریم و تفضیلش در مقایسه با سایر موجودات مادی است و بنابراین ملائکه از محل کلام بیرونند. (۱)

مفهوم فضیلت انسانی (۱۴۷)

مفهوم کرامت انسانی

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

«ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنان را بر مرکب‌های آبی و صحرائی سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه روزی‌شان کردیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتریشان دادیم و چه برتری!» (۷۰ / اسراء)

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۲۶۸.

(۱۴۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مقصود از «تکریم» اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد و با همین خصوصیت است که معنای تکریم با تفضیل فرق پیدا می‌کند. چون تکریم معنایی است نفسی و در تکریم کاری به غیر نیست، بلکه تنها شخص مورد تکریم مورد نظر است که دارای شرافتی بشود، به خلاف تفضیل که منظور از آن این است که شخص مورد تفضیل از دیگران برتری یابد، در حالی که او با دیگران در اصل آن عطیه شرکت دارد.

حال که معنای تکریم و فرق آن با تفضیل روشن شد اینک می‌گوئیم: انسان در میان سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست، و آن داشتن عقل است، و معنای تفضیل انسان بر سایر موجودات این است که در غیر عقل از سایر خصوصیات و صفات هم انسان بر دیگران برتری داشته و هر کمالی که در سایر موجودات است در انسان حد اعلای آن هست.

مفهوم کرامت انسانی (۱۴۹)

این معنا در مقایسه انسان و تفننهائی که در خوراک و لباس و مسکن و منکح خود دارد با سایر موجودات کاملاً روشن می‌شود و هم‌چنین فونونی را که می‌بینیم انسان در نظم و تدبیر اجتماع خود به کار می‌برد، در هیچ موجود دیگری نمی‌بینیم. او را می‌بینیم که برای رسیدن به این هدف‌هایش سایر موجودات را استخدام می‌کند ولی سایر حیوانات و نباتات و غیر آن دو چنین نیستند بلکه می‌بینیم که دارای آثار و تصرفاتی ساده و بسیط و محسوسی به خود هستند و از آن روزی که خلق شده‌اند تاکنون از موقف خود قدمی فراتر نگذاشته‌اند و تحول محسوسی به خود نگرفته‌اند و حال آن‌که انسان در تمامی وجوه زندگی خود قدم‌های بزرگی به سوی کمال برداشته و لایزال برمی‌دارد. بنی آدم در میان سایر موجودات عالم به خصیصه‌ای اختصاص یافته و

(۱۵۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

به‌خاطر همان خصیصه است که از دیگر موجودات جهان امتیاز یافته و آن عقلی است که به‌وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می‌دهد.

مفهوم شاکله انسانی

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...»

«بگو هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عملی انجام خواهد داد ...» (۸۴ / اسراء)

آیه کریمه عمل انسان را مترتب بر «شاکله» او دانسته است. بدین معنا که عمل هر

مفهوم شاکله انسانی (۱۵۱)

چه باشد مناسب با اخلاق آدمی است. شاکله نسبت به عمل نظیر روح جاری در بدن است که بدن با اعضاء و اعمال خود آن را مجسم نموده و معنویات او را نشان می‌دهد.

این معنا هم با تجربه و هم از راه بحث‌های علمی به ثبوت رسیده که میان ملکات نفسانی و احوال روح و میان اعمال بدنی رابطه خاصی است. کارهای یک مرد شجاع و پردل با کارهایی که یک مرد ترسو از خود نشان می‌دهد یکسان نیست.

ثابت شده که میان صفات درونی و نوع ترکیب بنیه بدنی انسان یک نحوه ارتباط خاصی است. مثلاً پاره‌ای از مزاج‌ها خیلی زود عصبانی می‌شوند و به‌خشم در می‌آیند.

البته دعوت و خواهش و تقاضای هیچ یک از این مزاج‌ها که باعث ملکات یا اعمالی مناسب خویش است از حد اقتضا تجاوز نمی‌کند. بدین معنی که خلق و خوی هر کسی نیست که ترک آن کارها را محال سازد و در نتیجه عمل از اختیاری بودن (۱۵۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

بیرون شده و جبری شود. مثلاً شخص شکمبارہ یا شهوتران باز نسبت به فعل و ترک عمل مناسب با خلقش اختیار دارد. همین آیه می‌رساند که سعادت برای سعید و شقاوت برای شقی ضروری و غیر قابل تغییر نیست. همین که می‌بینیم خدای تعالی علیه خلق اقامه صحبت می‌کند باید بفهمیم که هیچ یک از سعادت و شقاوت ضروری و لازمه ذات کسی نیست، بلکه از آثار اعمال نیک و بد او و اعتقادات حق و باطل اوست.

انسان بالفطره خود را مجبور به یکی از دو سرنوشت سعادت یا شقاوت نمی‌داند، بلکه خود را همواره در سر این دو راهی متحیر می‌بیند و احساس می‌کند که انتخاب هر یک از آن‌ها در اختیار و قدرت اوست و نیز احساس می‌کند که هر یک از آن دو را اختیار کند پاداشی مناسب آن خواهد داشت.

مفهوم شاکله انسانی (۱۵۳)

در این میان یک نوع ارتباط دیگری است که در میان اعمال و ملکات آدمی و میان اوضاع و احوال جو زندگی او و عوامل خارج از ذات اوست که در ظرف زندگی او حکمفرماست مانند آداب و سنن و رسوم و عادت‌های تقلیدی. این رابطه نیز غالباً تا حد اقتضا می‌رسد و از آن تجاوز نمی‌کند.

از آنچه گذشت، این معنا به دست آمد که آدمی دارای یک شاکله نیست بلکه شاکله‌ها دارد. یک شاکله زائیده نوع خلقت آدمی و خصوصیات ترکیب مزاج اوست. شاکله دیگر خصوصیتی است خلقی که از ناحیه تأثیر عوامل خارج از ذاتش در او پدید می‌آید. انسان به هر شاکله‌ای که باشد و هر صفت روحی که بوده باشد اعمالش طبق همان شاکله و موافق با فعل داخل روحش از او سر می‌زند و فعل روحی را مجسم می‌سازد مانند آدم متکبر که این صفت روحی‌اش از سراپای گفتار و سکوت و قیام و (۱۵۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

قعودش و حرکت و سکونش می‌بارد. آن کس که دارای شاکله معتدل است راه یافتن به سوی کلمه حق و عمل صالح و برخوردارگی از دین قدری آسان‌تر است. آن کس که شاکله ظالم و سرکش دارد او هم می‌تواند به سوی کلمه حق و دین راه یابد امّا برای او قدری دشوارتر است و بیشتر بدان راه نمی‌یابد و در نتیجه از شنیدن دعوت دین حق جز خسران عایدش نمی‌شود. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۵، ص ۳۲۱.

مفهوم شاکله انسانی (۱۵۵)

(۱۵۶)

فصل دوم: هدف آفرینش انسان

هدف در آفرینش انسان

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟»

«آیا چنین پنداشتید، که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؟» (۱۱۵ / مؤمنون)

(۱۵۷)

بعد از آن که خدای تعالی در آیات قبل، احوال بعد از مرگ و سپس مکث در برزخ و در آخر مسئله قیامت را با حساب و جزائی که در آن هست بیان کرد، در این آیه جمله انکارکنندگان را توبیخ می‌کند که خیال می‌کردند مبعوث نمی‌شوند.

فرمود: وقتی مطلب از این قرار بود که گفتیم: هنگام مشاهده مرگ و بعد از آن مشاهده برزخ، و در آخر مشاهده بعث و حساب و جزا دچار حسرت می‌شوید، آیا باز هم خیال می‌کنید که ما شما را بیهوده آفریدیم، که زنده شوید و بمیرید و بس، دیگر نه هدفی از خلقت شما داشته باشیم، و نه اثری از شما باقی بماند، و دیگر شما به ما بر نمی‌گردید؟

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ!» (۱۱۶ / مؤمنون)

این برهان به صورت تنزیه خداست از کار بیهوده، چه در این تنزیه خود را به چهار

(۱۵۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

وصف ستوده است. اول این که خدا فرمانروای حقیقی عالم است، دوم این که او حق است، و باطل در او راه ندارد، سوم این که معبودی بغیر او نیست، چهارم این که مدبر عرش کریم است. و چون فرمانروای حقیقی است هر حکمی درباره هر چیزی براند چه ایجادش باشد و چه برگرداندن، چه مرگ باشد و چه حیات و رزق، حکمش نافذ و امرش گذراست و چون حق است آن چه از او صادر می‌شود و هر حکمی که می‌راند حق محض است، چون از حق محض غیر از حق محض سر نمی‌زند و باطل و عبث در او راه ندارد. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۹، ص ۱۱۰.

هدف در آفرینش انسان (۱۵۹)

هدف خلقت انسان

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ!»

«و من جن و انس را نیافریدم، مگر برای این که عبادت کنند!» (۵۶ / ذاریات)

خلقت و ارسال رسل و انزال عذاب کارهائی است که به وسیله واسطه‌هائی مانند ملائکه و سایر اسباب انجام می‌گیرد، به خلاف غرض از خلقت و ایجاد که همان عبادت باشد، امری است مختص به خدای سبحان و احدی در آن شرکت ندارد.

جمله «الْأَلَّا لِيَعْبُدُونِ»، ظهور در این دارد که خلقت بدون غرض نبوده و غرض از آن منحصرآبادت بوده یعنی غرض این بوده که خلق عابد خدا باشند، نه این که او معبود

(۱۶۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

خلق باشد، چون فرموده «...الَّا لِيَعْبُدُونِ»، تا آن که مرا بپرستند، و فرموده: تا من پرستش شوم یا (تا من معبودشان باشم).

خدای سبحان در کارهائی که می‌کند، غرضی دارد اما غرضش ذات خودش است، نه چیزی که خارج از ذاتش باشد و کاری که می‌کند از آن کار سودی و غرضی در نظر دارد ولی نه سودی که عاید خودش گردد، بلکه سودی که عاید فعلش شود. خدای تعالی انسان را آفرید تا پاداشش دهد و معلوم است که ثواب و پاداش عاید انسان می‌شود، این انسان است که از آن پاداش منتفع و بهره‌مند می‌گردد، نه خود خدا، چه خدای عزوجل بی نیاز از آن است و امّا غرضش از ثواب دادن خود ذات متعالی‌اش می‌باشد، و انسان را بدین جهت خلق کرد تا پاداش دهد و بدین جهت پاداش دهد که «اللّه است.

هدف خلقت انسان (۱۶۱)

پس پاداش کمالی است برای فعل خدا، نه فاعل فعل، که خود خداست. پس - عبادت غرض از خلقت انسان است، کمالی است که

عاید به انسان می‌شود. هم عبادت غرض است و هم توابع آن، که رحمت و مغفرت و غیره باشد و اگر برای عبادت غرضی از قبیل معرفت در کار باشد، معرفتی که از راه عبادت و خلوص در آن حاصل می‌شود و در حقیقت غرض اقصی و بالاتر است و عبادت غرض متوسط است.

البته مراد به عبادت خود عبادت است نه صلاحیت و استعداد آن.

- حقیقت عبادت این است که بنده خود را در مقام ذلت و عبودیت واداشته و رو به سوی مقام رب خود آورد. پس غرض نهائی از خلقت همان حقیقت عبادت است. یعنی این است که بنده از خود و از هر چیز دیگر بریده، و به یاد پروردگار خود باشد، و ذکر او گوید.

(۱۶۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و از این که در آیه شریفه غرض را منحصر در عبادت کرده فهمیده می‌شود که خدای تعالی هیچ عنایتی به آنان که عبادتش نمی‌کنند ندارد. (۱)

هدف هستی، شناخت صاحبان بهترین اعمال

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...»

«کسی که موت و حیات را آفریده تا شما را بیازماید، کدامتان صاحب بهترین اعمال هستید...» (۲ / ملک)

۱- المیزان، ج ۳۶، ص ۲۹۸.

هدف هستی، شناخت صاحبان بهترین اعمال (۱۶۳)

قرآن کریم انتقال موجود دارای شعور و اراده را از یکی از مراحل زندگی به مرحله دیگر، موت خوانده با این که منتقل شونده شعور و اراده خود را از دست نداده است. از تعلیم قرآن برمی‌آید که مرگ به معنای عدم حیات نیست بلکه به معنای انتقال است، امری است وجودی که مانند حیات خلقت پذیر است.

جمله «...لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...» بیانگر هدف از خلقت موت و حیات است. معنای آیه چنین است:

«خدای تعالی شما را این‌طور آفریده که نخست موجودی زنده باشید و سپس بمیرید و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است و برای این است که بدین وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود که کدامتان از دیگران بهتر عمل می‌کنید، و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است. برای پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد.

(۱۶۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

آیه مورد بحث علاوه بر مفادی که گفتیم افاده می‌کند، اشاره‌ای هم به این نکته دارد که مقصود بالذات از خلقت، رساندن جزاء خیر به بندگان بوده است. چون در این آیه سخنی از گناه و کار زشت و کیفر نیامده است. تنها عمل خوب را ذکر کرده و فرموده - خلقت حیات و موت برای این است که معلوم شود کدام یک عملش بهتر است.

پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی از خلقت‌اند، و اما دیگران به‌خاطر آنان خلق شده‌اند. (۱)

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۲.

هدف هستی، شناخت صاحبان بهترین اعمال (۱۶۵)

مفهوم بهترین اعمال و هدف خلقت انسان

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...»

«کسی که موت و حیات را آفرید، تا شما را بیازماید کدامتان صاحب بهترین اعمال هستید...» (۲/ملک)

مضمون آیه شریفه فوق صرف ادعای بدون دلیل نیست و آن‌طور که بعضی‌ها پنداشته‌اند نمی‌خواهد مسئله خلقت و مرگ و زندگی را برای آزمایش در دل‌ها تلقین کند، بلکه مقدمه‌ای بدیهی و یا نزدیک به بدیهی است که به لزوم و ضرورت بعث برای جزا حکم می‌کند، برای این که انسانی که به زندگی دنیا قدم نهاده، دنیائی که دنبال آن (۱۶۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مرگ است، ناچارا اعمالی دارد که آن اعمال هم یا خوب است یا بد. ممکن نیست عمل او یکی از این دو صفت را نداشته باشد و از سوی دیگر به حسب فطرت مجهز به جهازی معنوی و عقلانی است، که اگر عوارض سوئی در کنار نباشد و او را به سوی عمل نیک سوق می‌دهد و بسیار کم‌اند افرادی که اعمالشان متصف به یکی از دو صفت نیک و بد نباشد، اگر باشد در بین اطفال و دیوانگان و سایر محجورین است. (۱)

آن صفتی که بر وجود هر چیزی مترتب می‌شود و در غالب افراد سریان (۲) دارد، غایت و هدف آن موجود به‌شمار می‌رود، هدفی که منظور آفریننده آن از پدید آوردن آن همان صفت است. مثل حیات نباتی فلان درخت که غالباً منتهی می‌شود ببار دادن

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۳.

۲- سریان: سرایت، جریان.

مفهوم بهتری اعمال و هدف خلقت انسان (۱۶۷)

درخت، پس فلاں میوه که بار آن درخت است، هدف و غایت هستی آن درخت محسوب می‌شود و معلوم می‌شود منظور از خلقت آن درخت، همان میوه بوده و هم‌چنین حسن عمل و صالح آن غایت و هدف از خلقت انسان است و این نیز معلوم است که صلاح و حسن عمل اگر مطلوب است، برای خودش مطلوب نیست، بلکه بدین جهت مطلوب است که در به هدف رسیدن موجودی دیگر دخالت دارد و آنچه مطلوب بالذات است حیات طیبه‌ای است که با هیچ نقصی آمیخته نیست و در معرض لغو و تأثیم قرار نمی‌گیرد، بنابراین بیان آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً...»

«هر نفسی چشنده مرگ است و ما شما را به فتنه‌های خیر و شر می‌آزمائیم...»

(۱۶۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

(۳۵ / انبیاء) (۱)

انسان کامل و برترین، هدف آفرینش انسان

«...لِيُبْلِوَكُمُ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...!»

«تا شما را بیازماید، که کدام یک نیکوکارترید!» (۷ / هود)

وقتی خلقت نقصی در برداشته باشد، مقصود از آن کمال صنع خواهد بود و لذا مراحل مختلف وجود انسان را از مرحله معنوی و جنینی و طفولیت و مراحل دیگر همه را مقدمه وجود انسان معتدل و کامل می‌شماریم.

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۳.

انسان کامل و برترین، هدف آفرینش انسان (۱۶۹)

با این بیان واضح می‌شود که برترین افراد انسان - اگر بین آدمیان برتر مطلق پیدا شود - هدف خلقت آسمان‌ها و زمین است زیرا جمله «...أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...» می‌رساند که قصد جدا کردن نیکوکارترین از دیگران است، خواه آن دیگری نیکوکار و یا بدکار

باشد. بنابراین هر کس عملش نیک‌تر از دیگران است، حالا خواه دیگران نیکوکار باشند و کارهایشان پائین‌تر از کار او باشد، یا بدکار باشند، در هر صورت غرض خلقت، تمیز دادن بهترین فرد است.

با این بیان آنچه در حدیث قدسی آمده که خدا به پیغمبر خطاب فرموده: «لَوْلَا-كَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»، صحیح است زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برترین مردم است. (۱)

۱- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۴۴.

(۱۷۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

انسان جزئی از اهداف آفرینش

«...لِيُتْلُوَكُمْ آيَاتِكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...»

«اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او روی آب بود، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکو کارترید...؟» (۷/هود)

آیه فوق، امتحان و آزمایش را به‌طور استفهام توضیح می‌دهد و مراد این است که خدا آسمانها را ساخته به این هدف که شما را بیازماید و نیکوکاران شما را از بدکاران تمیز دهد.

انسان جزئی از اهداف آفرینش (۱۷۱)

تمیز اعمال نیک از بد برای این است که معلوم شود چه پاداشی بر آن مترتب می‌گردد.

خدا هر کدام از این اموری را که مترتب به یکدیگرند به عنوان هدف و غایت خلقت ذکر می‌کند در مورد این که آزمایش هدف خلقت است می‌فرماید:

- «ما آنچه بر روی زمین است زیور آن ساختیم تا آنان را بیازمائیم که کدامشان نیکو کارترند.» (۷ / کهف)

در معنی تمیز دادن و خالص ساختن خوب از بد فرمود:

- «برای آن که خدا ناپاک را از پاک جدا سازد...» (۳۷ / انفال)

در خصوص جزا فرمود:

(۱۷۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

- «خدا آسمانها و زمین را به‌حق آفرید و بدان منظور که هر کس در برابر کاری که کرده پاداش ببیند و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» (۲۲ / جاثیه)

در مورد این که برگرداندن مردم برای معاد به منظور به انجام رساندن وعده است فرمود:

- «...آن گونه که ما اول آفرینش را شروع کردیم آن را باز می‌گردانیم. این وعده‌ای است بر ما. ما این کار را خواهیم کرد.» (۱۰۴ / انبیاء)

درباره این که عبادت غرض آفرینش ثقلین یعنی جن و انس است فرمود:

- «جن و انس را به آن منظور آفریدم که مرا پرستش کنند.» (۵۶ / ذاریات)

این که کار شایسته یا انسان نیکوکار هدف خلقت شمرده شود، منافاتی با آن ندارد که خلقت، اهداف دیگری نیز داشته باشد و در حقیقت انسان یکی از این اهداف است.

انسان جزئی از اهداف آفرینش (۱۷۳)

انسان از نظر سازمانی کامل‌ترین و متقن‌ترین مخلوقات جهانی است، اعم از آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست. اگر انسان از جهت علم و عمل به‌خوبی رشد و نمو کند، ذاتا بالاتر از سایر موجودات و از نظر مقام و درجه بلندتر و والاتر از دیگر مخلوقات

است، هر چند که پاره‌ای از مخلوقات مانند آسمان - آن‌گونه که خدا فرموده - از نظر خلقت، شدیدتر از انسان باشد. (۱)

جهنم، هدف تبعی آفرینش انسان

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ...»

۱- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۴۳.

(۱۷۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم، دل‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند، چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند، گوش‌ها دارند که با آن نمی‌شنوند، ایشان چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند، آنان غفلت‌زدگانند.» (اعراف / ۱۷۹)

در آیه فوق خدای تعالی جهنم را نتیجه و غایت آفریدن بسیاری از جن و انس دانسته، و این با تعریفی که در جای دیگر کرده و فرموده: نتیجه آفریدن رحمت است که همان بهشت آخرت باشد، آیه: «الْأَلَمِينَ رَحِمَ رَبُّكَ وَإِلَيْكَ خَلَقَهُمْ...» مگر آن که پروردگارت رحمتش کند و برای همین رحمت خلق را آفرید...» (هود / ۱۱۹) منافات ندارد، برای این که معنای غرض به حسب کمال فعل و آن هدفی که فعل منتهی بدان می‌شود مختلف می‌گردد، (مانند نجاری که هدف اصلی او از بریدن چوب ساختن در باشد و می‌داند که

جهنم، هدف تبعی آفرینش انسان (۱۷۵)

ضایعات چوب را هم دور انداخته یا می‌سوزاند. بخار نسبت به هر دو هدف اراده دارد. اولی هدف کمالی است، دومی هدف تبعی.)

خدای تعالی مشیتش تعلق گرفت، به این که در زمین موجود خلق کند تمام عیار و کامل از هر جهت، به نام انسان، تا او را بندگی نموده و بدین وسیله مشمول رحمتش شود. ولکن اختلاف استعدادهایی که در زندگی دنیوی کسب می‌شود و اختلافی که در تأثیرات هست نمی‌گذارد تمامی افراد این موجود انسانی در مسیر و مجرای حقیقی خود قرار گرفته و راه نجات را طی کند. بلکه تنها افرادی در این راه قرار می‌گیرند که اسباب و شرایط برایشان فراهم باشد.

برای خدای تعالی غایتی است در خلقت انسان و آن این است که رحمتش شامل آنان گشته و همه را به بهشت ببرد، و غایت دیگری است در خلقت اهل خسران و شقاوت، و

(۱۷۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

آن این است که ایشان را با این که برای بهشت خلق کرده به دوزخ ببرد، الا- این که غایت اولی غایتی است اصلی، و غایت دومی غایتی است تبعی و ضروری. در هر جا که می‌بینیم سعادت سعید و شقاوت شقی مستند به قضاء الهی شده باید بدانیم که آن دلیل ناظر به نوع دوم از غایت است، و معنایش این است که خدای تعالی از آن‌جائی که مآل (۱) حال بندگان خود را می‌داند و از این که چه کسی سعید و چه کسی شقی است همین سعادت و شقاوت مورد اراده او هست، لکن اراده تبعی، نه اصلی.

(۲)

رابطه هدف خلقت انسان با حقیقت علم اسماء

۱- مآل به معنای عاقبت .

۲- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

رابطه هدف خلقت انسان با حقیقت علم اسماء (۱۷۷)

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...»

«و خدا همه نام‌ها را به آدم بیاموخت...» (۳۱/بقره)

این جمله اشعار دارد بر این که اسماء نام‌برده و یا مسماهای آن‌ها موجوداتی زنده و دارای عقل بوده‌اند، که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند و به همین جهت علم به آن‌ها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسماء موجودات داریم، چون اگر از سنخ علم ما بود باید بعد از آن که آدم به ملائکه خبر از آن اسماء داد، ملائکه هم مثل آدم دانای به آن اسماء شده باشند.

آنچه آدم از خدا گرفت و آن علمی که خدا به وی آموخت، غیر آن علمی بود که

(۱۷۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

ملائکه از آدم آموختند، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم به اسماء بود، که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای ملائکه ممکن نبود و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدائی شد، به خاطر همین علم به اسماء بوده، نه به خاطر خبر دادن از آن، و گرنه بعد از خبر دادنش، ملائکه هم مانند او باخبر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند: «...لَا عَلِمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...» ما علمی نداریم - منزهی تو، ما جز آنچه تو تعلیممان داده‌ای چیزی نمی‌دانیم...» (۳۲/بقره)

علم به اسماء آن مسمیات، باید طوری بوده باشد که از حقایق و اعیان وجودهای آن‌ها کشف کند، نه صرف نام‌ها، که اهل هر زبانی برای هر چیزی می‌گذارند.

آن مسمیات و نامیده‌ها که برای آدم معلوم شد، حقایقی و موجوداتی خارجی بوده‌اند، نه چون مفاهیم که ظرف وجودشان تنها ذهن است و نیز موجوداتی بوده‌اند که

رابطه هدف خلقت انسان با حقیقت علم اسماء (۱۷۹)

در پس پرده غیب، یعنی غیب آسمانها و زمین نهان بوده‌اند، و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن طوری که هستند، از یکسو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده، نه فرشتگان آسمانی، و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهی دخالت داشته است. هر یک از آن اسماء یعنی مسمای به آن اسماء موجودی دارای حیات و علم بوده‌اند، و در عین این که علم و حیات داشته‌اند، در پس حجاب غیب، یعنی غیب آسمانها و زمین قرار داشته‌اند.

اسماء نام‌برده اموری بوده‌اند که از همه آسمانها و زمین غایب بوده و به کلی از محیط کون بیرون بوده‌اند. وقتی این جهات عمومیت اسماء را و این که مسمای به آن اسماء دارای زندگی و علم بوده‌اند و این که در غیب آسمانها و زمین قرار داشته‌اند، در نظر بگیریم، آن وقت با کمال وضوح و روشنی همان مطلبی از

(۱۸۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

آیات مورد بحث استفاده می‌شود که آیه

«وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»

«هیچ چیز نیست مگر آن که نزد ما خزینه‌های آن هست و ما از آن خزینه‌ها نازل نمی‌کنیم مگر به اندازه معلوم» (۲۱/حجر)

درصدد بیان آن است، چون خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد به این که آنچه از موجودات که کلمه «شئیء» - چیز» بر آن اطلاق شود، و در وهم و تصور آید، نزد خدا از آن چیز خزینه‌هایی انباشته است، که نزد او باقی هستند و تمام شدنی برایشان نیست و به هیچ مقیاسی هم قابل سنجش و به هیچ حدی قابل تحدید نیستند و سنجش و تحدید را در

رابطه هدف خلقت انسان با حقیقت علم اسماء (۱۸۱)

مقام و مرتبه انزال و خلقت می‌پذیرند و کثرت آن‌ها هم از جهت مرتبه و درجه است نه کثرت عددی.

این موجودات زنده و عاقلی که خدا بر ملائکه عرضه کرد، موجوداتی عالی و محفوظ نزد خدا بودند که در پس حجاب‌های غیب

محبوب بودند و خداوند با خیر و برکت آن‌ها هر اسمی را که نازل کرد، در عالم نازل کرد، و هر چه که در آسمانها و زمین هست از نور و بهای آن مشتق شده است، و آن موجودات با این که بسیار و متعددند، در عین حال تعدد عددی ندارند، و این طور نیستند که اشخاص آن‌ها با هم متفاوت باشند، بلکه کثرت و تعدد آن‌ها از باب مرتبه و درجه است، و نزول اسم از ناحیه آن‌ها نیز به این نحو نزول است. (۱)

رابطه زندگی زمینی با اهداف خلقت انسان

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۲۲.

(۱۸۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

«ما این چیزها را که روی زمین هست، آرایش آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازمائیم که کدامشان به عمل بهترند.» (۷ / کهف)

در این آیات بیان عجیبی در حقیقت زندگی بشر در زمین ایراد شده و آن این است که نفوس انسانی - که در اصل جوهری است علوی و شریف - هرگز مایل نبود که به زمین دل ببندد و در آنجا زندگی کند، ولی عنایت خداوند تبارک و تعالی چنین تقدیر کرد که کمال او و سعادت جاودانه‌اش از راه اعتقاد حق و عمل حق تأمین گردد، به همین جهت تقدیر خود را از این راه به کار بست که او را در موقف اعتقاد و عمل نهاده و در محک رابطه زندگی زمینی با اهداف خلقت انسان (۱۸۳)

تصفیه و تطهیرش قرار دهد، یعنی تا مدتی مقدر در زمینش اسکان داده و میان او و آنچه که در زمین هست علقه و جذبه‌ای برقرار کند، دلش به سوی مال و اولاد و جاه و مقام شیفته گردد. این معنا را از این جای آیه استفاده کردیم که می‌فرماید: آنچه در زمین هست ما زینت زمینش قرار دادیم و زینت بودن مادیات فرع بر این است که در دل بشر و در نظر او محبوب باشد و دل او به آن بستگی و تعلق یافته و در نتیجه سکونت و آرامش یابد.

آن‌گاه وقتی آن مدت معین که خدا برای سکونتشان در زمین مقرر کرده به سر آمد و یا بگو آن آزمایشی که خدا می‌خواست از فرد آنان به عمل آورد و تحقق یافت خداوند آن علاقه را از بین آن‌ها و مادیات از بین برده و آن جمال و زینت و زیبایی که زمین داشت از آن می‌گیرد و زمین به صورت خاکی خشک و بی گیاه می‌شود و آن (۱۸۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

نضارت و طراوت را از آن سلب می‌کند، و ندای رحیل و کوس کوچ را برای اهلش می‌کوبد. از این آشیانه بیرون می‌روند در حالی که چون روز آمدنشان تنها و فرادا هستند. این سنت الهی در خلقت بشر و اسکانش در زمین زینت دادن زمین و لذا اید مادی آن است، تا بدین وسیله فرد فرد بشر را امتحان کند و سعادت‌مندان از دیگران متمایز شوند و به همین منظور نسل‌ها را یکی پس از دیگری به وجود می‌آورد و متاع‌های زندگی که در زمین است در نظرشان جلوه می‌دهد آن‌گاه آنان را به اختیار خود وامی‌گذارد تا آزمایش تکمیل گردد، و بعد از تمامیت آن ارتباط مزبور را که میان آنان و آن موجودات بود، بریده از این عالم که جای عمل است به آن نشئه که دار جزاء است منتقل‌شان می‌کند.

- آری این مائیم که بشر را روی زمین منزل دادیم و متاع‌های آنرا در نظرش جلوه

رابطه زندگی زمینی با اهداف خلقت انسان (۱۸۵)

دادیم که بینندگان را مفتون خود کند تا نفوسشان مجذوب گشته و امتحان ما صورت بندد و معلوم شود که کدامشان بهتر عمل می‌کنند. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۶، ص ۴۷.

(۱۸۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فصل سوم: عالم ذر، عالم شهادت جمعی انسان

اخذ میثاق الهی قبل از تولد نسل بشر

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ. أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ. وَ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ!»

(۱۸۷)

«و چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت‌هایشان نژادشان را بیاورد و آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت، که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی و گواهی می‌دهیم، تا روز رستاخیز نگوئید که از این نکته غافل بوده‌ایم یا نگوئید که فقط پدران ما از پیش شرک آورده‌اند و ما فرزندان از پی آن‌ها بوده‌ایم، آیا ما را به‌سزای اعمالی که بیهوده کاران کرده‌اند هلاک می‌کنی؟ بدین سان این آیه‌ها را شرح می‌دهیم شاید به‌خدا بازگردند.» (۱۷۲ تا ۱۷۴ / اعراف)

این آیات مسئله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می‌کند و خود از دقیق‌ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و اسلوب است.

(۱۸۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«أخذ» چیزی از چیزی دیگر مستلزم این است که اولی جدا و به‌نحوی از انحاء مستقل از دومی باشد. در آیه مورد بحث خدای تعالی بعد از جمله «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» که تنها جدائی مأخوذ را از مأخوذ منه می‌رساند، جمله «...مِنْ ظُهُورِهِمْ...» را اضافه کرد تا دلالت کند بر نوع جدائی آن دو، و این که این جدائی و این اخذ از نوع اخذ مقداری از ماده بوده به‌طوری که چیزی از صورت مابقی ماده ناقص نشده و نیز استقلال و تمامیت خود را از دست نداده و پس از اخذ، آن مقدار مأخوذ را هم موجودی مستقل و تمام عیاری از نوع مأخوذ منه کرده، فرزند را از پشت پدر و مادر گرفته و آن را که تاکنون جزئی از ماده پدر و مادر بوده، موجودی مستقل و انسانی تمام عیار گردانیده و از پشت این فرزند نیز فرزند دیگری اخذ کرده و هم‌چنین، تا آنجا که اخذ تمام شود، و هر جزئی از هر موجودی که باید جدا گردد، و افراد و انسان‌ها، موجود

اخذ میثاق الهی قبل از تولد نسل بشر (۱۸۹)

گشته و منتشر شوند و هر یک از دیگری مستقل شده و برای هر فردی نفسی مستقل درست شود تا سود و زیانش عاید خودش گردد.

جمله «...وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...؟» از یک فعل دیگر خداوند بعد از جدا ساختن ابناء بشر از پدران خبر می‌دهد و آن فعل خدا این است که هر فردی را گواه خودش گرفت و «اشهاد» بر هر چیز حاضر کردن گواه است در نزد آن و نشان دادن حقیقت آن است تا گواه حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درک نموده و در موقع شهادت به آنچه که دیده شهادت دهد و اشهاد کسی بر خود آن کس نشان دادن حقیقت اوست به‌خود او تا پس از درک حقیقت خود و تحمل آن در موقعی که از او سؤال می‌شود شهادت دهد.

با جمله «...أَلْسِنَتُهُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...؟» موضوع مورد استشهاد را معلوم کرده و

(۱۹۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

می‌فهماند آن امری که برای آن ذریه بشر را استشهاد کرده‌ایم ربوبیت پروردگار ایشان است تا در موقع پرستش به ربوبیت خدای سبحان شهادت دهند.

احتیاج داشتن آدمی به پروردگاری که مالک و مدبر است جزو حقیقت و ذات انسان است، و فقر به چنین پروردگاری در ذات او نوشته شده است. چطور ممکن است این احساس را نداشته باشد با این که احتیاج ذاتی‌اش را درک می‌کند؟ و چگونه تصور دارد که شعور او حاجت را درک نکند و لکن آن کسی را که احتیاجاتش به اوست درک نکند؟ پس این که فرمود: «...الْشَّتُّ بِرَبِّكُمْ...؟» بیان آن چیزی است که باید به آن شهادت داد، و جمله «...بَلَىٰ شَهِدْنَا...!» اعتراف انسان‌هاست به این که این مطلب را ما شاهد بودیم و چنین شهادتی از ما واقع شد.

جمله بالا دلالت دارد بر این که تمامی افراد بشر مورد این استشهاد واقع شده و

اخذ میثاق الهی قبل از تولد نسل بشر (۱۹۱)

یکایک ایشان به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده‌اند. (۱)

عالم ذر چیست و میثاق الهی چه بود؟

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...»

«و چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت‌هایشان نژادشان را بیاورد...» (۱۷۲ / اعراف)

می‌فرماید: ذکر کن برای مردم موطنی را که در آن موطن خداوند، از بشر از

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۱.

(۱۹۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

صلب‌هایشان ذریه‌شان را گرفت، به طوری که احدی از افراد نماند مگر این که مستقل و مشخص از دیگران باشد و همه در آن موطن جدا جدای از هم اجتماع نمودند و خداوند ذات وابسته به پروردگارش را به ایشان نشان داد و علیه خودشان گواهان گرفت و ایشان در آن موطن غایب و محجوب از پروردگارش نبوده و پروردگارش هم از ایشان محجوب نبود، بلکه به معاینه دیدند که او پروردگارش است، هم‌چنان که هر موجودی دیگر به فطرت خود و از ناحیه ذات خود پروردگار خود را می‌یابد بدون این که از او محجوب باشد.»

در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: داستان اخذ میثاق را برایشان نقل کن و یا برای مردم نقل کن آن بیانی را که سوره به‌خاطر آن نازل شده و آن این است که:

عالم ذر چیست و میثاق الهی چه بود؟ (۱۹۳)

- برای خدا عهدی است به گردن بشر، که از آن عهد بازخواست خواهد کرد و این که بیشتر مردم با این که حجت برایشان تمام شده به آن عهد وفا نمی‌کنند.

این خطاب و جواب که در جمله «...الْشَّتُّ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...» - آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی و شهادت می‌دهیم...» است از باب زبان حال نیست، بلکه خطابی است حقیقی و کلامی است الهی.

مگر کلام چیست؟ کلام عبارت است از القائاتی که بر معنای مورد نظر دلالت کند، خدای تعالی، هم کاری کرده و در نهاد بشر القائاتی کرده است که بشر مقصود خدا را از آن فهمیده و درک می‌کند، که باید به ربوبیت پروردگارش اعتراف نموده و به این عهد ازلی وفا کند.

«...أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غْفَلِينَ»

(۱۹۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«...تا روز رستاخیز نگوئید که از این نکته غافل بوده‌ایم.» (۱۷۲ / اعراف)

این خطاب به همان کسانی است که گفتند - «بلی شه‌دنا» و به مقتضای این آیه بشر در قیامت اشهاد و خطاب خدا و اعتراف خود را به معاینه می‌بیند و درک می‌کند، هرچند در دنیا از آن و از ماسوای معرفت غافل بود.

در روز قیامت که بساط برچیده می‌شود و شواغلی که انسان را از اشهاد و خطاب خدا و اعتراف درونی خود غافل می‌ساخت از بین می‌رود و پرده‌هایی که میان بشر و پروردگارش حایل بود برچیده می‌شود و بشر به خود می‌آید و دوباره این حقایق را به مشاهده و معاینه درک می‌کند و آنچه را که میان او و پروردگارش گذشته بود به یاد می‌آورد. (۱)

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

عالم ذر چیست و میثاق الهی چه بود؟ (۱۹۵)

میثاق الهی در کجا و چه موقعی تحقق یافت؟

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...»

«ذکر کن برای مردم موطنی را که در آن موطن خداوند از بشر از صلب‌هایشان ذریه‌شان را گرفت و...» (۱۷۲ / اعراف)

خدای تعالی آیه شریفه را با جمله «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...» افتتاح کرده و از ظرف وقوع این داستان به لفظ «إِذْ - زمانی که» تعبیر فرموده، و این تعبیر دلالت دارد بر این که این

(۱۹۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

داستان در زمان‌های گذشته و یا در یک ظرف محقق الوقوع مانند آن‌ها صورت گرفته است. این لفظ دلالت دارد بر این که داستان قبل از نقل آن واقع شده است.

پس این که فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» چنان که دلالت دارد، بر خلقت نوع انسان به نحو تولید و بیرون کشیدن فردی از فرد دیگر و به‌راه انداختن افراد بی شمار از افراد انگشت شمار به‌همین نحوی که ما مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که همواره نسل‌های متعاقب وجود نوع انسان را حفظ می‌کند، در عین حال دلالت دارد بر این که داستان یک نوع تقدم بر جریان خلقت و سیر مشهود آن دارد.

خداوند متعال در آیه

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»

میثاق الهی در کجا و چه موقعی تحقق یافت؟ (۱۹۷)

«و هیچ چیز نیست مگر آن که خزینه‌هایشان نزد ماست و ما نازلش نمی‌کنیم مگر به اندازه معلوم.» (۲۱ / حجر)

اثبات کرده که برای هر موجودی در نزد خدای تعالی وجود وسیع و غیر محدودی در خزائن اوست که وقتی به دنیا نازل می‌شود دچار محدودیت و مقدار می‌گردد. برای انسان هم که یکی از موجودات است سابقه وجودی در نزد خدا در خزائن اوست، که بعد از نازل شدن به این نشئه محدود شده است.

در آیات دیگر اثبات کرده که این وجود تدریجی که برای موجودات و از آن جمله برای انسان است، امری است از ناحیه خدا که با کلمه «كُنْ» و بدون تدریج بلکه دفعتاً افاضه می‌شود و این وجود دارای دو وجه است، یکی آن وجه و روئی است که به طرف

(۱۹۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

دنیا دارد و یکی از آن، وجهی است که به طرف خدای سبحان دارد. حکم آن وجهی که به طرف دنیا دارد این است که به تدریج از قوه به فعل و از عدم به وجود درآید، نخست به طور ناقص ظاهر گشته و سپس به طور دائم تکامل کند تا آنجا که از این نشئه رخت بر بسته و به سوی خدای خود برگردد. و همین وجود نسبت به آن وجهی که به خدای سبحان دارد امری است غیر تدریجی به طوری که هر چه دارد در همان اولین مرحله ظهورش داراست و هیچ قوه‌ای که به طرف فعلیت سوقش دهد در آن نیست.

مقتضای آیات فوق این است که برای عالم انسانی با همه وسعتی که دارد نزد خدای تعالی وجودی جمعی باشد و این وجود جمعی همان وجهی است که گفتیم وجود هر چیزی به خدای سبحان داشته و خداوند آن را بر افراد افاضه نموده و در آن وجه هیچ فردی از افراد دیگر غایب نبوده و افراد هم از خدا و خداوند هم از افراد غایب نیست.

میثاق الهی در کجا و چه موقعی تحقق یافت؟ (۱۹۹)

اما این وجه دنیائی انسان که ما آن را مشاهده کرده و می‌بینیم آحاد انسان و احوال و اعمال آنان به قطعات زمان تقسیم شده و بر مرور لیالی و ایام منطبق گشته و نیز این که می‌بینیم انسان به خاطر توجه به تمتعات مادی زمینی و لذایذ حسی از پروردگار خود محجوب شده، همه این احوال متفرع بر وجه دیگر زندگی است که گفتیم سابق بر این زندگی و این زندگی متأخر از آن است. این نشئه دنیوی انسان مسبوق است، به نشئه انسانی دیگری که عین این نشئه است جز این که آحاد موجود در آن محجوب از پروردگار خود نیستند و در آن نشئه وحدانیت پروردگار را در ربوبیت مشاهده می‌کنند و این مشاهده از طریق مشاهده نفس خودشان است، نه از طریق استدلال بلکه از این جهت است که از او منقطع نیستند و حتی یک لحظه او را غایب نمی‌بینند و لذا به وجود او و به هر حقی که از قبل او باشد اعتراف دارند.

(۲۰۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

خداوند در آن نشئه میان افراد نوع انسان تفرقه و تمایز قرار داده و هر یک از ایشان را بر نفس خود شاهد گرفته است که: «الْشَّيْءُ بِرَبِّكُمْ - آیا من پروردگار شما نیستم؟» «...قَالُوا بَلَى... - گفتند: آری!» تقدم عالم ذر بر این عالم تقدم زمانی نیست، بلکه نشئه‌ای است که به حسب زمان هیچ انفکاک و جدائی از نشئه دنیوی ندارد، بلکه با آن و محیط به آن است و سابقتی که دارد سابقتی است که «کُنْ» بر «فَیْکُونُ» دارد. اشهاد هم معنای حقیقی‌اش اراده شده و خطاب هم زبان حال نیست، بلکه خطاب حقیقی است.

(۱)

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۲۱۱.

میثاق الهی در کجا و چه موقعی تحقق یافت؟ (۲۰۱)

احراز مسئولیت فرد در برابر خدا

«... وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...»

«... آن‌ها را بر خودشان گواه گرفت، که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، گواهی می‌دهیم...» (۱۷۲ / اعراف)

می‌فرماید: ما ذریه بنی آدم را از پشت‌هایشان گرفته و یک یک ایشان را علیه خودشان گواه گرفتیم و همه به ربوبیت ما اعتراف کردند، در نتیجه حجت ما در قیامت علیه ایشان تمام شد و اگر چنین نمی‌کردیم و فرد فرد ایشان را علیه خودش شاهد نمی‌گرفتیم و به کلی اشهادی در کار نمی‌آوردیم و یا اگر

(۲۰۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

می‌آوردیم در کار همه افراد نمی‌آوردیم حجت ما تمام نمی‌شد.

زیرا اگر به کلی از این کار صرف نظر می‌کردیم و احدی را شاهد بر خودش نمی‌گرفتیم، و احدی به ربوبیت! شهادت نمی‌داد و به این معنا علم و اطلاع به هم نمی‌رسانید همه در قیامت بر ما اقامه حجت می‌کردند و می‌گفتند: ما در دنیا از ربوبیت پروردگار غافل بودیم و بر غافل هم تکلیف و مؤاخذه‌ای نیست.

و اگر در تمامی افراد این اشهاد را اعمال نمی‌کردیم و باشهاد بعضی اکتفاء می‌نمودیم مثلاً تنها پدران را مورد این امر عظیم قرار می‌دادیم حجت تمام نمی‌شد. زیرا اگر پدران شرک می‌وزریدند، مقصر شناخته می‌شدند، ولی فرزندان در این گمراهی تقصیری نداشتند. برای این که در یک امر که جز تقلید از پدران هیچ راه دیگری نسبت به آن ندارند و هیچ‌گونه علمی به آن نداشته و نمی‌توانستند داشته باشند از پدران خود

احراز مسئولیت فرد در برابر خدا (۲۰۳)

پیروی کرده‌اند و این پدران بوده‌اند که با علم به حقیقت امر فرزندان ضعیف خود را به سوی شرک سوق داده‌اند، پسران می‌توانستند بگویند شرک و عصیان و ابطال حق همه از پدران ما بوده و ما حق را نمی‌فهمیدیم، پس ما در عین این که همه عمر مشرک بوده‌ایم، ولی هیچ گناهی از ما سر نزده و هیچ حقی را ابطال نکرده‌ایم.

پس آنچه که از دو آیه مورد بحث به دست می‌آید این است که خدای سبحان نسل بشر را از یکدیگر متمایز کرده و بعضی (فرزندان) را از بعضی دیگر (پدران) اخذ نموده و آن‌گاه همه آنان را بر خودشان گواه گرفته و از همه به ربوبیت خود پیمان بسته - پس هیچ فردی از سلسله پدران و فرزندان از این اشهاد و از این میثاق غافل نماند - تا آن که بتواند همه ایشان به غفلت، و یا فرزندان به شرک و عصیان پدران احتجاج کنند، و خود را تبرئه نمایند. (۱)

(۲۰۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

میثاق ازلی انسان در برابر خدا

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا،»

«ما قبلاً با آدم عهدی بسته بودیم اما او فراموشش کرد.» (۱۱۵ / طه)

باید دید این عهد چه بوده؟ آیا همان فرمان نزدیک نشدن به درخت بوده و یا اعلام دشمنی ابلیس با آدم و همسرش بوده و یا عهد نام‌برده به معنای میثاق

۱- المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۵.

میثاق ازلی انسان در برابر خدا (۲۰۵)

عمومی است که از همه انسان‌ها عموماً و از انبیاء خصوصاً، و به‌وجهی مؤکدتر و غلیظ‌تر گرفته است.

با دقت در آیات سوره طه عهد با معنای میثاق عمومی مناسبت دارد، نه عهد به معنای زنه‌ار از ابلیس، چه خدای تعالی فرماید: «پس هر هدایتی که از طرف من به سوی شما آمد، و خواهد هم آمد، در آن هنگام هر کس هدایت مرا پیروی کند، گمراه و بدبخت نمی‌شود و هر کس از یاد من اعراض کند، زندگی سختی خواهد داشت، علاوه بر این که روز قیامت کور محشورش خواهیم نمود.» (۱۲۳ و ۱۲۴ / طه)

تطبیق این آیات، با آیات مورد بحث اقتضا می‌کند که جمله: «هر کس از یاد من اعراض کند زندگی سختی خواهد داشت»، در مقابل نسیان عهد در آیات مورد بحث قرار گیرد، و معلوم است که اگر با آن تطبیق شود آن وقت با

(۲۰۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

عهد به معنای میثاق بر ربوبیت خدا و عبودیت آدم، مناسب‌تر است، تا آن‌که با عهد به معنای زنجار از ابلیس تطبیق گردد.

میثاق بر ربوبیت به این معناست که آدمی فراموش نکند که ربّی، یعنی مالکی مدبّر دارد، و یا انسان تا ابد، و در هیچ حالی فراموش نکند که مملوک مطلق خداست و خود مالک هیچ چیز برای خود نیست، نه نفعی و نه ضرری، نه مرگی و نه حیاتی و نه نشوری و یا نه ذاتا مالک چیزی است و نه وصفا و نه فعلاً.

و معلوم است آن خطیئه‌ای که در مقابل این میثاق قرار می‌گیرد، این است که آدمی از مقام پروردگارش غفلت بورزد و با سرگرم شدن به خود و یا چیزی که او را به خود سرگرم می‌کند، از قبیل زخارف حیات دنیای فانی و پوسنده، مقام پروردگارش را از یاد برد. (دقت فرمائید).

میثاق ازلی انسان در برابر خدا (۲۰۷)

فراموش کردن میثاق و شقاوت در زندگی دنیا، بازگشتش به یک امر است. شقاوت دنیوی از فروع فراموشی میثاق است. (۱)

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۴۲.

(۲۰۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فصل چهارم: فطرت انسان

مفهوم فطرت، و آفرینش انسان به فطرت الله

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»،

«من رو آوردم به کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده در حالی که میانه‌رو هستم و از مشرکان نیستم!» (۷۹ / انعام) (۲۰۹)

«...فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...»

«...فطرت خدا، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده است...» (۳۰ / روم)

معنای «فِطْرَت» این است که خداوند چیزی را طوری بیافریند که خواه و ناخواه فعلی از افعال را انجام داده و یا اثر مخصوصی را از خود ترشح دهد.

در آیه فوق اشاره کرده است به این که خداوند مردم را طوری آفریده که طبعاً و به‌ارتکاز خود خدای را بشناسند.

«فِطْرَةَ اللَّهِ» عبارت است از قدرت بر شناختن ایمانی که با آب و گل آدمی سرشته است.

قرآن کریم مکرراً دین توحید را به دین ابراهیم و دین حنیف و دین فطرت توصیف

(۲۱۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

کرده است، چون دین توحید دینی است که معارف و شرایع آن همه بر طبق خلقت انسان و نوع وجودش و بر وفق خصوصیات که در ذات اوست و به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست، بنا نهاده شده باشد.

به‌طور کلی دین عبارت است از طریقه‌ای که پیمودنش آدمی را به سعادت حقیقی و واقعی‌اش برساند و سعادت واقعی او رسیدن به غایت و هدفی است که وضع ترکیب وجودش اجازه رسیدن به آن را به او بدهد. محال است آدمی یا هر مخلوق دیگری به کمالی برسد که بر حسب خلقتش مجهز به وسایل رسیدن به آن نباشد. پس دین صحیح و دین حق آن دینی است که با نوامیس فطرت

و وضع خلقت بشر وفق دهد.

این که بشر را دعوت به دین اسلام یعنی به خضوع در برابر حق تعالی کرده برای این است که خلقت بشر هم بر آن دلالت نموده و او را به سوی آن هدایت می‌کند. (۱)
مفهوم فطرت، و آفرینش انسان به فطرت الله (۲۱۱)

هدایت فطری انسان

«...فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...»

«...فطرت خدا، فطرتی است که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (۳۰/روم)

کلمه «فِطْرَت» به معنای نوعی از خلقت است.

۱- المیزان، ج: ۱۳، ص: ۲۹۷.

(۲۱۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

انسان مانند سایر انواع مخلوقات مفطور به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص خود و رفع حوائجش هدایت و هم‌چنین او را به آن چه که نافع برای اوست، و آن چه که برایش ضرر دارد ملهم می‌کند.

و با این حال مجهز به جهاز بدنی نیز هست، جهازی که با آن اعمال مورد حاجت خود را انجام می‌دهد، هم‌چنان که فرمود: سپس وسیله و راه زندگی را برایش فراهم کرد...» (۲۰/عبس)

انسان دارای فطرتی خاص به خود است که او را به سنتی خاص به زندگی به خود هدایت می‌کند، و راه معینی دارد که منتهی به هدف و غایت خاص می‌شود، راهی که جز آن راه را نمی‌تواند پیش گیرد.

انسان که در این نشئه زندگی می‌کند، نوع واحدی است که سودها و زیان‌هایش

هدایت فطری انسان (۲۱۳)

نسبت به بنیه و ساختمانی که از روح و بدن دارد سود و زیان مشترکی است، که در افراد مختلف اختلاف پیدا نمی‌کند.

پس انسان از این جهت که انسان است، بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارد و چون چنین است لازم است که در مرحله عمل تنها یک سنت ثابت برایش مقرر شود تا آن سنت وی را به یک هدف ثابت هدایت فرماید.

و باید این هادی همان فطرت و نوع خلقت باشد و به همین جهت دنبال «...فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» اضافه کرد که - «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...!» (۱)

۱- المیزان، ج: ۳۱، ص: ۲۸۶.

(۲۱۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

میثاق الهی و فطرت توحیدی انسان

«الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ»

«همان کسان که به پیمان خدا وفا کنند و پیمان شکنی نکنند.» (۲۰/رعد)

مراد به میثاقی که آن را «نَقْض» نمی‌کنند، همان عهدی است که به آن وفا می‌کنند و مراد به این عهد و میثاق آن عهدی است که به زبان فطرت خود با پروردگار خود بستند که او را یگانه بدانند و بر اساس توحید و یکتائی او عمل نموده و آثار توحید را از خود

نشان دهند. آدمی بر فطرت توحید خدای تعالی و نیز بر فطرت لوازم توحید خلق شده و این عهدهی است که انسان در فطرت خود با خدای تعالی بسته است.

میثاق الهی و فطرت توحیدی انسان (۲۱۵)

و عهد و میثاقی هم که به وسیله انبیا و رسل و به دستور خدای سبحان از بشر گرفته شده است و خلاصه آن احکام و شرایعی هم که انبیا آورده‌اند همه از فروع این میثاق فطری است، چه ادیان همه فطری‌اند.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ... وَيُقْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

«و کسانی که پیمان خدا را از پس محکم کردنش بشکنند، چیزی را که خدا به پیوستن آن فرمان داده بگسلند... و در زمین تباهی کنند، آن‌ها لعنت و بدی‌های آن سرای دارند.» (۲۷ / بقره)

(۲۱۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

این آیه حال غیرمؤمنین را به طریق متقابل بیان می‌کند و جمله «...يُقْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ...» که در این آیه در وصف حال کفار آمده و در مقابل اوصافی است که بعد از دو وصف «وفای به عهدالله» و «صله برای مؤمنین» ذکر شده بود، و می‌رساند که اعمال صالح تنها عاملی است که باعث اصلاح زمین و عمارت و آبادانی آن می‌شود، عمارتی که به سعادت نوع انسانی و رشد مجتمع بشری منتهی می‌گردد. (۱)

خداجویی فطری انسان

«الْم تَرِ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ...»

۱- المیزان، ج ۲۲، ص ۲۴۴.

خداجویی فطری انسان (۲۱۷)

مگر نشیندی سرگذشت آن کسی را که با ابراهیم درباره پروردگارش بگو و مگو کرد...» (۲۵۸ / بقره)

انسان به فطرت خود برای عالم صانعی اثبات می‌کند، صانعی که بر حسب تکوین و تدبیر در عالم اثر می‌گذارد، و دخل و تصرف می‌کند. این امری است که احوالات مختلف بشر در حکم کردن در آن اختلاف پیدا نمی‌کند. انسان چه متدین به دین توحید باشد و چه نباشد بالاخره فطرت خودش را نمی‌تواند منکر شود، مگر این که به فرض محال روزی فرا رسد که انسان نباشد. بله این معنا امکان دارد که فطرت بشر مغفول عنه شود، یعنی در اثر عوارضی از فطریات خویش غافل بماند. (۱)

۱- المیزان، ج ۴، ص: ۲۵۶.

(۲۱۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

آیا فطرت انسان قابل تغییر است؟

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»

«توجه خود را به این دین مستقیم برقرار کن، فطرت الهی که مردم را بر آن آفریده، خلقت خدا تبدیل‌پذیر نیست.» (۳۰ / روم)

یعنی آفرینش انسانی نوعی ایجاد است که مستلزم علوم و ادراکات است و هیچ

آیا فطرت انسان قابل تغییر است؟ (۲۱۹)

تصور ندارد که آفرینش تبدیل یابد، مگر این که خود تبدیل هم نوعی خلق و ایجاد باشد، و اما تبدیل اصل ایجاد و خلقت یعنی

باطل کردن حکم واقع هیچ معنایی ندارد و روی این حساب انسان قدرت ندارد و هرگز نخواهد شد که علوم فطری خود را باطل نموده و در زندگی راه دیگری سواى فطرت پیش گیرد و انحراف‌هائی که از احکام فطرت پیدا می‌شود حکم فطرت را باطل نمی‌کند، بلکه فطرت در غیر مورد استعمال شایسته خود به کار رفته است، چنان‌که تیرانداز گاهی به هدف نمی‌زند و سیله تیراندازی و سایر شرایط آن به حسب طبع خود برای رسیدن به هدف است، ولی کار آن‌را در غلط انداخته، و کاردها و اره‌ها و مته‌ها و سوزن‌ها و نظیر این‌ها که در کارخانه‌ها، کج ساخته شود کار فطری خود را از بریدن و اره کردن و سوراخ کردن و غیر آن انجام می‌دهد ولی نه به طوری که مقصود است، لکن انحراف از کار فطری که مثلاً با دنده اره (۲۲۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

خیاطت کنیم و در حقیقت خیاطت را به جای اره کردن بگذاریم چیز محالی است. (۱)

عوامل تغییر نیروی تشخیص فطری انسان

«...وَلَلْبَشَرِ عَلَىٰ هِمِّ مَا يَلْبُسُونَ»

«...هر آینه مشتبه می‌کنیم بر آنان چیزهائی را که آنان بر خود و مردم مشتبه می‌کردند.» (۹ / انعام)

۱- المیزان، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

عوامل تغییر نیروی تشخیص فطری انسان (۲۲۱)

مشتبه کردن بر دیگری نظیر تبلیغات سوئی که علمای سوء کرده و می‌کنند و از جهل مریدها سوء استفاده نموده و حق را با باطل خلط و مشتبه می‌نمایند و نیز نظیر تبلیغاتی که گردنکشان عالم نسبت به رعایای ضعیف خود داشته و حق را با باطل خلط می‌کردند. مشتبه کردن بر خودشان به این است که خود را به این خیال بیندازند که حق باطل است و باطل حق و آن‌گاه همین خیال را در دل خود هم جای بدهند و به دنبال باطل به راه بیفتند.

(زیرا، گرچه انسان به فطرت خدادادی اش حق را از باطل تشخیص می‌دهد و هر نفسی به تقوی و فجور خود ملهم هست، ولی تقویت جانب هوی و تأیید شهوت و غضب هم باعث پدید آمدن ملکه استکبار و حق کشی می‌شود، وقتی چنین ملکه‌ای در نفس پیدا

(۲۲۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

شد قهرا آدمی مجذوب گشته و به عمل باطل خود مغرور می‌شود، دیگر این ملکه نمی‌گذارد توجّه و التفاتی به حق نموده و دعوتش را بپذیرد. در چنین حالتی است که عمل آدمی در نظرش جلوه نموده و دانسته حق و باطل در نظرش مشتبه می‌شود، هم‌چنان که خدای تعالی در این باره می‌فرماید: «آیا دیدی آن کسی را که هوای خود را معبود خود کرد و با این که عالم بود، خدایش گمراه نموده و مهری بر گوش و دلش نهاد و پرده‌ای بروی دیدگانش افکند.» (۲۳/جاثیه)

این است مصحح تصویر این که چطور انسان در عین علم به چیزی در آن چیز گمراه می‌شود.

اگر در احوال خود تعمق کنیم، یقیناً به عادات زشتی در خود برخورد خواهیم کرد، که در عین اعتراف به زشتی آن دست از آن برنمی‌داریم، زیرا عادت مزبور در ما

عوامل تغییر نیروی تشخیص فطری انسان (۲۲۳)

رسوخ کرده است.

این همان گمراهی در عین علم و مشتبه کردن حق و باطل بر خود، و سرگرم شدن به لذّات موهوم و بازماندن از پایداری بر حق و عمل به آن است.

خداوند ما را در انجام کارهایی که مورد رضایت اوست مدد فرماید. (۱)

تکامل مرحله‌ای فطرت در انسان

خداوند فطرت را در چند مرحله به آدمی ارزانی می‌دارد. یک مرحله ضعیف آن همان سلامت فطرتی است، که در حال کودکی به آدمی می‌دهد و مرحله بالاتر آن را در حال بزرگی که آدمی به خانه عقل می‌نشیند ارزانی می‌کند، که نامش را اعتدال در تعقل، ۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰.

(۲۲۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و جودت در تدبیر می‌گذاریم و مرحله قوی‌تر آن را بعد از ممارست در اکتساب فضائل می‌دهد. چون مرحله دوّم، آدمی را وادار به کسب فضائل می‌کند و چون این کسب فضائل تکرار شد حالتی در آدمی پدید می‌آید، به نام ملکه تقوی، و این سه حالت در حقیقت یک چیز و یک سنخ است، که به تدریج و در حالی بعد از حال دیگر نمو می‌کند. (۱)

رابطه فطرت انسان با قوانین الهی

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ ءَأَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»
۱- المیزان، ج ۳۰، ص ۱۱۰.

رابطه فطرت انسان با قوانین الهی (۲۲۵)

«آیا هیچ اندیشیده‌اید، که خدا برای شما روزی فروفرستاد آن‌گاه شما پاره‌ای از آن را حلال و پاره‌ای را حرام می‌کنید؟ بگو آیا خدا به شما اجازه داده، یا به خدا افتراء می‌بندید؟» (۵۹/یونس)

خدا رزق را نسبت داده به انزال یعنی فروفرستادن. این نسبت بر اساس حقیقتی است که قرآن به مردم یاد داده و به آنان خاطر نشان ساخته که همه اشیاء عالم منبع‌ها و مخزن‌هایی پیش خدا دارند که بر حسب تقدیر و اندازه‌گیری خدا از آن‌جا فرود می‌آیند.

حکم به این که پاره‌ای از روزی‌ها حلال و پاره‌ای دیگر حرام است که بین مردمان رواج داشت یا باید از طرف خدا باشد یا آن که به دروغ به خدا بسته باشند.

(۲۲۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

این آیه توضیح می‌دهد معنی این که «حکم» منحصر به خداست این است، که تکیه بر فطرت و خلقت دارد و منطبق بر فطرت است و با آن چه که دستگاه آفرینش و خلقت گویای آن است مخالف نیست.

وجود اشیاء از همان بدو خلقت با مرحله کمالی که آماده رسیدن به آن‌اند، مناسب و سازگار است و همه اشیاء با قوا و ابزاری مجهزاند که به وسیله آن بتوان به هدف رسید.

هیچ یک از اشیاء عالم، جز از راه صفات اکتسابی و اعمال خود، به طرف کمالی که برایشان مهیا شده، سیر نمی‌کنند.

با توجه به این حقیقت لازم است، دین یعنی قوانینی که در مورد صفات و اعمال اکتسابی به مرحله اجرا درمی‌آید، منطبق بر خلقت و فطرت باشد، زیرا فطرت هدف خود را فراموش و از آن تخطی نمی‌کند.

رابطه فطرت انسان با قوانین الهی (۲۲۷)

انسان که مجهز به جهاز تغذیه و آمیزش زناشویی است، حکم واقعی‌اش در دین فطرت، غذا خوردن و نکاح است نه جوکی گری و رهبانیت! و چون طبیعت انسان با اجتماع و تعاون آمیخته شده و حکم واقعی‌اش این است که در اجتماع

سایر مردمان شرکت جوید و کارهای اجتماعی کند و به همین ترتیب... .

پس تنها احکام و قوانینی برای انسان قطعیت دارد که عالم آفرینش، آدمی را به سوی آن فرامی خواند، چه آن که انسان جزئی کوچک از این عالم است و دستگاه خلقت وجود او را مجهز به وسایلی کرده که به مرحله کمال سوقش دهد. پس این آفرینش گسترده و فراگیر که اجزاء آن به هم پیوسته و مرکب اراده خدای تعالی است حامل قانون فطری انسانی و دعوت کننده وی به دین حنیف خداست. دین حق عبارت است از حکم خدا و

(۲۲۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

حکم خدا منطبق است بر خلقت او. (۱)

۱- المیزان، ج ۱۹، ص ۱۳۸.

رابطه فطرت انسان با قوانین الهی (۲۲۹)

بخش سوم: انسان در روی زمین

فصل اول: انسان به عنوان جانشین خدا در زمین

خلافت انسان و جانشینی خدا در زمین

(۲۳۰)

(۲۳۱)

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»

«و چون پروردگارت به ملائکه گفت من می خواهم در زمین جانشینی بیافرینم...» (۳۰ تا ۳۳ / بقره)

(۲۳۲)

این آیات متعرض آن فرضی است که به خاطر آن انسان به سوی دنیا پائین آمد و نیز حقیقت خلافت در زمین و آثار و خواص آن را بیان می کند.

ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود: می خواهم در زمین خلیفه بگذارم، چنین فهمیده اند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می شود.

و خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسماء به اسماء حسنی و متصف به صفات علیائی از صفات جمال و جلال است و در ذاتش منزله از هر نقصی و در فعلش مقدس از هر شر و فساد است.

مقام خلافت تمام نمی شود مگر به این که خلیفه، نمایشگر مستخلف باشد و تمامی شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند. البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که به خاطر تأمین آن‌ها خلیفه و جانشین برای خود معین کرده است.

خلافت انسان و جانشینی خدا در زمین (۲۳۳)

خلیفه‌ای که در زمین نشو و نما کند، با آثاری که زندگی زمینی دارد لایق مقام خلافت نیست و با هستی آمیخته با آن همه نقص و عیب نمی تواند آئینه هستی منزله از هر عیب و نقص و وجود مقدس از هر عدم خدائی گردد.

جوابی که خدای سبحان به اعتراض ملائکه داده این است که اسماء را به آدم تعلیم داده و سپس فرموده: حال، ملائکه را از این اسماء خیر بده.

معنای تعلیم اسماء این است، که خدای تعالی این علم را در انسان‌ها به ودیعه سپرده، به طوری که آثار آن ودیعه به تدریج و به طور

دائم، از این نوع موجود سر بزند و هر وقت به طریق آن بیفتد و هدایت شود، بتواند آن ودیعه را از قوه به فعل در آورد.

خدای سبحان در پاسخ و رد پیشنهاد ملائکه، مسئله فساد در زمین و خونریزی در

روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث (۲۳۴)

آن‌را، از خلیفه زمینی نفی نکرد. در عوض مطلب دیگری عنوان نمود و آن این بود که در این میان مصلحتی هست، که ملائکه قادر به ایفاء آن نیستند و نمی‌توانند آن‌را تحمیل کنند، ولی این خلیفه زمینی قادر به تحمیل و ایفاء آن هست. آری انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می‌دهد و اسراری را تحمیل می‌کند که در وسع و طاقت ملائکه نیست.

این مصلحت بسیار ارزنده و بزرگ است به طوری که مفسده فساد و سفک دماء را جبران می‌کند. ابتدا در پاسخ ملائکه فرمود: «...من می‌دانم آن‌چه را که شما نمی‌دانید...» (۳۰ / بقره) در نوبت دوم، به جای آن این‌طور جواب داد: «...آیا به شما نگفتم من غیب آسمان‌ها و زمین را بهتر می‌دانم...؟» (۳۳ / بقره) مراد به غیب، همان اسماء است، نه علم آدم به آن اسماء. چون ملائکه اصلاً اطلاعی نداشتند، از این که در این میان اسمائی هست، که آنان علم بدان ندارند. ملائکه این را نمی‌دانستند، نه این که از وجود اسماء

خلافت انسان و جانشینی خدا در زمین (۲۳۵)

اطلاع داشته و از علم آدم به آن‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند، و گرنه جا نداشت خدای تعالی از ایشان از اسماء بپرسد و این خود روشن است که سؤال نام‌برده به‌خاطر این بوده که ملائکه از وجود اسماء بی‌خبر بوده‌اند.

لازمه این مقام خلافت آن است که خلیفه اسماء را بداند. خدای تعالی از ملائکه پرسید آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی کردند و چون از آدم پرسید و جواب داد بدین وسیله لیاقت آدم برای حیات (۱) این مقام و عدم لیاقت ملائکه ثابت شد. (۲)

۱- حیات به معنای به‌دست آوردن است. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۱۸.

(۲۳۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

چگونگی خلیفه شدن انسان در زمین

«هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ...»

«او کسی است که شما را خلیفه‌هائی در زمین کرد...» (۳۹ / فاطر)

«خلیفه» بودن مردم در زمین به این معنا است که هر لاحقی از ایشان کار سابق را کند و بتواند به این منظور دخل و تصرفاتی که لازم است، و انتفاعی که باید ببرد، انجام دهد، همان‌طور که سابقین بر این کار توانائی و تسلط داشتند.

و اگر انسان‌ها به‌خلافت رسیدند، از جهت نوع خلقتشان بود، که خلقتی است از طریق توالد و تناسل، چون این نوع از خلقت است، که مخلوق را به دو قسم سابق

چگونگی خلیفه شدن انسان در زمین (۲۳۷)

و لاحق تقسیم می‌کند.

و همین خلافت قرار دادن در زمین، خود نوعی تدبیری است، آمیخته با خلقت که از آن انفکاک نمی‌پذیرد و به همین جهت از این طریق استدلال می‌کند بر یگانگی خدای تعالی در ربوبیت، چون چنین خلقتی و تدبیری مختص اوست.

آن کسی که خلافت زمینی را در عالم انسانی درست کرده، هم او رب انسان‌ها و مدبّر آن‌ها است. چون تدبیر انفکاک

از نوع خلقت ندارد، لاجرم خالق انسان همان رب انسان است. (۱)

صفات خلیفه الهی در زمین

۱- المیزان، ج: ۳۳، ص: ۸۴.

(۲۳۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«یا داوودُ اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...!»

«ای داود ما ترا جانشین خود در زمین کردیم پس بین مردم به حق داوری کن و به دنبال هوای نفس مرو که از راه خدا به بیراهه می‌کشد و معلوم است کسانی که از راه خدا به بیراهه می‌روند عذابی سخت دارند به جرم این که روز حساب را از یاد بردند!» (۲۶ / ص)

ظاهر کلمه «خلافت» این است که مراد به آن خلافت خدائی است، و در نتیجه با خلافتی که در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، آمده، منطبق است، و یکی از شئون خلافت این است که صفات و اعمال مستخلف را نشان دهد، و آئینه صفات او باشد، و کار او را بکند. پس در نتیجه خلیفه خدا در زمین باید متخلق به اخلاق خدا باشد،

صفات خلیفه الهی در زمین (۲۳۹)

و آنچه خدا اراده می‌کند او اراده کند، و آنچه خدا حکم می‌کند او همان را حکم کند و چون خدا همواره به حق حکم کند:

«وَاللَّهُ يَفْضِلُ بِالْحَقِّ...!»

«و خدا به حق حکم می‌کند...!» (۲۰ / مؤمن)

او نیز جز به حق حکم نکند، و جز راه خدا راهی نرود، و از آن راه تجاوز و تعدی نکند.

به همین جهت است که می‌بینیم در آیه مورد بحث حکم به حق کردن را نتیجه و فرع آن خلافت قرار داده، و این خود مؤید آن است که مراد به جعل خلافت این نیست که شأن و مقام خلافت به او داده باشد، بلکه مراد این است که شأنی را که به حکم - «...وَآتَيْنَاهُ (۲۴۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

الْحِكْمَةَ وَفَضَّلَ الْخِطَابِ... - و او را حکمت و فصل خصومت دادیم» (۲۰ / ص) قبلاً به او داده بود، به فعلیت برساند و عرصه بروز و ظهور آن را به او بدهد. (۱)

اقامت و خلافت انسان در زمین

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ...»

«ما منزل شما را زمین قرار دادیم و در آن جا برای شما وسایل زندگی قرار داده‌ایم، ولی سپاسی که می‌دارید اندک است. شما را خلق کردیم آن گاه نقش بندی‌تان نمودیم و سپس به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید. همه سجده

۱- المیزان، ج ۳۳، ص ۳۱۱.

اقامت و خلافت انسان در زمین (۲۴۱)

کردند مگر ابلیس که از سجده کنان نبود. فرمود مانعت چه بود که وقتی به تو فرمان دادم سجده نکردی؟ گفت من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل خلق کرده‌ای. فرمود از آسمان فرود شو، که در این جا بزرگی کردن حق تو نیست، برون شو که تو از حقیرانی. گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند، مهلت ده. فرمود مهلت خواهی یافت. گفت برای این ضلالت که مرا نصیب

داده‌ای در راه راست تو بر سر راه آنان کمین می‌نشینم. آن‌گاه از جلو رویشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپشان به آنان می‌تازم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت. گفت از آسمان بیرون شو، مذموم و مطرود. هر که از آن‌ها پیروی تو کند جهنم را از همه شما لبریز می‌کنم.»

(۲۴۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

- «و ای آدم تو و همسرت در این بهشت آرام گیرید، از هر جا خواستی بخورید و به این درخت نزدیک مشوید که از ستمگران می‌شوید. شیطان و سوسه‌شان کرد تا عورت‌هایشان را که پنهان بود بر آنان نمودار کند و گفت پروردگارتان شمارا از این درخت منع نکرد مگر از بیم این که دو فرشته شوید یا از زندگان جاوید گردید و برای ایشان سوگند خورد که من خیر خواه شمایم. پس با همین فریب سقوطشان داد و چون از آن درخت بخوردند عورت‌هایشان در نظرشان نمودار شد و بنا کردند از برگ‌های بهشت به خودشان می‌چسباندند و پروردگارشان به ایشان بانگ زد: مگر من از این درخت منع‌تان نکردم و به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست. گفتند: پروردگارا ما به خویش‌تن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحمان نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

اقامت و خلافت انسان در زمین (۲۴۳)

- «گفت: چنین که دشمن همدیگر پائین روید و شما را در زمین تا زمانی معین قرارگاه و برخورداری است.»
- «گفت در آن‌جا زندگی می‌کنید و در آن‌جا می‌میرید و از آن‌جا بیرون آورده می‌شوید!» (۱۰ تا ۲۵ / اعراف)
در بین آیات فوق اشاره شده به علل و جهاتی که باعث شد خداوند انسان را در زمین تمکین دهد. خطاب‌هایی که در سوره بقره و طه در این زمینه خداوند با آدم داشته عین آن خطاب‌ها را در این سوره با جمیع افراد بشر دارد و همه‌جا می‌فرماید: یا بنی آدم! خلقت آدم در حقیقت خلقت جمیع بنی نوع بشر بوده است. مراد به خلق کردن از خاک همان جریان خلقت آدم علیه‌السلام است.
(۱)

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۲۵.

(۲۴۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

تمکین در ارض به معنای منزل دادن در آن است. در آخر آیات فرموده:

«... وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ!»

«... و شما را در زمین قرارگاه و برخورداری است تا زمان معین!» (۲۴ / اعراف) (۱)

مشیت الهی در تغییر خلیفه‌های زمینی

«... وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ...»

«... و پروردگار من قومی غیر از شما را جانشین خواهد کرد...»

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۲۵.

مشیت الهی در تغییر خلیفه‌های زمینی (۲۴۵)

(۵۷ / هود)

یعنی قومی غیر از شما را به جای شما به عنوان خلیفه در روی زمین قرار خواهد داد، زیرا انسان خلیفه خداست در روی زمین آن‌جا که خدا می‌فرماید: «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (۳۰ / بقره)

از زبان هود علیه‌السلام در این آیه خطاب به مشرکین بیان می‌کند، که بعد از قوم نوح خلیفه‌های روی زمین‌اند، کما این که خدا

از او حکایت می‌کند که به قوم خود گفت: «...به‌یاد آورید که خدا شما را پس از قوم نوح خلیفه‌های روی زمین قرار داد و اندامتان را ستبر ساخت...» (۶۹ / اعراف) مثل این آیه که می‌فرماید: «اگر خدا بخواهد شما را می‌برد و هر که را بخواهد بعد از شما جانشین می‌کند.» (۱۳۳ / اعراف) (۱)

(۲۴۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

۱- المیزان، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

مشیت الهی در تغییر خلیفه‌های زمینی (۲۴۷)

(۲۴۸)

فصل دوم: عوامل ملکوتی در خدمت انسان

خدمت ملائکه به انسان

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْنِيسَ أَبِي أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

«ملائکه همگی و تمامی شان سجده کردند. مگر ابلیس از این که با سجده کنندگان باشد امتناع ورزید.» (۳۰ و ۳۱ / حجر)

(۲۴۹)

ملائکه مأمور شده بودند بر نوع بشر سجده کنند، نه بر شخص آدم و خلاصه خصوصیات فردی آدم دخالتی در این امر نداشته، بلکه سجده ملائکه به‌خاطر خصوصیات نوعی آدم بوده و این سجده هم صرفاً از باب تشریفات اجتماعی نبوده بلکه نتیجه‌ای حقیقی و واقعی باعث آن شده است و آن عبارت است از خضوع به حسب خلقت، پس ملائکه بر حسب غرضی که در خلقتشان بوده خاضع برای انسان‌اند آن‌هم بر حسب غرضی که در خلقت او بوده است. ملائکه مسخر برای بشر و در راه سعادت زندگی هستند. این که می‌بینیم همه ملائکه مأمور به سجده بر آدم شدند، می‌فهمیم همه آنان مسخر در راه به کمال رساندن سعادت بشرند، برای فوز و فلاح او کار می‌کنند. یک طائفه از ایشان مأمور حیات بخشی و طائفه دیگر مأمور مرگ و طائفه سوم دست در کار رزق، و طائفه چهارم مشغول رساندن وحی هستند. طائفه‌ای

(۲۵۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

معقبات‌اند، طائفه‌ای حفظه، طائفه‌ای نویسنده و هم‌چنین مابقی ملائکه هر کدام مشغول یکی از کارهای بشراند. این معنا از آیات متفرقه قرآنی هر کدامش از یک گوشه قرآن به‌چشم می‌خورد. پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسان‌اند، که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می‌کنند.

این جاست که برای کسانی که متدبر باشند، روشن می‌گردد که امتناع ابلیس از سجده به‌خاطر استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت و او نمی‌خواست مانند ملائکه در راه سعادت بشر قدم بردارد و او را در رسیدنش به کمال مطلوبش کمک نماید. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۳، ص ۲۳۲.

خدمت ملائکه به انسان (۲۵۱)

مفهوم حافظین انسان

«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ»

«هیچ انسانی نیست، مگر آن که نگهبانی بر او موکل است.» (۴ / طارق)

معنای آیه این است که هیچ نفسی نیست، الا این که نگهبانی بر او موکل است و مراد از موکل شدن نگهبانی برای حفظ نفس این است که فرشتگانی اعمال خوب و بد هر کسی را می‌نویسند و به همان نیت و نحوه‌ای که صادر شده می‌نویسند تا بر طبق آن در (۲۵۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

قیامت حساب و جزاء داده شوند، پس منظور از حافظ، فرشته و منظور از محفوظ عمل آدمی است. در جای دیگر فرموده: «به‌درستی بر هر یک از شما حافظانی موکل اند، حافظانی بزرگوار و نویسنده، که آنچه شما انجام دهید می‌دانند.» (۱۰ تا ۱۲ / انفطار) و بعید نیست که مراد به حفظ نفس حفظ خود نفس و اعمال آن باشد و منظور از حافظ جنس آن بوده باشد، که در این صورت چنین افاده می‌کند، که جان‌های انسان‌ها بعد از مردن نیز محفوظ است و با مردن نابود و فاسد نمی‌شود، تا روزی که خدای سبحان بدن‌ها را دوباره زنده کند، در آن روز جان‌ها به کالبدها برگشته و دوباره انسان بعینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد، آن‌گاه طبق آن‌چه اعمالش اقتضا دارد جزاء داده خواهد شد، چون اعمال او نیز نزد خدا محفوظ است، چه خیرش و چه شرش. ظاهر آیه‌ای که در سوره انفطار بود و می‌گفت وظیفه ملائکه حافظ، حفظ نامه‌های مفهوم حافظین انسان (۲۵۳)

اعمال است، با این نظریه منافات ندارد، برای این که حفظ جانها هم مصداقی از نوشتن نامه است، هم‌چنان که از آیه این معنا استفاده می‌شود. (۱)
 «...إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»
 «...از آن‌چه انجام می‌دهید ما نسخه‌برداری می‌کنیم.» (۲۹/جاثیه)

مراقبین و محافظین انسان

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...»

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۱۷۱.

(۲۵۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«او راست فرشتگان تعقیب کننده از جلو رویش و از پشت سرش، که او را از فرمان خدا حفاظت می‌کنند...» (۱۱/رعد)

انسان معقباتی در پیش رو و پشت سر دارد. تعقیب هر چیز به معنای آمدن و یا آوردن بعد از آن است و با این حال چنین به نظر می‌رسد که معقبات از پیش رو معنا نداشته باشد، چون معنای معقب چیزی است که از دنبال و پشت سر انسان بیاید، پس ناگزیر باید آدمی را چنین تصور کرد که در راهی می‌رود و دنبالش معقبات دورش می‌چرخند. اتفاقاً خداوند هم از این راه خبر داده و فرمود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۶ / انشقاق) و نیز در معنای این آیه آیات دیگری است که دلالت می‌کند، بر رجوع آدمی به پروردگارش مانند جمله «وَالَّذِي تَرْجَعُونَ - و به سوی او باز می‌گردید،» و جمله «وَالَّذِي تَقَلَّبُونَ - و به سوی او بر می‌گردید.»

مراقبین و محافظین انسان (۲۵۵)

بنابراین برای آدمی که برحسب این ادله به‌سوی پروردگارش بر می‌گردد تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت مراقب اویند.

این هم از مشرب قرآن معلوم و پیداست، که آدمی تنها این هیكل جسمانی و این بدن مادی محسوس نیست، بلکه موجودی است، مرکب از بدن و نفس و شئون و امتیازات عمده او همه مربوط به نفس اوست. نفس اوست که اراده و شعور دارد و به‌خاطر داشتن

آن مورد امر و نهی قرار می‌گیرد. هر چند نفس بدون بدن کاری نمی‌کند، ولیکن بدن جنبه آلت و ابزاری را دارد که نفس برای رسیدن به مقاصد و هدف‌های خود آن را به کار می‌زند.

بنابراین، جمله «...مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ...» (۱۱ / رعد) توسعه می‌یابد، هم امور مادی و جسمانی را شامل می‌شود و هم امور روحی را، پس همه اجسام و جسمانیاتی

(۲۵۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

که در طول حیات انسان به جسم او احاطه دارد بعضی از آن‌ها در پیش روی او قرار گرفته و بعضی در پشت سر او قرار دارند و هم‌چنین جمیع مراحل نفسانی که آدمی در مسیرش به سوی پروردگارش می‌پیماید و جمیع احوال روحی که به‌خود می‌گیرد و قرب و بعدها و سعادت و شقاوت‌ها و اعمال صالح و طالح و ثواب و عقابی که برای خود ذخیره می‌کند، همه آن‌ها یا در پشت سر انسان قرار دارند و یا در پیش رویش.

این معقباتی که خداوند از آن‌ها خبر داده در این گونه امور از نظر ارتباطش به انسان‌ها دخل و تصرفاتی دارند و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به این که مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر حفظ هیچ یک از خود و آثار خود را چه آن‌ها که حاضرند و چه آن‌ها که غایب‌اند، ندارد و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غایب او را حفظ می‌کند، و در عین این که فرموده:

مراقبین و محافظین انسان (۲۵۷)

«...اللَّهُ حَفِیْظٌ عَلَيْهِمْ...»... خداوند بر ایشان حافظ است...» (۶ / شوری) و نیز فرمود: «...وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ...»... پروردگارت بر هر چیزی نگهبان است...» (۲۱ / سبأ) در عین حال وسائلی را هم در این حفظ کردن اثبات نموده و می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ - بر شما نگهبانانی هست.» (۱۰ / انفطار)

این معقبات (نگهبانان) همان‌طور که آن‌چه حفظ می‌کنند، به امر خدا می‌کنند و هم‌چنین از امر خدا حفظ می‌کنند، چون فنا و هلاکت و فساد هم امر خداست، همان‌طور که بقا و استقامت و صحت به امر خداست. پس هیچ مرکب جسمانی و مادی دوام نمی‌یابد مگر به امر خدا، و هیچ یک از آن‌ها ترکیبش انحلال و فساد نمی‌یابد، مگر باز به امر خدا، در معنویات هم هیچ حالت روحی و یا عمل و یا اثر عمل دوام نمی‌یابد، مگر به امر خدا، هیچ یک از آن‌ها دچار حبط و زوال و فساد نمی‌شود، مگر باز به امر خدا. آری امر

(۲۵۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

همه‌اش از خداست و همه‌اش به‌سوی خدا برگشت دارد.

هیچ چیز از انسان، از جانش و جسمش و اوصاف و احوالش و اعمال و آثارش نیست مگر آن که ملکی از طرف خداوند موکل بر آن است، تا حفظش کند و در مسیرش به‌سوی خدا، لایزال وضعش چنین است تا آن که خودش وضع خود را تغییر دهد، در آن صورت خدا هم وضع خود را درباره او تغییر می‌دهد. پس این که خدا حافظ است و او ملائکه‌ای دارد که متصلی حفظ بندگان‌اند، خود یک حقیقت قرآنی است. (۱)

۱- المیزان، ج ۲۲، ص ۱۹۴.

مراقبین و محافظین انسان (۲۵۹)

(۲۶۰)

عوامل طبیعی در خدمت انسان

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا،»

«آیا ما زمین را برای شما قرارگاه نکردیم، تا بتوانید در آن قرار گیرید و در آن تصرف کنید...؟»

«وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا،»

(۲۶۱)

«آیا کوه‌ها را عماد و نگهبان آن نساختم؟»

«وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا،»

«و شما را جفت جفت از نر و ماده آفریدیم، تا سنت ازدواج و تناسل در بین شما جریان یابد و در نتیجه نوع بشر تا روزی که خدا

خواسته باشد باقی بماند.»

«وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا،»

«و ثواب را برای شما مایه قوام حیات و استراحت قرار دادیم.»

کلمه «سُبَات» به معنای راحتی و فراغت است. چون خوابیدن باعث آرامش و تجدید قوای حیوانی و بدنی می‌شود و

خستگی ناشی از بیداری و تصرفات نفس در بدن از بین می‌رود.

(۲۶۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا،»

«و ما شب را چون لباس ساتری قرار دادیم که با ظلمتش همه چیز را و همه دیدنی‌ها را می‌پوشاند،

همان‌طور که لباس بدن را.»

و این خود سببی است الهی، که مردم را به‌دست کشیدن از کار و حرکت می‌خواند و متمایل به سکونت و فراغت و

برگشتن به خانه و خانواده می‌سازد.

«وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا،»

«ما روز را زمان زندگی شما و یا محل زندگی شما کردیم، تا در آن از فضل پروردگارتان طلب کنید.»

عوامل طبیعی در خدمت انسان (۲۶۳)

«وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا،»

«یعنی بر بالای سرتان هفت آسمان شدیداً بنا قرار دادیم.»

«وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا،»

«و چراغی چون خورشید رخشان برافروختیم.»

کلمه «وَهَاج» به معنای چیزی است که نور و حرارت شدیدی داشته باشد و منظور از چراغ و هاج، خورشید است.

«وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا،»

«و ما به‌وسیله بادهای فشارنده، آبی ریزان نازل کردیم.»

(۲۶۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا،»

«این کار را کردیم تا دانه‌ها و نباتاتی که مایه قوت آدمیان و حیوانات است بیرون آوریم.»

«وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا،»

«و باغ‌های پر درخت و انواع میوه‌ها پدید آورديم.» (۶ تا ۱۶ / نبأ) (۱)

تغذیه و مواد غذایی انسان

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۴۲۱.

تغذیه و مواد غذایی انسان (۲۶۵)

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا...»

«باید انسان به همین طعامی که می‌خورد بنگرد. این ما بودیم که آب را به کیفیتی که انسان‌ها خبر ندارند، از آسمان فرستادیم و سپس زمین را باز با کیفیتی ناگفتنی و به وسیله دانه‌ها شکافتیم و در آن، دانه‌ها رویاندیم و انگوری و سبزیجاتی، و زیتونی و نخلی، و باغ‌های پر درخت سربه‌هم کرده‌ای و میوه‌ای و تره‌باری، تا وسیله زندگی شما و حیوانات شما باشد.» (۲۴ تا ۳۲ / عبس)

خدای متعال در این آیات نظر و مطالعه انسان پیرامون طعامی که می‌خورد و با آن سد رمق می‌کند و بقاء خود را تضمین می‌نماید، را لازم کرده، با این که نعمت طعام یکی از میلیون‌ها نعمتی است که تدبیر ربوبی آن‌ها را برای رفع حوائج بشر در زندگی (۲۶۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فراهم کرده و دستور می‌دهد اگر در همین یک نعمت مطالعه کند، سعه تدبیر ربوبی را مشاهده خواهد کرد، تدبیری که عقلش را متحیر و مبهوت خواهد کرد، آن وقت خواهد فهمید که خدای تعالی چقدر نسبت به صلاح حال انسان و استقامت امر او عنایت دارد، آن‌هم چه عنایتی دقیق و محیط.

بیان مفصل و کامل آن خصوصیات که در نظام آفرینش طعام برقرار است و نظام وسیعی که در همه این امور و روابط کونی که بین هر یک از آن امور و بین انسان برقرار است، چیزی نیست که بتوان در چند آیه بیانش کرد، و عادتاً از وسع و طاقت بیان بشری بیرون است. (۱)

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۷۰.

تغذیه و مواد غذایی انسان (۲۶۷)

وابستگی خلقت و تداوم حیات انسان به زمین

«قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،»

«بگو او همان کسی است که شما خاکیان را در زمین خلق کرد و به سوی او محشور می‌شوید.» (۲۴ / ملک)

کلمه «ذَرَأَكُمْ» به معنای خلقت است. و منظور از خلق کردن ایشان در زمین این است که خلقتشان وابسته به زمین است و کمال آنان جز با اعمالی وابسته به ماده زمینی تمام نمی‌شود.

خدای تعالی مواد زمینی را در دل بشر زینت داده، به طوری که دل‌ها به سوی آن

روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث (۲۶۸)

مجنوب شود و به این وسیله افراد صالح از طالح ممتاز گردند، هم‌چنان که فرمود: «این مائیم که آن‌چه روی زمین است زینت زمین کردیم تا ایشان را بیازمائیم تا کدامشان بهتر عمل می‌کنند و ما به زودی آن‌چه روی زمین است چون خاک خشک از نظرشان می‌اندازیم.» (۸ / کهف)

جمله «وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» اشاره است به مسئله بعث و جزاء قیامت و وعده‌ای است قطعی. (۱)

نیاز انسان به جهان خارج

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا

۱- المیزان، ج: ۳۹، ص: ۴۲.

نیاز انسان به جهان خارج (۲۶۹)

يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيحُ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.»

«به‌درستی در خلقت آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی‌ها که در دریا به سود مردم در جریان‌اند و در آن‌چه که خدا از آسمان نازل می‌کند، یعنی آن آبی که به آن زمین را بعد از مردگی‌اش زنده می‌سازد و از هر نوع جنبنده در آن منتشر می‌کند و گرداندن بادها و ابرهائی که میان آسمان و زمین مسخراند، آیاتی است برای مردمی که تعقل کنند.» (۱۶۴ / بقره)

این آیه برهانی است بر توحید از راه احتیاج انسان. می‌فرماید:

این انسان، که یکی از پدیده‌های زمینی است، در زمین زنده می‌شود و زندگی می‌کند

(۲۷۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و سپس می‌میرد و دوباره جزو زمین می‌شود، در پدید آمدنش و بقایش به‌غیر از این نظام کلی که در سراسر عالم حکم فرماست و با تدبیری متصل سراپای عالم را اداره می‌کند، به نظام دیگری احتیاج ندارد.

این اجرام آسمانی در درخشندگی و حرارت دادن، و این زمین در شب و روزش و بادها و ابرها و باران‌هایش و منافع و کالاهائی که از هر قاره به قاره دیگرش منتقل می‌شود، همه این‌ها مورد احتیاج آدمی است و زندگی انسان و پیدایش بقایش بدون آن تدبیر نمی‌شود، و خدا از ماورای همه این‌ها محیط به آدمی است. (۱)

۱- المیزان، ج ۲، ص ۳۴۹.

نیاز انسان به جهان خارج (۲۷۱)

ساخته‌های دست بشر

«... وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ...»

«... و کشتی‌ها که در دریا به سود مردم در جریانند...» (۱۶۴ / بقره)

در آیه فوق مراد به حرکت کشتی در دریا، به آن‌چه مردم سود ببرند، نقل کالا و ارزاق است، از این ساحل به ساحلی دیگر و از این طرف کره زمین به طرفی دیگر.

این‌که در میان همه موجودات و حوادثی که مانند آسمان و زمین و اختلاف شب و روز، اختیاراتشان در آن‌ها مدخلیت ندارد، تنها کشتی و جریان آن را در دریا ذکر کرده، خود دلالت دارد بر این‌که این نعمت نیز هر چند که انسان‌ها در ساختن کشتی دخالت (۲۷۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

دارند، ولی بالاخره مانند زمین و آسمان به صنع خدا در طبیعت منتهی می‌شود.

آن نسبتی که انسان به فعل خود (کشتی‌سازی) دارد، بیش از آن نسبت که هر فعلی به سببی از اسباب طبیعی دارد نمی‌باشد و اختیاری که انسان دارد، او را سبب تام و مستقل از خدای سبحان و اراده او نمی‌کند و چنان نیست که احتیاج او را به خدای سبحان

کمتر از احتیاج سایر اسباب طبیعی کند. (۱)

استفاده انسان از سایر موجودات

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...»

۱- المیزان، ج: ۲، ص: ۳۵۲.

استفاده انسان از سایر موجودات (۲۷۳)

«اوست که هر چه در زمین هست یکسره برای شما آفرید...» (۲۹ / بقره)

تقدیر الهی انسان را طوری ریخته‌گری کرده، که با سایر موجودات زمینی و آسمانی، یعنی از عناصر بسیط گرفته تا نیروئی که از آن عناصر برمی‌خیزد و نیز از مرکبات آن، از حیوان گرفته، تا نبات و معدن و غیر آن، از آب و هوا و نظایر آن‌ها، مرتبط باشد و نیز تمامی موجودات طبیعی را طوری ریخته که با موجودات دیگر مرتبط بوده‌باشد، این در آن‌ها و آن‌ها در این اثر بگذارند، تا به این وسیله هستی خود را ادامه دهند.

چیزی که هست، اثر انسان در سایر موجودات بیشتر، و دامنه تأثیرش در آن‌ها وسیع‌تر است.

برای این که این موجود چند وجبی، علاوه بر این که با سایر موجودات طبیعی

(۲۷۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

اختلاط و آمیزش دارد، و چون آن‌ها قرب و بعد، و اجتماع و افتراق دارد، و برای رسیدن به مقاصد ساده طبیعی‌اش در آن‌ها تصرفاتی ساده دارد. از آن‌جا که مجهز به فکر و ادراک است تصرفاتی عجیبی نیز دارد که سایر موجودات آن‌گونه تصرفات را ندارند. او سایر موجودات را تجزیه می‌کند و اجزایش را از هم جدا می‌سازد و از ترکیب چند موجود طبیعی چیزها درست می‌کند. موجود درستی را فاسد و فاسد را درست می‌کند، به طوری که هیچ موجودی نیست، مگر آن که تحت تصرف انسان قرار می‌گیرد. زمانی آن‌چه طبیعت از ساختنش عاجز است، او برای خود می‌سازد و کار طبیعت را می‌کند و زمانی دیگر برای جلوگیری از طبیعت به جنگ با آن برمی‌خیزد.

لا يزال گذشت زمان این موجود عجیب را در تکثیر تصرفات و عمیق‌تر ساختن نظریه‌هایش تأیید می‌کند، تا آن که خداوند خود حق را محقق سازد و صدق

استفاده انسان از سایر موجودات (۲۷۵)

کلام عزیزش را که فرمود: «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ...» - برای شما آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است مسخر کرد، در حالی که همه‌اش از اوست...» (۱۳ / جاثیه) نشان دهد.

هم‌چنین صدق آن گفتار دیگرش را که فرمود:

«...تُمْ اِشْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاءِ...»

«...سپس به آسمان پرداخت...» (۲۹ / بقره)

نشان دهد، زیرا از آن برمی‌آید که استواء خدا بر آسمان نیز برای انسان بوده و اگر آن‌را هفت آسمان قرار داد نیز به‌خاطر این موجود بوده است. (دقت فرمائید) (۱)

۱- المیزان، ج: ۱، ص: ۲۱۴.

(۲۷۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فعالیت روزانه و استراحت شبانه انسان

«وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ...»

«و یکی از آیاتش خوابیدنشان در شب و طلب روزی‌تان در روز است، که در این آیات‌ها هست برای مردمی که بشنوند.» (۲۳ / روم)

در این که انسان دارای قوه‌ای فعاله‌ای خلق شده، که او را وادار می‌کند به این که در جستجوی رزق باشد، و حوائج زندگی خود را به‌خاطر بقای خود تحصیل کند، از فعالیت روزانه و استراحت شبانه انسان (۲۷۷)

جای برخیزد، و تلاش روزی کند و نیز در این که به‌سوی استراحت و سکون هدایت شده، تا به‌وسیله آن خستگی تلاش خود را برطرف نموده و تجدید و تجهیز قوا کند، و باز در این که شب و روز را پشت سر هم قرار داده، تا خستگی هر روز را در شب همان‌روز برطرف سازد، و باز در این که برای پدید آمدن شب و روز اوضاعی در آسمان نسبت به زمین پدید آمده، آیات‌ها و نشانه‌های سودمندی است، برای کسی که دارای گوش شنوا باشد، و در آنچه می‌شنود تعقل کند، و چون آن را حق دید پیروی نماید. (۱)

۱- المیزان، ج ۳۱، ص ۲۶۹.

(۲۷۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فصل چهارم: ناملايمات و مشكلات زندگي انسان

انسان و ناملايمات ملازم خلقت او

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»

«ما انسان را در رنج آفریده‌ایم.» (۴ / بلد)

کلمه «کبد» به معنای رنج و خستگی است. و این تعبیر که خلقت انسان در کبد است، (۲۷۹)

به ما می‌فهماند که رنج و مشقت از هر سو و در تمامی شئون حیات بر انسان احاطه دارد. و این معنا بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که انسان در پی به‌دست آوردن هیچ نعمتی بر نمی‌آید، مگر آن که خالص آن را می‌خواهد، خالص از هر نعمت و دردسر، و خالص در خوبی و پاکیزگی، ولی هیچ نعمتی را به‌دست نمی‌آورد، مگر آمیخته با ناملايماتی که عیش او را منقص می‌دارد، و نعمتی مقرون با جرعه‌های اندوه و رنج، علاوه بر مصائب دهر که حوادث ناگوار آن چون شرنگی کشنده کام جاننش را تلخ می‌کند.

«أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»

«آیا گمان می‌کند احدی بر او قدرت ندارد؟» (۵/ بلد)

(۲۸۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

بعد از آن که گفتیم خلقت انسان بر پایه رنج است و ظرف وجودی‌اش تعب، و تعب مظلوف اوست، هیچ چیزی به‌دست نمی‌آورد مگر کمتر و ناقص‌تر و ناخالص‌تر از آنچه توقعش را دارد، و نتیجه گرفتیم که پس انسان در اصل خلقتش طوری آفریده شده که خواستش همواره مغلوب و شکست خورده، و همه امورش مقهور مقدرات است و آن کس که اراده او را شکست می‌دهد و از هر سو و در هر جهت از جهات و شئون زندگی‌اش دخل و تصرف می‌کند، یعنی خدای سبحان، از هر جهت بر او قادرست، پس او حق دارد که در انسان به‌هر جور که بخواهد تصرف کند و هر وقت خواست او را به عذاب خود بگیرد.

انسان نمی‌تواند، این پندار را به‌خود راه دهد که احدی بر او قادر نیست و این پندار او را وادار کند به این که بر خدا استکبار بورزد. (۱)

انسان و ناملازمات ملازم خلقت او (۲۸۱)

خسران ذاتی انسان و رهائی از آن

«وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...»

«سوگند به عصر، که جنس انسان در خسران و زیانکاری است، مگر افرادی که ایمان آورده و اعمال صالح می‌کنند و یکدیگر را به حق سفارش و به صبر توصیه می‌نمایند.» (۱ تا ۳ / عصر)

آدمی در نوعی مخصوص از خسران قرار دارد، غیر خسران مالی و آبروئی، بلکه خسران در ذات که خدای تعالی درباره‌اش فرموده:

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۲۳۹.

(۲۸۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«...الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ،»

«... کسانی که در قیامت در ذات خود و اهل بیتشان خاسر شدند و آگاه باش که این خسران خسروانی است آشکار.» (۱۵ / زمر)

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»

«مگر افرادی که ایمان آورده و عمل صالح می‌کنند...» (۳ / عصر)

این استثناء، استثناء از جنس انسان است که محکوم به خسران است و استثناسدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند، چنین افرادی

خسران ذاتی انسان و رهائی از آن (۲۸۳)

ایمن از خسران‌اند.

و این بدان جهت است که کتاب خدا بیان می‌کند، که انسان موجودی همیشه زنده است و زندگی‌اش با مردن خاتمه نمی‌یابد و مردن او در حقیقت انتقال از خانه‌ای به خانه دیگر است.

کتاب خدا بیان می‌کند که قسمت (مختصری) از این زندگی همیشگی انسان که همان حیات دنیا باشد، حیاتی است امتحانی و آزمایشی و سرنوشت ساز، که در آن حیات، سرنوشت قسمت دیگر یعنی حیات آخرت مشخص می‌گردد، آن‌ها که در آن حیات به سعادت می‌رسند و یا بدبخت می‌شوند، سعادت و شقاوتشان را در دنیا تهیه کرده‌اند.

قرآن بیان می‌کند که مقدمیت این زندگی برای آن زندگی به وسیله مظاهر این زندگی و آثار آن یعنی اعتقادات و اعمال است، اعتقاد حق و

(۲۸۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

عمل صالح ملاک سعادت اخروی و کفر و فسوق ملاک شقاوت در آن است.

در آیاتی بسیار زیاد سرنوشت آخرت را چه خوبش و چه بدش را جزا و اجر خوانده است.

با همه این بیانات، بیان می‌کند که سرمایه آدمی زندگی اوست، با زندگی است که می‌تواند وسیله عیش خود در زندگی آخرت را کسب کند. اگر در عقیده و عمل، حق را پیروی کند تجارتش سودبخش بوده و در کسبش برکت داشته است و در آینده‌اش از شر ایمن است و اگر باطل را پیروی کند و از ایمان به‌خدا و عمل صالح اعراض نماید، تجارتش ضرر کرده، (نه تنها از سرمایه عمر

چیزی زاید بر خود سرمایه به دست نیاورده بلکه از خود سرمایه خورده و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است، و در آخرتش از خیر محروم شده است.

خسران ذاتی انسان و رهائی از آن (۲۸۵)

ایمان = ایمان به خدا، به همه رسولان او، یعنی اطاعت و پیروی ایشان و ایمان به روز جزاست.

عمل صالح = متصف بودن به تمام اعمال صالح. این جمله شامل فاسقان که بعضی از صالحات را انجام می دهند و نسبت به بعض دیگر فسق می ورزند، نمی شود و لازمه این آن است که منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد، یعنی شامل خسران از بعضی جهات هم بشود و بنابراین دو طائفه خاسرند: یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند نظیر کفار معاند حق و مخلد در عذاب. دوم آنهایی که در بعضی جهات خاسرند، مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می شوند و مخلد در آتش نیستند و چند صباحی عذاب می بینند و بعد عذاب آنها پایان می پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می شوند.

سفارش به حق = یکدیگر را به حق سفارش کردن، یعنی سفارش کنند، به این که از

(۲۸۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

حق پیروی کنند. در راه حق استقامت و مداومت کنند. پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق و توامی بر حق نیست و توامی بر حق عنوانی است وسیع تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی شود، ولی سفارش به حق، هم شامل امر به معروف می شود، هم شامل عناوین نام برده:

ذکر توامی به حق و صبر، بعد از ذکر اتصافشان به ایمان و عمل صالح برای این بوده که اشاره کند به حیات دل های مؤمنین و پذیرا گشتن سینه های آنها برای تسلیم خدا شدن، پس مؤمنین اهتمامی خاص و اعتنائی تمام به ظهور «سلطنت حق» و گسترده شدن آن بر «همه مردم» دارند، و می خواهند همه جا حق پیروی شود و پیروی آن دائمی گردد.

خسران ذاتی انسان و رهائی از آن (۲۸۷)

سفارش به صبر = صبر در این آیه مطلق ذکر شده و بیان نشده که صبر در چه مواردی محبوب است و نتیجه آن است که مراد به صبر اعم از صبر بر طاعت خدا، صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصیبتی است که به قضا و قدر الهی به آدم می رسد. (۱)

مفهوم خلقت انسان در احسن تقویم و ترقی و تنزل او

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ...»

«ما انسان را به بهترین نظام خلقت خلق کردیم، سپس او را در صورتی که

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۳۷۸.

(۲۸۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

منحرف شود، به پست ترین مرحله برگردانیم، مگر کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح کنند که پاداش قطع ناشدنی دارند.» (۴ تا ۶ / تین)

منظور از خلق کردن انسان در «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» این است که تمامی جهات وجود انسان و همه شئونش مشتمل بر تقویم است و معنای تقویم انسان آن است که او را دارای قوام کرده باشند و قوام عبارت است از هر چیز و هر وضع و هر شرطی که ثبات انسان و بقائش نیازمند بدان است و منظور از کلمه «انسان» جنس انسان است، پس جنس انسان به حسب خلقتش دارای قوام است و نه تنها دارای

قوام است، بلکه به حسب خلقت دارای بهترین قوام است و از این جمله و جمله بعدش که می‌فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ...» (۵ / تین) استفاده می‌شود که انسان به حسب خلقت طوری آفریده شده مفهوم خلقت انسان در احسن تقویم و ترقی و تنزل او (۲۸۹)

که صلاحیت دارد به رفیع‌العلی عروج کند و به حیاتی خالد در جوار پروردگارش و به سعادت خالص از شقاوت نائل شود و این به خاطر آن است که خدا او را مجهز کرده، به جهازی که می‌تواند با آن علم نافع کسب کند و نیز ابزار و وسایل عمل صالح را هم به او داده و فرموده:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۷ و ۸ / شمس)

پس هر وقت بدان چه دانسته ایمان آورد و ملازم اعمال صالح گردد، خدای تعالی او را به سوی خود عروج می‌دهد و بالا می‌برد، هم‌چنان که فرمود: «...اعتقاد پاک و صحیح به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح در بالا رفتن آن کمکش می‌کند...» (۱۰ / فاطر) و نیز فرموده: «گوشت قربانی عاید خدا نمی‌شود، تقوای شماست که به سوی او عروج نموده و به او می‌رسد...» (۳۷ / حج) و نیز فرموده: «...خدای تعالی از میان شما کسانی را بالا می‌برد که

(۲۹۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

ایمان آورده باشند و در میان آنان کسانی که توفیق عملشان داده شده به درجاتی بالاترند...» (۱۱ / مجادله) و نیز فرموده: «...ایشان درجاتی بس بلند دارند،» (۷۵ / طه) و آیاتی دیگر از این قبیل که دلالت می‌کند بر این که مقام انسان مقام بلندی است و لایزال می‌تواند به وسیله ایمان و عمل صالح بالا رود، و این از ناحیه خدا عطائی است قطع ناشدنی، و خدا آن را پاداش خوانده، و فرموده: «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (۶ / تین)

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ...» (۵ / تین)

مراد به «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» مقام منحطی است که از هر پستی پست‌تر و از مقام هر شقی و زیانکاری پائین‌تر است و معنای آیه این است که - سپس ما انسان را که در بهترین تقویم آفریدیم، به مقام پستی برگرداندیم، که از مقام تمام اهل عذاب پست‌تر است. - مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کردند، که اجری غیر ممنون مفهوم خلقت انسان در احسن تقویم و ترقی و تنزل او (۲۹۱)

یعنی غیر مقطوع دارند. (۱)

طبیعت انسانی و طغیانگری او

«قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...»

«خدا بکشد انسان را که چقدر کفرانگراست! مگر خدا او را از چه خلق کرده که به خود اجازه کفران می‌دهد؟» (۱۷ و ۱۸ / عبس)

معنای جمله با کمکی که مقام می‌دهد این است که خدای تعالی انسان را از چه چیز

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۲۹۹.

(۲۹۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

خلق کرده که به خود اجازه طغیان و استکبار را می‌دهد، استکبار از ایمان و اطاعت.

اشاره می‌کند به این که فطرت هر کسی می‌داند که فاعل فعل خلقت و تقدیر و «تیسیر سبیل» کسی جز خدای تعالی نیست، حتی مشرکین هم به این معنا اعتراف دارند.

استفهام جمله نام‌برده قهرا می‌فهماند که اولاً این اصرار بشر در کفرش امری عجیب است و سپس می‌پرسد آیا در این خلقت عجیب

علتی بوده که باعث شده این طور در کفرش افراط کند، آن گاه خودش پاسخ می‌دهد، به این که انسان هیچ دلیلی و عذری ندارد که کفرانگری خود را مستند بدان کند، چون او کسی است که از آبی خوار خلق شده و چیزی از خلقت و تدبیر امور زندگی و مرگ و بعث خود را مالک نیست.

«مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» (۱۹ / عبس)

طبیعت انسانی و طغیانگری او (۲۹۳)

یعنی از نطفه‌ای خوار و بی مقدارش آفریده است. پس کسی که اصل و نسبش آبی چنین پیشیز است، حق ندارد با کفر خود طغیان کند و از اطاعت استکبار بورزد.

مذمت و ملامتی که در آیه آمده متوجه انسان طبیعی است و می‌خواهد بفرماید طبع انسان چنین است که اگر به خودش واگذار شود در کفر افراط می‌کند و این همان مطلبی است که آیه زیر افاده‌اش می‌کند: «...إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (۳۴ / ابراهیم) که قهرا با انسان‌هایی منطبق می‌شود که فعلاً مبتلا به کفر و افراط در کفراند و با حق دشمنی می‌ورزند. (۱)

مقدرات و مصائب مکتوب انسان

۱- المیزان، ج ۴۰، ص ۶۵.

(۲۹۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا...»

«هیچ مصیبتی در زمین و نه در نفس خود شما به شما نمی‌رسد، مگر آن که قبل از این که آن را حتمی و عملی کنیم در کتابی نوشته شده بود، این برای خدا آسان است.» (۲۲ / حدید)

مراد به مصیبتی که در زمین و از ناحیه آن به انسان‌ها می‌رسد، قحطی و آفت میوه‌ها و زلزله‌های ویرانگر و امثال آن است. مراد به مصیبتی که به جان آدمی روی می‌آورد، بیماری و جراحت و شکستن استخوان و مردن و کشته شدن و امثال آن است.

مقدرات و مصائب مکتوب انسان (۲۹۵)

مراد به کتاب، لوحی است که در آن همه آن چه بوده و هست و تا قیامت خواهد بود نوشته شده، هم‌چنان که آیات و روایات هم بر آن دلالت دارد و اگر از میان مصایب تنها به آن چه از زمین و از وجود خود انسان‌ها ناشی می‌شود اکتفا کرد، برای این بود که گفتگو درباره آن‌ها بود.

- «تا دیگر، از آن چه از دستتان می‌رود غمین نشوید و به آن چه به شما عاید می‌گردد، خوشحالی نکنید که خدا هیچ متکبر و فخر فروش را دوست نمی‌دارد.» (۲۳ / حدید)

این جمله بیانگر علت مطلبی است که در آیه قبل بود. در آیه قبل دو چیز بود یکی خبری که خدا می‌داد از نوشتن حوادث قبل از وقوع آن، و یکی خود حوادث. آیه مورد بحث بیانگر خبر دادن خداست، نه خود حوادث.

معنای جمله این است که:

(۲۹۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

این که ما به شما خبر می‌دهیم که حوادث را قبل از این که حادث شود نوشته‌ایم، برای این خبر می‌دهیم که از این به بعد دیگر به خاطر نعمتی که از دستتان می‌رود اندوه مخورید و به خاطر نعمتی که خدا به شما می‌دهد خوشحالی نکنید، برای این که انسان اگر یقین کند که آن چه فوت شده باید می‌شد، و ممکن نبود که فوت نشود، و آن چه عایدش گشت باید می‌شد، و ممکن نبود که نشود، ودیعه‌ای است که خدا به او سپرده، چنین کسی نه هنگام فوت نعمت خیلی غصه می‌خورد و نه در هنگام فرج و آمدن

نعمت. (۱)

مصایب انسان تحت مشیت الهی

۱- المیزان، ج ۳۷، ص ۳۴۸.

مصایب انسان تحت مشیت الهی (۲۹۷)

«ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...»

«هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر به اذن خدا و کسی که به خدا ایمان آورد خدا دلش را هدایت می‌کند و خدا به هر چیزی داناست.» (۱۱ / تغابن)

اذن در آیه فوق از طرف خدا اذن لفظی نیست، بلکه اذن تکوینی است، که عبارت است از به‌کار انداختن اسباب و یا برداشتن موانعی که سر راه سببی از اسباب است، چون اگر آن مانع را بر ندارد، سبب نمی‌تواند اقتضاء خود را در مسبب به کار گیرد. مثلاً آتش، اقتضاء حرارت و سوزاندن را دارد و می‌تواند مثلاً پنبه را بسوزاند ولی به شرطی که رطوبت بین آن و بین پنبه فاصله نباشد. پس برطرف کردن رطوبت از بین پنبه و آتش با علم به این که رطوبت مانع است و برطرف کردنش باعث سوختن پنبه است، اذنی است

(۲۹۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

در عمل کردن آتش در پنبه و به‌کرسی نشانیدن اقتضائی که در ذات خود دارد، یعنی سوزاندن.

۱- عمل از هیچ عامل و اثر از هیچ مؤثری بدون اذن خدای سبحان تمام نمی‌شود.

۲- مصایب عبارت است از حوادثی که آدمی با آن مواجه بشود و در آدمی اثر سوئی و ناخوش آیندی به‌جای گذارد و این که این‌گونه حوادث مانند، حوادث خوب به اذن خدا می‌رسد.

۳- این اذن خدا اذن تشریحی و لفظی یعنی حکم به جواز نیست، بلکه اذنی است تکوینی.

پس اصابه مصیبت همواره با اذن خدا واقع می‌شود، هر چند که این مصیبت

مصایب انسان تحت مشیت الهی (۲۹۹)

ظلمی باشد که از ظالمی به مظلومی برسد و هر چند که ظلم از نظر تشریح ممنوع است و تشریح بدان اذن نداده است. به همین جهت است که بعضی از مصایب را نباید تحمل کرد و صبر در برابر آن‌ها جایز نیست بلکه واجب است که آدمی در برابرش تا بتواند مقاومت کند - مثل ظلم‌هایی که به عرض و ناموس آدمی و یا جان آدمی متوجه می‌شود.

آن مصایبی که قرآن کریم مردم را به صبر در برابرش خوانده، مصایبی نیست که دستور مقاومت در برابرش را داده و از تحمل آن نهی فرموده، بلکه مصایبی است که خود انسان در آن اختیاری ندارد، نظیر مصایب عمومی عالمی، از قبیل مرگ و میرها، بیماری‌ها.

«...وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ...»

(۳۰۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«...کسی که به خدا ایمان آورد، خدا دلش را هدایت می‌کند!» (۱۱ / تغابن)

اعتقاد به این که خدای تعالی الله یگانه است، اعتقادات نام‌برده را به‌دنبال دارد و انسان را به آن حقایق رهنمون شده و قلب را آرامش می‌بخشد، به‌طوری که دیگر دچار قلق و اضطراب نمی‌شود، چون می‌داند اسباب ظاهری در پدید آوردن آن حوادث مستقل نیستند و زمام همه آن‌ها به‌دست خدای حکیم است که بدون مصلحت هیچ حادثه ناگواری پدید نمی‌آورد و همین است

معنی جمله فوق که فرموده هر کس به خدا ایمان آورد قلبش را هدایت می‌کند. (۱)

۱- المیزان، ج ۳۸، ص ۲۵۴.

مصایب انسان تحت مشیت الهی (۳۰۱)

مفهوم لعب و لهو بودن حیات دنیوی انسان

«اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ...»

«بدانید که زندگی دنیا بازیچه و لهو و زینت و تفاخر بین شما و تکاثر در اموال و اولاد است مثل آن بارانی است که کفار از روئیدن گیاهانش به شگفت درآیند و گیاهان به منتها درجه رشد برسند، در آن هنگام به زردی گرائیده و خشک می‌شوند، دنیای کفار نیز چنین است، البته در آخرت عذاب شدیدی است و هم مغفرت و رضوانی از ناحیه خداست و زندگی دنیا جز گول زنگی فریبنده نمی‌باشد.» (۲۰/حدید)

(۳۰۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

کلمه «لَعِبٌ» به معنای بازی دارای نظام است که دو طرف بازی به نظام آن آشنائی دارند مانند «الک دولک بازی» و نظایر آن که اطفال به منظور رسیدن به فرضی خیالی آن را انجام می‌دهند.

کلمه «لَهْوٌ» به معنای هر عمل سرگرم کننده‌ای است که انسان را از کاری مهم و حیاتی و وظیفه‌ای واجب باز بدارد.

کلمه «زِينَةٌ» و آرایش عبارت است از چیز مرغوبی که ضمیمه چیز دیگر شود تا مردم به خاطر جمالی که از این ضمیمه حاصل شده مجذوب آن چیز گردند.

«تَفَاخُرٌ» به معنای مباهات کردن به حسب و نسب است.

«تَكَاثُرٌ» در اموال و اولاد به این معناست که شخص به دیگری فخر بفروشد.

زندگی دنیا از یکی از خصال پنجگانه زیر خالی نیست. یا لعب و بازی است و یا لهو

مفهوم لعب و لهو بودن حیات دنیوی انسان (۳۰۳)

و سرگرم کنک، یا زینت است، که حقیقتش جبران نواقص درونی خود با تجمل و مشاطه‌گری است و یا تفاخر است و یا تکاثر و همه این‌ها همان موهوماتی است که نفس آدمی بدان و یا به بعضی از آن‌ها علقه می‌بندد، اموری خیالی و زایل است که برای انسان باقی نمی‌ماند و هیچ‌یک از آن‌ها برای انسان کمالی نفسانی و خیری حقیقی جلب نمی‌کند.

(از شیخ بهائی رحمه‌الله نقل شده که گفته است: این پنج خصلتی که در آیه ذکر شده، از نظر سنین عمر آدمی و مراحل حیاتش مترتب بر یکدیگراند. چون تا کودک است حریص در لعب و بازی است و همین که به حد بلوغ می‌رسد و استخوان‌بندی‌اش محکم می‌شود، علاقمند به لهو و سرگرمی‌ها می‌شود. پس از آن که بلوغش به حد نهایت رسید، به آرایش خود و زندگی‌اش می‌پردازد، همواره به فکر این است که لباس فاخری

(۳۰۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

تهیه کند و مرکب جالب توجهی سوار شود و منزل زیبایی بسازد و همواره به زیبایی و آرایش خود پردازد و بعد از این سنین به حد کهنوت می‌رسد، آن وقت است که بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می‌افتد و چون سالخورده شد، همه کوشش و تلاش او در بیشتر کردن مال و اولاد صرف می‌شود.)

- «مثل زندگی دنیا در بهجت و فریبندگی و سپس در زوال و از دست شدنش مانند بارانی است، که به موقع می‌بارد و باعث روئیدن گیاهان و زراعت‌ها می‌شود و زراعتکاران از روئیدن آن‌ها خوشحال می‌شوند و آن زراعت و گیاه همچنان رشد

می‌کند، تا به حدّ نهائی رشد برسد و رفته‌رفته رو به زردی بگذارد و سپس گیاهی خشکیده و شکسته شود و بادها از هر سو به‌سوی دیگرش ببرند،

«...در آخرت عذاب شدیدی است و هم مغفرت و رضوانی از ناحیه خداست،

مفهوم لعب و لهو بودن حیات دنیوی انسان (۳۰۵)

زندگی دنیا جز گول زنگی فریبنده نمی‌باشد.» (۲۰ / حدید)

«بشناید به‌سوی مغفرتی از پروردگارتان و بهشتی که عرض آن چون عرض آسمان و زمین است ...» (۲۱/حدید) (۱)

عناوین اعتباری و خیال

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ،»

«و زندگانی این دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست و به یقین سرای

۱- المیزان، ج ۳۷، ص ۳۴۲.

(۳۰۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

آخرت، آن سرای زندگانی است، اگر می‌دانستند!» (۶۴ / عنکبوت)

در این آیه، حقیقت زندگانی دنیا به بازی و سرگرمی معرفی شده و واقعیت بازی جز خیال نیست، بنابراین زندگانی دنیا هم از جاه و ثروت و ریاست و مرئوسیت و زیردستی و جز امور خیالی نیست و واقعیتی بیرون از ذهن ندارد. یعنی آن‌چه در خارج هست یک سلسله حرکات طبیعی است که انسان با آن‌ها در ماده تصرف می‌کند. در این حرکات و اعمال زیردست و زبردست تفاوتی ندارند. مثلاً آن حقیقتی که از یک انسان رئیس در خارج موجود است همان وجود انسانی اوست و اما عنوان ریاست، یک امر وهمی بیش نیست و هم‌چنین یک لباس که مال کسی است و وصف مملوکیت دارد، همان وجود خارجی خود لباس تحقق دارد و اما این که مال فلان

عناوین اعتباری و خیال (۳۰۷)

شخص است یک پندار است که از ذهن تجاوز نمی‌کند و لذا بعد از آن که از ملک آن شخص بیرون می‌رود در وجود خارجی اش تغییری حاصل نمی‌شود و هم‌چنین سایر امور اعتباری و شئون زندگانی دنیوی. (۱)

۱- المیزان، ج ۳، ص ۱۶۶.

(۳۰۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

(۳۰۹)

بخش چهارم: مراحل بعدی زندگی انسان

فصل اول: مرگ انسان

چرا انسان‌ها می‌میرند؟

(۳۱۰)

(۳۱۱)

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ، عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ،»

«این مائیم که مرگ را در بین شما مقدر کرده‌ایم و کسی نیست که از تقدیر ما سبقت بگیرد. ما بر این اساس مقدر کرده‌ایم که جماعتی مثل شما جایگزین
(۳۱۲)

شما شوند و شما را به خلقتی دیگر که از آن خبر ندارید ایجاد کنیم.» (۶۰ و ۶۱ / واقعه)
حاصل معنای دو آیه چنین است:

- مرگ در بین شما به تقدیری از ما مقدر شده نه این که ناشی از نقصی در قدرت ما باشد، به این معنا که نتوانیم وسیله ادامه حیات را برای شما فراهم کنیم و نه این که اسباب ویرانگر و مرگ و میر آور بر اراده ما غالب شده و ما را در حفظ حیات شما عاجز کرده باشد، خود ما شما را بر این اساس آفریدیم که پس از اجلی معین بمیرید. چون خلقت ما بر اساس تبدیل امثال است و بر این اساس است که طبقه‌ای بمیرند و جای برای طبقه‌ای دیگر باز کنند.

چرا انسان‌ها می‌میرند؟ (۳۱۳)

اسلاف را بمیرانیم و اخلاف را به جای آنان بگذاریم و نیز بر این اساس است که بعد از مردن شما خلقتی دیگر ورای خلقت ناپایدار دنیوی به شما بدهیم.

پس مرگ عبارت است از انتقال از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر و از خلقتی به خلقتی بهتر، نه این که عبارت باشد از انعدام و فنا. (۱)

عطای هستی و تقدیر مرگ

«نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ، أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ، ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ

۱- المیزان، ج ۳۷، ص ۲۷۲.

(۳۱۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

الْخَالِقُونَ...؟»

«ما شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید. به من خبر دهید آیا نطفه‌ای که در رحم‌ها می‌ریزید، شما می‌آفرینید و یا ما خالق آنیم؟ این مائیم که مرگ را بین شما مقدر کرده‌ایم و کسی نیست که از تقدیر ما سبقت بگیرد!» (۵۷ تا ۵۹ / واقعه)
در آیه فوق به جای این که، در پاسخ از سؤال بفرماید - ما نطفه را انسان می‌کنیم، فرمود، ما مرگ را در بین شما مقدر کرده‌ایم و هیچ چیز ما را مغلوب نمی‌کند. از آنجائی که بعد از شنیدن پاسخ نام‌برده به ذهن می‌رسید که وقتی خلقت به دست خداست، پس باید این خلقت همچنان باقی بماند و دستخوش مرگ و میر نگردد و اگر می‌گردد لابد عطای هستی و تقدیر مرگ (۳۱۵)

عوامل مرگ بر اراده خدا چیره و غالب‌اند، لذا برای رفع این توهّم فرموده، مرگ را هم خود ما در بین شما قرار داده‌ایم. تدبیر امور خلق به جمیع شئون و خصوصیاتش از لوازم خلقت و افاضه وجود است.

وقتی خدای تعالی به انسان هستی می‌دهد، هستی محدود می‌دهد. از همان اولین لحظه تکوین او تا آخرین لحظه زندگی دنیوی اش و تمامی خصوصیاتش که در طول این مدت به خود می‌گیرد و رها می‌کند، همه از لوازم آن محدودیت است و جزء آن حد است و به تقدیر و اندازه‌گیری و تحدید خالق عزوجل اش می‌باشد، که یکی از آن خصوصیات هم مرگ اوست. پس مرگ انسان مانند حیاتش به تقدیری از خداست، نه این که خدا نتوانسته انسان را برای همیشه آفریده باشد و چون او از چنین خلقتی عاجز

(۳۱۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

بوده و قدرتش همین قدر بوده که آفریده‌اش مثلاً هفتاد سال دوام داشته باشد، قهرا بعد از هفتاد سال دستخوش مرگ شود (العیاذ بالله)

و نه این که خدا او را برای همیشه زنده ماندن خلق کرده باشد و لکن اسباب و عوامل مخرب و ویرانگر بر اراده خدای عزوجل غلبه کرده و مخلوق او را بمیراند. چون لازمه این دو فرض این است که قدرت خدای تعالی محدود و ناقص باشد. در فرض اول نتوانسته باشد دوام بیشتری به مخلوق زنده‌اش بدهد و در فرض دوم نتوانسته باشد از هجوم عوامل ویرانگر جلوگیری کند و این در مورد خدای تعالی محال است، برای این که قدرت او مطلقه و اراده‌اش شکست‌ناپذیر است.

از این بیان روشن شد که منظور از جمله «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ...» (۶۰ / واقعه) این است که بفهماند اولاً مرگ حق است و در ثانی مقدر عطا هستی و تقدیر مرگ (۳۱۷)

از ناحیه اوست، نه این که مقتضای نحوه وجود یک موجود زنده باشد، بلکه خدای تعالی آن را برای این موجود مقدر کرده، یعنی او را آفریده تا فلان مدت زنده بماند و در رأس آن مدت بمیرد. (۱)

رحمت زندگی و قبض و بسط هستی

«إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا أَنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...»

«بازگشتگاه همه شما به سوی اوست، وعده خدا حق است، و آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را بازگشت می‌دهد تا ...» (۴ / یونس)

۱- المیزان، ج ۳۷، ص ۲۷۰.

(۳۱۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

معنی این که وعده خدا به معاد حق است این است که خلقت الهی به نحوی است که هیچ خلقتی به پایان نمی‌رسد مگر به این ترتیب که همه و منجمله انسان، به سوی خدا بر گردند، مثلاً سنگ که از آسمان فرود می‌آید و آماده سقوط به زمین می‌گردد، یک سنخ امری است که جز با نزدیک شدن تدریجی به زمین و بالاخره افتادن روی زمین به پایان نمی‌رسد.

همه موجودات در تلاش و کوشش‌اند و همه به سوی پروردگار خویش می‌روند تا به لقاء او برسند. خدا می‌فرماید - ای انسان تو با تلاش به سوی پروردگار خویش رهسپاری و سرانجام به لقاء او می‌رسی. (۶ / انشقاق)

«أَنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (۴/یونس)

رحمت زندگی و قبض و بسط هستی (۳۱۹)

سنت جاری خدا این است که نسبت به چیزی که می‌آفریند و افاضه وجود می‌کند، وسایلی را که موجب تکمیل خلقت آن است در اختیارش می‌گذارد.

پس هستی و زندگی و بهره‌وری هر شیء - مادام که وجود دارد تا وقتی منتهی به سرانجامی معین نشود، از ناحیه خداست و وقتی هم به پایان تعیین شده و مقدر خود برسد از بین نمی‌رود و رحمت الهی که باعث وجود و بقاء و سایر ملحقات آن از قبیل زندگی، توانایی و دانائی و امثال آن بوده، باطل نمی‌شود، بلکه به پایان رسیدن یک موجود معنایش این است که خدا رحمتی را که گسترده بود، اکنون به سوی خود جذب می‌کند، زیرا چیزی که خدا از طرف خود افاضه کرده، «وجه» اوست و «وجه خدا» از بین رفتنی نیست و بنابراین تمام شدن و به پایان رسیدن وجود اشیاء آن گونه که ما خیال می‌کنیم فنا و بطلان آن‌ها نیست بلکه رجوع و

بازگشت به سوی خداست چه آن که از نزد

(۳۲۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

او فرود آمده بودند - «و هر چه نزد خداست باقی است...» (۹۶ / نحل)

بنابراین، کاری جز بسط و قبض ایجاد نشده: خدا با بسط رحمت خود آغاز به خلقت اشیاء می‌کند و با قبض رحمت، موجودات را به سوی خود بازگشت می‌دهد. این قبض و بازگشت به سوی حق همان معاد است که به ما وعده داده‌اند. (۱)

تحولات وجود انسان

«... وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا...»

۱- المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸.

تحولات وجود انسان (۳۲۱)

«... و شما که مردگان بودید...» (۲۸/بقره)

این جمله حقیقت انسان را از جهت وجود بیان می‌کند و می‌فرماید وجود انسان وجودی است متحول، که در مسیر خود از نقطه نقص به سوی کمال می‌رود و دائماً و تدریجاً در تغییر و تحول است و راه تکامل را مرحله به مرحله طی می‌کند. قبل از این که پا به عرصه دنیا بگذارد مرده بود (چون جزو کره زمین بود)، آن‌گاه به احياء خدا حیات یافت و سپس با میراندن خدا و احياء او تحول می‌یافت.

این‌را در جای دیگر چنین بیان کرده: «...و آغاز کرد خلقت انسان را از گل، سپس نسل او را از چکیده‌ای از آبی بی‌مقدار کرد، و سپس او را انسان تمام‌عیار نموده و از روح خود در او دمید...» (۷ تا ۹ / سجده) در جای دیگر فرمود: «و سپس او را خلقتی دیگر کرد، پس

(۳۲۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مبارک است خدا که بهترین خالق است.» (۱۴ / مؤمنون) و نیز فرمود: «منکرین معاد از تعجب پرسیدند - آیا بعد از آن که خاک شدیم و در زمین گم گشتیم، دوباره خلقتی جدید به خود می‌گیریم؟ و اینان هیچ دلیلی بر گفتار خود ندارند و منشأ این استبعادشان تنها این است که منکر لقاء پروردگار خویش‌اند، بگو شما در زمین گم نمی‌شوید، بلکه فرشته‌ای که موکل بر شماست شما را بدون کم و کاست تحویل می‌گیرد...» (۱۰ و ۱۱ / سجده) و نیز فرموده: «ما شما را از زمین درست کردیم، و دوباره‌تان به زمین برمی‌گردانیم، و آن‌گاه بار دیگر از زمین بیرون‌تان می‌آوریم.» (۵۵ / طه)

این آیات به طوری که ملاحظه می‌فرمائید دلالت می‌کند، بر این که انسان جزئی از اجزاء کره زمین است و از آن جدا نمی‌شود و مابین آن نیست، چیزی که هست از همین زمین نشو نموده و شروع به تطور کرده و مراحل خود را طی می‌کند تا می‌رسد به تحولات وجود انسان (۳۲۳)

آن‌جائی که خلقتی غیر زمین و غیر مادی می‌شود و این موجود غیر مادی عیناً همان است که از زمین نشو کرد و خلقتی دیگر شد و به این کمال جدید تکامل یافت، آن‌گاه وقتی به این مرحله رسید فرشته مرگ او را از بدنش می‌گیرد و بدون کم و کاست می‌گیرد و سپس این موجود به سوی خدای سبحان برمی‌گردد، این صراط و راه هستی انسان است.

قرآن کریم همان‌طور که احیاناً مبدأ حیات دنیوی انسان را که از آن شروع نموده عالم طبیعت و کون شمرده و هستی‌اش را مرتبط با آن معرفی می‌کند، در عین حال آن‌را مرتبط با پروردگار متعال نیز می‌داند.

انسان مخلوقی است تربیت یافته در گهواره تکوین و از پستان صنع و ایجاد ارتضاع نموده و در سیر وجودی‌اش تطور دارد و

سلوک او همه با طبیعت

(۳۲۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مرده مرتبط است و از نظر فطرت و ابداع مرتبط به امر خدا و ملکوت اوست.

این از جهت آغاز خلقت بشر و پیدایش او در نشئه دنیا و اما از جهت عود و برگشتش به سوی خدا، قرآن کریم صراط آدمی را منشعب به دو طریق می‌داند: طریق سعادت و طریق شقاوت. طریق سعادت را نزدیک‌ترین طریق (یعنی صراط مستقیم) دانسته که به رفیع‌اعلی منتهی می‌شود و این طریق لایزال انسان را به سوی بلندی و رفعت بالا می‌برد، تا وی را به پروردگارش برساند و طریق شقاوت که آن را راهی دور و منتهی به اسفل سافلین معرفی می‌کند، تا آن‌که به رب‌العالمین منتهی شود. (۱)

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۱۳.

تحولات وجود انسان (۳۲۵)

مبادی آفرینش انسان، تولید نسل و مدت حیات او

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا...»

«و خداست که شما را از خاک و سپس از نطفه خلق کرد و آن‌گاه شما را نر و ماده کرد و هیچ ماده‌ای حامله نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند، مگر به علم خدا و هیچ سالخورده‌ای عمر طولانی نمی‌کند و هیچ مقداری از عمرش کم نمی‌شود مگر آن‌که همه در کتابی ثبت است و این کار بر خدا آسان است...» (۱۱ / فاطر)

این آیه شریفه به خلقت انسان اشاره می‌کند، که خدای تعالی نخست او را از خاک که

(۳۲۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

مبدأ دور اوست و خلقتش به آن منتهی می‌شود، بیافرید، و سپس او را از نطفه که مبدأ نزدیک اوست خلق کرد.

«ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا،»

یعنی شما را مرد و زن کرد.

«...وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ...»: ...هیچ ماده حامله نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر آن‌که علم خدا مصاحب

با حمل او و وضع اوست... (۱۱ / فاطر)

«...وَمَا يُعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ...» (۱۱ / فاطر)

یعنی عمر احدی امتداد نمی‌یابد و زیاد نمی‌شود و در نتیجه معمر نمی‌گردد و از عمر احدی کاسته نمی‌شود، مگر آن‌که همه‌اش در کتابی ضبط است.

در جمله فوق ملاحظه می‌شود که، بعد از عمر دادن خدا به کسی، آن کس معمر

مبادی آفرینش انسان، تولید نسل و مدت حیات او (۳۲۷)

می‌شود، نه قبل از آن، چون اگر فرضاً کسی قبل از عمر دادن معمر باشد، دیگر فرض ندارد که دوباره عمر داده شود.

«...وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ...»

یعنی «از عمر احدی کم نمی‌شود، مگر آن‌که همه‌اش در کتابی ضبط است»، و گرنه ناقص شدن عمر کسی که فرض کرده‌ایم معمر است، تناقض و خلاف فرض است.

منظور از «کتاب» لوح محفوظ است، که دگرگونگی بدان راه ندارد و در آن نوشته شده که فلان شخص به پاداش فلان عملش

عمرش زیاد می‌شود و آن دیگری به خاطر فلان عملش عمرش کم می‌گردد و خلاصه کتابی که نوشته‌هایش تغییر

نمی‌یابد، لوح محفوظ است، نه کتاب محو و اثبات که آن مورد تغییر است.

«...إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (۱۱/فاطر)

(۳۲۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

این تدبیر دقیق و مبتنی و مسلط بر کلیات حوادث و جزئیات آن، که هر چیز و هر حادثه را در جای خود قرار داده، بر خدا آسان است. چون خدا هم علیم است و هم قدیر، و با علم و قدرتش بر همه چیزی محیط است، پس هم او رب انسان‌هاست، همان‌طور که رب هر چیز دیگر است. (۱)

مراحل عمر و علم انسان و نزول آن

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّيْكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ»

«و از شما کسی باشد، که به پست‌ترین دوران‌های عمر رسد، تا پس از دانائی هیچ

۱- المیزان، ج ۳۳، ص ۴۰.

مراحل عمر و علم انسان و نزول آن (۳۲۹)

ندانند که خدا دانا و تواناست.» (۷۰/نحل)

مراد به «أَرْدَلِ الْعُمُرِ» سن شیوخت و پیری است، که قوای شعور و ادراک در آن انحطاط پیدا می‌کند و البته این انحطاط به اختلاف مزاج‌ها مختلف می‌شود. غالباً از سن هفتاد و پنج سالگی شروع می‌شود.

و معنای آیه این است که خدا شما گروه مردم را خلق کرده، پس آن‌گاه شما را در عمر متوسط می‌گیرد و البته بعضی از شما هستند که تا سن پیری رسیده و آن‌قدر به عقب برمی‌گردند که از ضعف قوای دزاکه بعد از آن که عمری عالم بودند، دیگر چیزی را ندانند و این خود دلیل و آیت این است که زندگی و مردن شما و شعور و علم شما به دست خود شما نیست، و گرنه شعور خود را برای خود نگه می‌داشتید و زندگی خود را هم برای خود حفظ

(۳۳۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

می‌کردید بلکه این زندگی و علم با نظام عجیبی که دارد به علم و قدرت خدا منتهی می‌گردد. (۱)

انسان و سکونت او در زمان

«وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْإِيلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

«و جمیع موجوداتی که در ظرف زمان جای دارند همه ملک خدایند و او شنوا و داناست.» (۱۳/انعام)

۱- المیزان، ج ۲۴، ص ۱۸۳.

انسان و سکونت او در زمان (۳۳۱)

سکون در لیل و نهار به معنی وقوع در ظرف عالم طبیعتی است که اداره آن به دست لیل و نهار است. شب و روز گهواره‌ای است عمومی که عناصر بسیط عالم و موالیدی که از ترکیب آن‌ها بایکدیگر متولد می‌شود، همه در آن گهواره تربیت می‌شوند و به سوی غایت خود و هدفی که برایش مقدر شده و به سوی تکامل روحی و جسمی سوق داده می‌شود.

همان‌طور که محل سکونت، چه شخصی و چه عمومی، دخالت تامی در تکون و وضع زندگی ساکنین آن دارد. هم‌چنین شب و روز که به منزله مسکنی است عمومی برای اجزای عالم دخالت تامی در تکون عموم موجودات متکون در آن دارد.

انسان یکی از همین ساکنین در ظرف لیل و نهار است که به مشیت پروردگار از ائتلاف اجزاء بسیط و مرکب در این قیافه و شکلی

که می‌بینیم تکون یافته است، و قیافه و اندامی که در حدوث و بقایش از سایر موجودات ممتاز است.

(۳۳۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

خداوند سبحان کارگاه عظیم عالم را در تحت شرایط و نظامی حیرت‌انگیز به گردش در آورده است و در تحت همان نظام نسل آدمی را زیاد کرده، و نظام خاصی بین افراد این نوع اجرا نموده است. آن‌گاه وی را به وضع لغات و اعتبار سنن و وضع امورات اعتباری و قراردادی هدایت فرموده و پیوسته با ما و سایر اسباب قدم به قدم همراهی کرده و ما را لحظه به لحظه به معیت سایر اسباب و آن اسباب را به معیت ما در مسیر لیل و نهار به راه انداخته و حوادثی بیرون از شمار یکی پس از دیگری پدید آورده است. (۱)

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۴۰.

انسان و سکونت او در زمان (۳۳۳)

فصل دوم: انسان در فاصله مرگ و قیامت

تحویل انسان به مسئول نگهداری او بعد از مرگ

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»

«بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته‌اند، جانتان را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.» (۱۱ / سجده)

(۳۳۴)

کلمه «تَوَفَّى» به معنای این است که چیزی را به‌طور کامل دریافت کنی. آیه شریفه مطلق است و ظاهر اطلاقش این است که ملک موت موکل بر اعم از میراندن باشد.

و اگر در این آیه قبض روح و «تَوَفَّى» را به ملک الموت و در آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...» - خدا جان‌ها را هنگام مردنش می‌گیرد...» (۴۲ / زمر) به خدا نسبت داده و در آیه دیگر آن را به فرستادگان و فرموده: «...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...» - تا آن که مرگ یکی‌شان برسد فرستادگان ما او را می‌میرانند...» (۶۱ / انعام) و هم‌چنین در آیه «الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ...» - آنانکه در حالی ملائکه قبض روحشان می‌کنند، که ستمگر به خویشند...» (۲۸ / نحل) آن را به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است. سبب نزدیک‌تر به میت ملائکه است که از طرف ملک الموت فرستاده می‌شود و سبب دورتر از آنان خود ملک الموت است که

تحویل انسان به مسئول نگهداری او بعد از مرگ (۳۳۵)

مافوق آنان است و امر خدای تعالی را نخست او اجرا می‌کند و به ایشان دستور می‌دهد. خدای تعالی هم مافوق همه آنان و محیط بر آنان و سبب اعلا می‌راندن و مسبب الاسباب است. (۱)

وضع انسان در آخرین لحظه حیات

«وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»

«و در آن هنگام همه تماشا می‌کنند، در حالی که ما از شما به او نزدیک‌تریم، ولی شما نمی‌بینید.» (۸۴ و ۸۵ / واقعه)

معنی آیه فوق این است که شما انسان محتضر را تماشا می‌کنید که دارد

۱- المیزان، ج ۳۲، ص ۸۵ و ج ۳۷ ص ۲۸۶.

(۳۳۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

از دستتان می‌رود و پیش روی تان می‌میرد و شما هیچ کاری نمی‌توانید بکنید.

معنای این که فرمود: «ما از شما به او نزدیک‌تریم»، این است که شما او را تماشا می‌کنید در حالی که ما از شما به او نزدیک‌تریم، چون ما به سراسر وجود او احاطه داریم و فرستادگان ما که مأمور قبض روح اویند نیز از شما به وی نزدیک‌ترند، اما نه شما ما را می‌بینید، و نه فرستادگان ما را.

این که مسئله قبض روح را هم به خدا نسبت دادیم و هم به فرستادگان او، به خاطر این است که قرآن کریم این کار را کرده است. یک‌جا مسئله قبض روح را به خدا نسبت داده، و یک‌جای دیگر آن را به ملک‌الموت نسبت داده، و جای دیگر آن را به رسولان خدا نسبت داده است.

محافظت از زندگی انسان چگونه صورت می‌گیرد؟

محافظت از زندگی انسان چگونه صورت می‌گیرد؟ (۳۳۷)

«...وَيُؤَسِّلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً...»

«...و می‌فرستد بر شما نگاهبانان تا ضبط کنند اعمال شما را در همه عمر تا آن که بیاید یکی از شما را مرگ و بگیرد جان شما را فرشتگان ما و ایشان در انجام مأموریت خود هرگز کوتاهی نمی‌کنند.» (۶۱ / انعام)

«حَفَظَةً» کارشان حفظ آدمی است از همه بلیات و مصائب، نه تنها بلای مخصوصی و جهت احتیاج آدمی به این حفظ این است که نشئه دنیوی نشئه اصطکاک و مزاحمت و برخورد است - هیچ موجودی در این نشئه نیست مگر این که موجودات دیگری از هر طرف مزاحم آن‌اند.

(۳۳۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

یکی از این موجودات انسان است، که تا آن‌جا که ما سراغ داریم ترکیب وجودی‌اش از لطیف‌ترین و دقیق‌ترین ترکیبات موجود در عالم صورت گرفته و معلوم است که رقبا و دشمنان چنین موجودی از رقبای هر موجود دیگری بیشتر خواهند بود. و لذا به‌طوری که از روایات هم برمی‌آید، خدای تعالی از فرشتگان خود کسانی را مأمور کرده تا او را از گزند حوادث و دستبرد بلایا و مصائب حفظ کنند و حفظ هم می‌کنند و از هلاکت نگهش می‌دارند، تا اجلش فرا رسد، در آن لحظه‌ای که مرگش فرا می‌رسد، دست از او برداشته و او را به دست بلیات می‌سپارند تا هلاک شود.

خدای سبحان از طرفی ملائکه خود را چنین توصیف کرده که: «...يُفَعِّلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ...» - هرچرا که مأمور شوند انجام می‌دهند،»

(۵۰ / نحل) و از طرفی دیگر فرموده هر امتی گروه‌گان اجل خویش است و وقتی اجلشان فرارسد حتی برای یک ساعت نمی‌توانند

محافظت از زندگی انسان چگونه صورت می‌گیرد؟ (۳۳۹)

آن‌را پس و پیش کنند. از این دو بیان استفاده می‌شود ملائکه مأمور قبض ارواح نیز از حدود مأموریت خود تجاوز نکرده و در انجام آن کوتاهی نمی‌کنند. وقتی معلومشان شد که فلان شخص بایستی در فلان ساعت و تحت فلان شرایط قبض روح شود حتی یک لحظه او را مهلت نمی‌دهند.

این آن معنائی است که از آیه استفاده می‌شود و اما این که این فرستادگان همان فرستادگان قبلی‌اند و آیا حفظه همان موکلین بر قبض ارواحند یا نه؟ آیه شریفه از آن ساکت است و در آن بیش از اشعار مختصری بر وحدت مزبور نیست.

آیا بدن انسان پس از مرگ حفظ می‌شود؟

(۳۴۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«انَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيَهَا حَافِظٌ»

«هیچ نفسی نیست مگر آن که نگهبانی بر او موکل است.» (۴ / طارق)

بعید نیست که مراد به حفظ نفس خود نفس و اعمال آن باشد، که جان‌های انسان‌ها بعد از مردن نیز محفوظ است تا روزی که خداوند سبحان بدن‌ها را دوباره زنده کند. در آن روز جان‌ها به کالبدها برگشته، دوباره انسان به عینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد.

بسیاری از آیات قرآن که دلالت بر حفظ اشیاء دارد، این نظریه را تأیید می‌کند.

شخصیت یک انسان به نفس و یا به عبارت دیگر به روح اوست، نه به بدن او. (به شهادت این که می‌دانیم یک بدن هشتادساله در مدت عمرش چند بار تحلیل می‌رود و اجزاء و سلول‌هایش می‌میرد و مجدداً سلول‌های دیگری جای آن‌ها را پر می‌کند و محافظت از زندگی انسان چگونه صورت می‌گیرد؟ (۳۴۱)

مع‌ذلک این شخص هشتاد ساله همان شخصی است که از فلان پدر و مادر در فلان روز به دنیا آمده بود. در آخرت هم وقتی خدای تعالی بدن فلان شخص را خلق کرد و نفس و یا روح او را در آن بدن دمید، قطعاً همان شخصی خواهد شد که در دنیا به فلان اسم و رسم و شخصیت شناخته می‌شد، هر چند که بدنش با صرف نظر از نفس عین آن بدن نباشد بلکه مثل آن باشد. (۱)

احساس بی‌زمانی انسان در فاصله مرگ و قیامت

«...فَأَمَّا تِلْكَ الْأُمَّةُ الَّتِي كَفَرَتْ أَجْمَعُ إِذْ قَالَ لِلَّهِ رَبُّنَا ائْتِنَا رَبَّنَا بِالْحَقِّ كَمَا كُنَّا نَعْتَقُكَ...»

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۲۰۷ و ج ۴۰ ص ۱۷۱.

(۳۴۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«...خدا او را صد سال بمیرانید، آن‌گاه زنده‌اش کرد، پرسید چه مدتی مکث کردی گفت یک‌روز و یا قسمتی از یک‌روز. فرمود نه بلکه صد سال مکث کردی...» (۲۶۰ / بقره)

از ظاهر این عبارت برمی‌آید که خدای تعالی او را قبض روح کرده، و به همان حال صد سال باقی داشته، و پس از صد سال دوباره روحش را به بدنش برگردانیده است.

این که شخص مزبور میان یک روز و پاره‌ای از یک‌روز تردید کرد دلالت دارد بر این که زنده شدنش در غیر آن ساعتی بوده که از دنیا رفته بود. مثلاً- اگر در اواخر روز از دنیا رفته در اوائل روز زنده شده، و مرگ و زندگی را خواب و بیداری پنداشته، و چون اختلاف ساعات آن دو را دیده تردید کرده، آیا میان این خواب و بیداری یک شب

احساس بی‌زمانی انسان در فاصله مرگ و قیامت (۳۴۳)

فاصله شده یا نه؟ در این جا هاتفی به او می‌گوید: «نه بلکه صد سال مکث کردی!»

صد سال مردن با یک روز یا چند ساعت مردن و سپس زنده شدن فرفری ندارد. در این قصه این حقیقت بیان شده که در قیامت وقتی مردگان زنده می‌شوند چه حالی دارند، و پیش خود چه احساسی دارند. در آن روز مثل همین صاحب قصه شک می‌کنند، که چقدر آریمیدیم:

«و روزی که قیامت به‌پا شود بزهکاران سوگند خورند که جز ساعتی به‌سر نبرده‌اند، در دنیا نیز همان‌طور سرگردان بودند، و کسانی که علم و ایمانش دادند گویند: در مکتوب خدا تا روز قیامت بسر برده‌اید، و اینک روز قیامت است، ولی شما نمی‌دانسته‌اید.» (۵۶ / روم) (۱)

۱- المیزان، ج ۴، ص ۲۸۲.

(۳۴۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

تحولات مراحل زندگی انسان

«... وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

«... شما مردگان بودید و خدا جانتان بداد و بار دیگرتان می‌میراند و باز جانتان می‌دهد و باز سوی او برمی‌گردید چگونه منکر او می‌شوید؟» (۲۸ / بقره)

در این آیات حقیقت انسان را و آنچه را که خدا در نهاد او به ودیعه سپرده، بیان می‌کند، ذخایر کمال، و وسعت دائره وجود او، و آن منزلتی را که این موجود در مسیر وجود خود طی می‌کند، یعنی زندگی دنیا، و سپس مرگ، و بعد از آن زندگی برزخ، و سپس مرگ، و بعد زندگی آخرت، و سپس بازگشت به خدا، و این که این منزل در سیر آدمی است، خاطر نشان می‌سازد.

تحولات مراحل زندگی انسان (۳۴۵)

می‌فرماید: انسان مرده‌ای بی جان بود، خدا او را زنده کرد، و همچنان او را می‌میراند و زنده می‌کند تا در آخر به سوی خود بازگرداند، و آنچه در زمین است برای او آفرید، آسمان‌ها را نیز برایش مسخر کرد و او را خلیفه و جانشین خود در زمین ساخت، و ملائکه خود را به سجده بر او وادار نمود، و پدر بزرگ او را در بهشت جای داده، و درب توبه را برویش بگشود، و با پرستش خود و هدایتش او را احترام نموده به شأن او عنایت فرمود.

این از همان آیاتی است که با آن‌ها به وجود عالمی میان عالم دنیا و عالم قیامت، به نام برزخ، استدلال می‌شود، برای این که در این آیات، دوبار مرگ برای انسان‌ها بیان شده، و اگر یکی از آن دو همان مرگی باشد که آدمی را از دنیا بیرون می‌کند، چاره‌ای جز این نیست که یک اماتة دیگر را بعد از این مرگ تصور کنیم، و آن وقتی است که یک

(۳۴۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

زندگی دیگر میان دو مرگ یعنی مردن در دنیا برای بیرون شدن از آن، و مردن برای ورود به آخرت، یک زندگی دیگر فرض کنیم و آن همان زندگی برزخی است.

میراندن اولی میراندن بعد از تمام شدن زندگی دنیاست، و احیاء اول زنده شدن بعد از آن مرگ، یعنی زنده شدن در برزخ، و میراندن و زنده شدن دوم، و در آخر برزخ، و ابتداء قیامت است. (۱)

حیات ظاهر و حیات باطن و نفی فاصله مرگ

«... وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ!»

«... و به آخرت یقین دارند!» (۴/ بقره)

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۱۰.

حیات ظاهر و حیات باطن و نفی فاصله مرگ (۳۴۷)

در آیات اول سوره بقره به حیات دیگری اشاره شده که انسان‌ها در آن حیات زندگی را از سر می‌گیرند، حیاتی است که فعلاً پنهان است، و نسبت به حیات دنیا جنبه باطن را دارد، نسبت به ظاهر، حیاتی است که زندگی انسان به وسیله آن حیات در همین دنیا و بعد از مردن و در بعث و قیامت یکسره می‌شود. و در بین مرگی، و انعدامی فاصله نمی‌گردد. هم‌چنان که فرمود: «آیا و کسی که مرده و بی جان بود، او را زنده کردیم، و برایش نوری قرار دادیم، تا با آن در میان مردم آمد و شد کند، مثل

کسی است که در ظلمت‌ها قرار دارد و بیرون شدنی برایش نیست...؟» (۱۲۲ / انعام) (۱)

۱- المیزان، ج ۱، ص ۸۶.

(۳۴۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فصل سوّم: خلق مجدد انسان

چگونه بدن انسان مجدداً خلق می‌شود؟

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ،»

«و شما با این که نشئه نخستین را دیدید، چرا متذکر نمی‌شوید؟» (۶۲ / واقعه)

(۳۴۹)

این که چگونه ممکن است، انسان‌ها یکبار دیگر زنده شوند، دلیل این امکان در همین نشئه دنیا است. چون در این نشئه دیدند و فهمیدند که آن خدائی که این عالم را از کتم عدم به هستی آورد و چنین قدرتی داشت، او بر ایجاد بار دومش نیز قادر است.

با علم به نشئه دنیا برای انسان‌ها علمی نیز به مبادی این برهان پیدا می‌شود، برهانی که امکان بعث را اثبات می‌کند. و این برهان، برهان بر امکان حشر بدن‌هاست. و حاصلش این است که بدنی که در قیامت زنده می‌شود و پاداش یا کیفر می‌بیند مثل بدن دنیوی است. وقتی جائز باشد بدنی دنیایی خلق شود و زنده گردد، بدنی اخروی نیز ممکن است خلق و زنده گردد. چون این بدن مثل آن بدن است. حکم امثال در جواز و عدم جواز یکی است.

بدن آخرتی از این نظر که بدن است مثل بدن دنیوی است، نه مثال آن. وقتی مثال آن

(۳۵۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

می‌شود که همه آن خصوصیات و اجزاء که بدن دنیوی داشت از سلول‌ها و گلبول‌ها و سایر مواد داشته باشد و در آن صورت دیگر بدن اخروی نمی‌شود، بلکه همان بدن دنیوی است و فرض ما این است که بدن در آن روز بدنی است اخروی، چیزی که هست مثل بدن دنیوی است.

حال اگر گفته شود که - اگر بدن اخروی مثل بدن دنیوی باشد، با در نظر گرفتن این که مثل هر چیزی غیر آن چیز است، باید انسان در آخرت غیر انسان در دنیا باشد، چون مثل آن است، نه عین آن - در پاسخ می‌گوئیم:

- شخصیت انسان به روح اوست، نه به بدنش و روح هم با مرگ منعدم نمی‌شود، آنچه با مرگ فاسد می‌شود بدن است، که اجزایش متلاشی می‌گردد. پس اگر همین بدن برای نوبت دوم ساخته و پرداخته شد، مثل همان بدنی که در دنیا بود و چگونه بدن انسان مجدداً خلق می‌شود؟ (۳۵۱)

روح آدمی بدان متعلق گشت، انسان عین انسانی خواهد شد که در دنیا می‌زیست. هم‌چنان که می‌بینیم زید در حال پیری عین زید در حال جوانی است با این که از دوره جوانی‌اش تا دوره پیری‌اش چند بار بدنش عوض شده و هر لحظه در حال عوض شدن است و این وحدت شخصیت را همان روح او حفظ کرده است. (۱)

چگونگی برگشت روح به بدن و بازگشت به خدا

«...ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ!»

«...سپس سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد!» (۱۱ / سجده)

۱- المیزان، ج ۳۷، ص ۲۷۴.

(۳۵۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

این رجوع همان است که در آیه قبلی از آن به لقاء خدا تعبیر کرد و فرمود: «...يَلِيْلُ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لِكَافِرُوْنَ»، (۱۰/سجده) موطن و جای آن، روز قیامت است که باید بعد از توفی و مردن انجام شود و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به «ثُمَّ» کرد که بعدیت را می‌رساند.

حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست و شما انسان‌ها در زمین گم نمی‌شوید، بلکه ملک الموت شما را بدون این که چیزی از شما کم شود، بلکه به‌طور کامل می‌گیرد و شما را از بدن‌هایتان بیرون می‌کشد، به این معنا که علاقه شما را از بدن‌هایتان قطع می‌کند.

و چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه «شما» خطاب به ایشان است و (یک عمر می‌گفتید من و شما)، بعد از مردن هم محفوظ و زنده‌اید
چگونگی برگشت روح به بدن و بازگشت به خدا (۳۵۳)

و چیزی از شما کم نمی‌شود، آن چه گم می‌شود و از حالی به حالی تغییر می‌یابد و از اول خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدن‌های شما بود، نه شما و شما بعد از مردن بدن‌ها محفوظ می‌مانید، یا به‌سوی پروردگارتان مبعوث گشته و دوباره به بدن‌هایتان برمی‌گردید.

حقیقت انسان عبارتست از، جان و روح و نفس او، که با کلمه «من - تو» از آن حکایت می‌کنیم و روح آدمی غیر بدن اوست و بدن در وجودش و شخصیتش تابع روح است و روح با مردن متلاشی نمی‌شود و معدوم نمی‌گردد، بلکه در حیطه قدرت خدای تعالی محفوظ است، تا روزی که اجازه بازگشت به بدن یافته و به‌سوی پروردگارش برای حساب و جزاء برمی‌گردد و با همان خصوصیتی که خدای سبحان از آن خیر داده مبعوث شود.

(۳۵۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

این آیه از روشن‌ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجرد نفس می‌کند و می‌فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزء آن است و نه حالی از حالات آن. (۱)

خلقت اول و خلقت دوم انسان

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُذًى، أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى...»

«آیا آدمی می‌پندارد، که او را مهمل از تکلیف و ثواب و عقاب گذارند، آیا در اول قطره آب منی نبود؟ و پس از نطفه خون بسته و آن‌گاه (به این صورت زیبای

۱- المیزان، ج ۳۲، ص ۸۶.

خلقت اول و خلقت دوم انسان (۳۵۵)

حیرت‌انگیز) آفریده و آراسته گردید، پس آن‌گاه از او دو صنف نر و ماده پدید آورد.» (۳۶ تا ۳۹ / قیامت)

می‌فرماید - مگر او نطفه‌ای نبود از منی که در رحمش می‌ریزند. سپس آن انسان و یا آن منی قطعه‌ای لخته خون بود که خدای تعالی با تعدیل و تکمیل اندازه‌گیری و سپس صورت‌نگری‌اش کرد و از انسان دو صنف درست کرد، یکی نر و یکی ماده.

خدای تعالی قادر بر خلقت بار دوم انسان است، به دلیل این که بر خلقت نخستین او قادر بود و خلقت دوم اگر آسان‌تر از خلقت اول نباشد، دشوارتر نیست. (۱)

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۳۳۴.

(۳۵۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ!» (۴۰ / قیامت)

خلقت اولیه و خلقت جدید انسان و جهان

«أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»

«مگر ما از آفریدن بار نخست عالم خسته شدیم؟ (نه همه این را می‌دانند) ولی اصولاً نسبت به خلقت جدید شک دارند!» (۱۵ / ق)

مراد به خلق اول خلقت این نشئه طبیعت با نظامی است که در آن جاری است، و یکی از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان است، البته انسان دنیائی.

خلقت اولیه و خلقت جدید انسان و جهان (۳۵۷)

خلقت جدید شامل آسمان و زمین نیز می‌شود، هم‌چنان که فرمود: «روزی که زمین و آسمان مبدل به زمینی دیگر و آسمانی دیگر می‌شود، و مردم همگی برای خدای واحد قهار آشکار می‌شوند.» (۴۸ / ابراهیم) و خلقت جدید به معنای خلقت نشئه جدید است که منظور از آن نشئه آخرت است.

مراد به خلق تبدیل نشئه دنیا به یک نشئه‌ای دیگر، و دارای نظامی دیگر غیر نظام طبیعی است، که در دنیا حاکم است، برای این که در نشئه آخری که همان خلق جدید است دیگر مرگی و فنائی در کار نیست، و همه زندگی و بقاست، چیزی که هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص نعمت است، و نعمت و عذابی ندارد، و اگر از اهل شقاوت باشد بهره‌اش یکسره نعمت و عذاب است و نعمتی ندارد، و به خلاف نشئه اول و یا بگو خلق اول، که نظام در آن درست بر خلاف

(۳۵۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

آن است (چون هم نعمتش آمیخته با ناگواری‌هاست و هم عذابش آمیخته با لذت است). چیزی که هست در اول لذت بیشتر از الم، و در دوم الم بیشتر از لذت است. (۱)

مفهوم رویش انسان از زمین و بازگشت و خروج از آن

«وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا»

«و خدا شما را چون گیاه از زمین به نحوی ناگفتنی رویانید و سپس هم او است که شما را در زمین برگردانیده و باز به نحوی ناگفتنی از زمین خارج می‌کند»

۱- المیزان، ج ۳۶، ص ۲۳۱.

مفهوم رویش انسان از زمین، بازگشت و خروج از آن (۳۵۹)

(۱۷ و ۱۸ / نوح)

یعنی خدا شما را از زمین رویانید، رویانیدن نبات. چون خلقت انسان بالاخره منتهی می‌شود به عناصر زمینی و خلاصه همین عناصر زمین است، که به‌طور خاصی ترکیب می‌شود و به صورت مواد غذائی درمی‌آید و پدران و مادران آنرا می‌خورند و در مزاجشان نطفه می‌شود و پس از نقل از پشت پدران به رحم مادران و رشد در رحم که آن‌هم به‌وسیله همین مواد غذایی است، به صورت

یک انسان در می‌آید و متولد می‌شود، حقیقت نبات همین است. پس آیه فوق در مقام بیان یک حقیقت است، نه این که بخواهد تشبیه و استعاره‌ای را به کار برد.

منظور از برگرداندن به زمین این است که شما را می‌میراند و در قبر می‌کند.

(۳۶۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزاء از قبر بیرونتان می‌کند.

اعاده انسان به زمین و بیرون آوردن آن در حقیقت یک عمل است و اعاده جنبه مقدمه را برای اخراج دارد و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک عالم است و آن هم عالم حق است، هم‌چنان که در دنیا در عالم غرور بود. (۱)

کیفیت پیدایش زندگانی مجدد انسان

«وَ اذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّبُ الْمَوْتَى...؟»

۱- المیزان، ج ۳۹، ص ۱۷۹.

کیفیت پیدایش زندگانی مجدد انسان (۳۶۱)

«و بیاد آر آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده، چگونه مردگان را زنده می‌کنی...؟» (۲۶۰ / بقره)

آیه فوق بر چند نکته دلالت دارد:

۱- اوّل این که ابراهیم خلیل علیه‌السلام از خدای تعالی درخواست دیدن احیاء را کرد، نه بیان استدلالی و سؤال خود را با کلمه «کَيْفَ» اداء کرد، که مخصوص سؤال از خصوصیات وجود چیزی است، نه از اصل وجود آن.

۲- نکته دوم این که آیه شریفه دلالت می‌کند، بر این که ابراهیم علیه‌السلام درخواست کرده خدا کیفیت احیاء را به او نشان دهد، نه اصل احیاء را، چون درخواست خود را به این عبارات آورد «چگونه مرده را زنده می‌کنی؟» و این سؤال می‌تواند دو معنا داشته

(۳۶۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

باشد، یکی این که، چگونه اجزاء مادی مرده حیات می‌پذیرد و اجزاء متلاشی دوباره جمع می‌گردد، و به صورت موجودی زنده شکل می‌گیرد و خلاصه آن این است که چگونه قدرت خدا به احیاء بعد از موت و فنا تعلق می‌گیرد.

معنای دوّم این که سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان باشد و این که خدا به اجزاء آن مرده چه می‌کند که زنده می‌شود و حاصل آن، سؤال از سبب و کیفیت تأثیر سبب است و این به وجهی همان است که خدای سبحان آنرا ملکوت اشیاء خوانده

است. منظور ابراهیم علیه‌السلام کیفیت به معنای دوم بوده، نه به معنای اوّل.

ابراهیم علیه‌السلام تقاضا نکرد که می‌خواهم بینم اجزاء مردگان چگونه حیات را می‌پذیرند و دوباره زنده می‌شوند، بلکه تقاضای این را کرد که می‌خواهم فعل تو را بینم که چگونه مردگان را زنده می‌کنی و این تقاضا، تقاضای امر محسوس نیست، هر چند

کیفیت پیدایش زندگانی مجدد انسان (۳۶۳)

که منفک از محسوس هم نمی‌باشد، چون اجزائی که حیات را می‌پذیرند مادی و محسوس‌اند و لکن همان‌طور که گفتیم تقاضای آن جناب تقاضای مشاهده فعل خدا است که امری است نامحسوس، پس در حقیقت ابراهیم علیه‌السلام درخواست حق‌الیقین کرده

است. (۱)

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...»

«او کسی است که، شما را از گل آفرید، آن گاه اجلی مقرر فرمود اجل معین پیش

۱- المیزان، ج ۴، ص ۲۹۲.

(۳۶۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

اوست...» (۲/انعام)

انسان وجودش محدود است، از یک طرف به گل که بدو خلقت نوع او از آن است اگر چه بقاء نسلش به وسیله ازدواج و تناسل بوده باشد.

از طرفی دیگر به اجل مقرری که با رسیدن مرگ سر می‌آید و این همان است که آیه شریفه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» هر کسی مرگ را خواهد چشید آن گاه همه به سوی ما بازگشت می‌کنند،» (۵۷ / عنکبوت) متعرض آن است. ممکن هم هست مقصود از این اجل روز بعث باشد که روز بازگشت به خدای سبحان است. چون قرآن کریم گویا می‌خواهد زندگی بین مرگ و بعث و خلاصه عالم برزخ را جزء زندگی دنیا بشمارد.

هم در کلمه «أَجَلٌ» و هم در «أَجَلٌ مُّسَمًّى» مقصود آخر مدت زندگی است نه

محدوده حرکت زندگی انسان (۳۶۵)

تمامی آن، هم‌چنان که از جمله «...فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ...» - «...اجل خدا رسیدنی است...» (۵ / عنکبوت) به خوبی استفاده می‌شود. اجل دو جور است: یکی اجل مبهم و دیگری اجل مسمی، یعنی معین در نزد خدای تعالی و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی‌پذیرد و به همین جهت آن را مقید کرده به «عِنْدَهُ» نزد خدا و معلوم است، چیزی که نزد خداست دستخوش تغییر نمی‌شود: «...ما عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ...» - «...آن چه نزد خداست باقی است...» (۹۶/نحل) و این همان اجل محتومی است که تغییر و تبدیل بر نمی‌دارد.

قرآن کریم می‌فرماید: «...وقتی اجلشان رسید نمی‌توانند حتی یک لحظه آن را پس و پیش کنند.» (۴۹ / یونس)

نسبت اجل مسمی به اجل غیر مسمی نسبت مطلق است، به مشروط. به این معنا که

(۳۶۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

ممکن است، اجل غیر مسمی به خاطر تحقق نیافتن شرطی که اجل معلق بر آن شرط شده تخلف کند و در موعد مقرر فرا نرسد، و لکن اجل حتمی و مطلق راهی برای عدم تحقق آن نیست و به هیچ وجه نمی‌توان از رسیدن آن جلوگیری نمود.

- «...برای هر اجلی نوشته‌ای است. خداوند محو می‌کند نوشته‌ای را که بخواهد و تثبیت می‌کند آن را که بخواهد و نزد

اوست ام‌الکتاب.» (۳۸ و ۳۹ / رعد)

این آیه نشان می‌دهد، که اجل مسمی همان اجل محتومی است که در ام‌الکتاب ثبت شده، و اجل غیر مسمی آن اجلی است که در لوح محو و اثبات نوشته شده است.

ترکیب خاصی که ساختمان بدن آدمی را تشکیل می‌دهد، با همه اقتضائات محدودی که در ارکان آن هست اقتضا می‌کند، که این ساختمان عمر طبیعی خود را چه بسا به صد یا صد و بیست سال تحدیدش کرده‌اند، بکنند. این است آن اجلی که می‌توان

محدوده حرکت زندگی انسان (۳۶۷)

گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده است، لکن این نیز هست که تمامی اجزاء کون با این ساختمان ارتباط و در آن تأثیر دارند و چه بسا اسباب و موانعی که در این اجزاء کون از حیظه شماره بیرون است با یکدیگر برخورد نموده و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان قبل از رسیدن به حد طبیعی خود منقضی گردد و این همان مرگ ناگهانی است.

چه بسا این دو اجل در موردی در یک زمان توافق کنند و چه بسا نکنند و البته در صورت تخالف آن، اجل مسمی

تحقق می‌پذیرد نه اجل غیر مسمی. (۱)

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۹.

(۳۶۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

فصل چهارم: حیات جاودان انسان

استعداد انسان برای زندگی جاودان

«قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.»

«بگو آنچه که در زمین و آسمان‌هاست از کیست؟ بگو از آن خداست، خداوند رحمت بر بندگان را بر خود واجب شمرده و بدون شک همه شما را در روز (۳۶۹)

قیامت یعنی روزی که در قیام آن شکی نیست، جمع آوری خواهد کرد، کسانی که امروز ایمان نمی‌آورند، که آن‌روز زیانکارند.» (۱۲ / انعام)

خدای تعالی مالک است همه آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است و می‌تواند به هر طوری که بخواهد در آن‌ها تصرف کند. خدای سبحان متصف است به صفت رحمت که عبارت است، از رفع حوائج محتاجان و رساندن هر چیزی به مستحق آن.

عده‌ای از بندگان خدا - از آن جمله انسان - صلاحیت زندگی جاودانه و استعداد سعادت در آن زندگی را دارند، پس خدای سبحان به مقتضای مالکیتش می‌تواند در انسان تصرف نماید و چون انسان استحقاق و استعداد زندگی ابدی را دارد لذا او را به چنین زندگی مبعوث خواهد نمود. (۱)

(۳۷۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

چگونگی ادامه زندگی دنیوی انسان در بقا و ابدیت

«... ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ،»

«...این کالای زندگی دنیاست و بازگشتگاه نیک نزد خداست.» (۱۴ / آل عمران)

بقا وجود انسان، وجودی که در سرای دیگر باقی و همیشگی است، جز وجود این سرائی او چیز دیگری نیست، همان وجودی است که مقداری از زمان با تحولات خاصی در این دنیا بسر برده است و آن جز روحی که از بدن ناشی شده و چند صباحی با بدنی

۱- المیزان، ج ۱۳، ص ۳۸.

چگونگی ادامه زندگی دنیوی انسان در بقا و ابدیت (۳۷۱)

- که مجموع اجزائی است که از عناصر زمین فراهم شده و دارای قوه فعاله مخصوصی است، می‌باشد - چیز دیگری نیست. به طوری با این اجزاء و عناصر (یعنی همان اموری که ما آن‌ها را مقدمات بقا و وسیله ادامه حیات و زندگی می‌دانیم)، اتحاد و پیوستگی دارد که اگر فرض ارتفاع آن امور و مقدمات شود فرض ارتفاع آن‌ها عینا فرض عدم «انسان» است، نه آن که فرض ارتفاع آن‌ها فرض

عدم استمرار وجود انسانی باشد!

پس «انسان» در حقیقت آن چیزی است، که افرادی از نوع خود به وجود آورده است و دارای اکل و شرب و نکاح می‌باشد. در هر چیز با «اخذ و عطا» تصرف می‌کند. دارای حس و خیال و عقل و سرور و فرح و خوشحالی و امثال آن می‌باشد. تمام این‌ها قسمت‌هایی است که ملائیم با ذات انسان بوده و ذات او چون مجموع این مطالب است. پاره‌ای از این امور نسبت به پاره دیگر مقدمه بوده و انسان چون موجودی که در سیر و

(۳۷۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

گردش دوری باشد، در آن امور - مانند سیر در مسافت دوری - در گردش است.

هنگامی هم که خداوند متعال او را از «دارفنا» به جهان دیگر که «داربقا» است منتقل کند و خلود و دوام را برای او حتمی بداند و جایش را در ثواب دائم یا عقاب همیشگی مقرر دارد، چنان نیست که وجود ابتدائی او را باطل کرده و ایجاد وجود باقی برای او نموده باشد، بلکه در این انتقال خداوند متعال وجود او را پس از آن که متغیر و در معرض زوال بود ثابت و غیر متحول قرار می‌دهد و وجود انسان پس از انتقال همان است که قبل از انتقال بود، پس ناچار آن وجود یا متنع به نعمت‌هایی از سنخ نعم دنیوی است - با این تفاوت که آن‌ها باقی و دائمی است - و یا آن که معذب به بلاها و مصایبی از سنخ بلا یا و مصایب دنیوی می‌باشد و روشن است که آن نعمت‌ها و بلا یا از - منکوح و ماکول و مشروب و ملبوس و هم‌چنین از مسکن و یا رفیق و قرین و سرور و امثال آن - خارج نیست!

چگونگی ادامه زندگی دنیوی انسان در بقا و ابدیت (۳۷۳)

خداوند متعال در آیه فوق و در آیه «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْأَخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»، (۲۶ / رعد) نفس حیات و زندگی دنیوی را متاع آخرتی شمرده و آن را وسیله انتفاع و التذاد سرای دیگر قرار داده است. این شیواترین بیانی است، که در این مورد از قرآن شریف صادر شده است. (۱)

زندگی بعدی انسان در این دنیا

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَائِكُمْ فَبَصُرَكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدًا»

۱- المیزان، ج ۵، ص ۲۰۹.

(۳۷۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«تو از این زندگی غافل بودی، ما پرده‌ات را کنار زدیم، اینک دیدگانت خیره شده است.» (۲۲ / ق)

لغت «غَفْلَةٌ» در موردی استعمال می‌شود که آدمی از چیزی که پیش روی او و حاضر نزد اوست بی‌خبر بماند، نه در مورد چیزی که اصلاً وجود ندارد و بعدها موجود می‌شود. پس معلوم می‌شود زندگی آخرت در دنیا نیز هست، لکن پرده‌ای میان ما و آن حائل شده است.

دیگر این که کشف غطا و پرده‌برداری از چیزی می‌شود که موجود و در پس پرده است. اگر آن‌چه در قیامت آدمی می‌بیند، در دنیا نباشد، صحیح نیست در آن روز به انسان‌ها بگویند: تو از این زندگی در غفلت بودی، و این زندگی برای مستور زندگی بعدی انسان در این دنیا (۳۷۵)

و در پرده بود، ما پرده‌ات برداشتیم، و در نتیجه غفلت مبدل به مشاهده گشت.

گفتار خدای تعالی درباره مسئله قیامت و زندگی آخرت بر دو وجه است:

یکی وجه مجازات که پاداش و کیفر انسان‌ها را بیان می‌کند.

دوم وجه تجسم اعمال است که آیات بسیاری در قرآن بر آن دلالت دارد.

دسته اول از آیات می‌رساند که خداوند سبحان برای پاداش و کیفر بندگان بهشتی و دوزخی آفریده، که همین الان آماده و مهیاست و تنها پرده‌ای میانه ما و آن حائل است، که آن را نمی‌بینیم و چون با تمام شدن عمر، آن پرده برداشته شد، با آن روبرو می‌شویم.

دسته دوم از آیات می‌رساند که اعمال ما در روز قیامت به صورت نعمت‌های بهشتی و یا عذاب‌های دوزخی مجسم می‌شود. این دسته از آیات نشان می‌دهد بهشت

(۳۷۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

و دوزخ مخلوق و مولود اعمال خود ماست. (۱)

تنهایی و زندگی غیر اجتماعی انسان بعد از مرگ

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...»

«همانا شما تک تک نزد ما آمدید، چنان که نخستین بار شما را آفریدیم و آنچه را به شما عطا کردیم پشت سرتان وا گذاشتید...» (۹۴ / انعام)

خدای تعالی برای ما خبر می‌دهد که انسان از این دنیا که محل حیات اجتماعی

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۷۵.

تنهایی و زندگی غیر اجتماعی انسان بعد از مرگ (۳۷۷)

اوست به عالم دیگری به نام «برزخ» و سپس به عالم آخرت کوچ می‌کند، ولی روش زندگی‌اش بعد از این دنیا انفرادی است. یعنی ارتباطی با تعاون اجتماعی ندارد و به کمک و همکاری دیگران نیازمند نیست و تنها وجود خودش در تمام شئون حیاتی مؤثر خواهد بود و اگر این نظام طبیعی و نوامیس مادی که در این عالم مشاهده می‌شود، در عالم بعدی نیز حکمفرما بود، ناچار باید زندگانی برزخی و اخروی هم مانند حیات دنیوی بر اساس اجتماع و تعاون استوار باشد، ولی انسان همینکه از این عالم رخت برپست دیگر این جریانات را پشت سر انداخته و متوجه پروردگارش می‌شود. دیگر اثری از علوم عملی که ویژه محیط اجتماع و کار است نمی‌ماند، دیگر لزوم استخدام و تصرف و مدنیت و اجتماع تعاونی و سایر احکام و قضاوت‌هایی که در دنیا دارد بی‌مورد خواهد بود، تنها انسان است و اعمالی که انجام داده و نتایج نیک و بد آنها. از این

(۳۷۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

پس چهره حقایق بی‌پرده جلوه‌گر شده و خبر با عظمتی که مورد اختلاف بود ظاهر می‌شود.

آیات زیر: - «و آنچه را گوید به ارث بریم و تنها نزد ما بیاید،» (۸۰ / مریم)

- «همانا شما تک تک نزد ما آمدید چنان که نخستین بار شما را آفریدیم و آنچه را به شما عطا کردیم پشت سرتان وا گذاشتید و شفیعانتان را می‌پنداشتید در شما شریک‌اند با شما نمی‌بینیم، به راستی بین شما گسیخته گشت و آنچه را گمان می‌کردید، از شما گم شد،» (۹۴ / انعام)

- «در آن جا هر تن آنچه را پیش فرستاد، بیازماید و به سوی خدا مولای حقیقی‌شان بازگردانده شوند و آنچه را دروغ می‌بستند از ایشان گم شود،» (۳۰ / یونس)

- «شما را چه شده که همدیگر را یاری نمی‌کنید، بلکه ایشان امروز (قیامت) تسلیم شدگانند،» (۲۵ و ۲۶ / صافات)

تنهایی و زندگی غیر اجتماعی انسان بعد از مرگ (۳۷۹)

- «روزی که زمین به زمین دیگری تبدیل شود و آسمانها نیز، و برای خدای یگانه قهار هویدا شوند» (۴۸ / ابراهیم)
 - «و برای انسان نیست جز آنچه کوشش کرده و کوشش او به‌زودی دیده خواهد شد، سپس آن را پاداش داده شود، پاداش رساتر.» (۳۹ تا ۴۱ / نجم)

امثال این آیات زیاد است و از این‌ها استفاده می‌شود که روش زندگانی انسان بعد از دنیا عوض شده و دیگر به‌طور اجتماع و همکاری زیست نمی‌کند و علمی را که در این عالم اختراع کرده به کار نمی‌بندد و جز از میوه عمل و نتیجه کار و کوشش خود بهره‌ای نمی‌برد، حقیقت اعمالش در آن عالم ظاهر می‌شود و به پاداش آن‌ها می‌رسد. (۱)

۱- المیزان، ج ۳، ص ۱۷۶.

(۳۸۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

رابطه قوام آسمانها و زمین با دوام حیات انسانها

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ»

«و از جمله آیات او این است که آسمان و زمین را با خود سرپا نگه داشته، پس چون شما را با یک دعوت می‌خواند، همه از زمین خارج می‌شوید.» (۲۵ / روم)

از آن‌جایی که آیات نام‌برده در این فراز یعنی خلقت بشر از خاک و خلقتشان به صورت نر و ماده و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و خوابیدنشان در شب، و کار و کسبشان در روز، و نشان دادن برق به ایشان و نازل کردن آب از آسمان، همه آیاتی بود مربوط به تدبیر امر انسان، قهرا مراد به جمله «أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»، هم به کمک سیاق

رابطه قوام آسمانها و زمین با دوام حیات انسانها (۳۸۱)

مربوط می‌شود، به تدبیر امور انسانها و می‌خواهد بفرماید:

ثبات آسمان و زمین بر وضع طبیعی و حال عادی شان به‌طوری که سازگار با زندگی نوع انسانی و مرتبط با آن باشد یکی از آیات اوست.

جمله «ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ...» مترتب بر آن می‌شود و معنایش این می‌شود که - خروج انسانها از زمین بعد از این قیام است و وقتی است، که دیگر آسمان و زمین قائم نیستند، یعنی ویران شده‌اند، هم‌چنان که آیات بسیاری دیگر در مواردی از کلام مجید بر این خرابی دلالت دارد.

و نیز از این جا معلوم می‌شود که مراد از جمله «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (۲۲ / روم) خلقتی است که مربوط و نافع به زندگی بشر است، نه اصل خلقت آن‌ها.

(۳۸۲) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

آیات نام‌برده در این فراز به‌طور ترتیب ذکر شده است، اول شروع شده به مسئله خلقت انسان، و پیدایش او و آن‌گاه مسئله دو صنف بودن و نر و ماده بودنش، سپس مرتبط بودن وجودش به وجود آسمان و زمین و آن‌گاه اختلاف زبان‌ها و رنگ‌هایش، پس از آن سعی و کوشش او در طلب رزق، و آرامش و خوابیدنش در شب، آن‌گاه نشان دادن برق به او، و نازل کردن باران، و در آخر قیام آسمان و زمین تا روزی معین، یعنی روزی که آن سرآمدی که برای حیات بشر در زمین مقدر شده به پایان برسد و آن‌گاه مسئله معاد و از سرگرفتن زندگیش، ذکر شده است. این بود پاره‌ای نکاتی که در ترتیب آیات هست. (۱)

۱- المیزان، ج ۳۱، ص ۲۷۳.

رابطه قوام آسمانها و زمین با دوام حیات انسانها (۳۸۳)

نشانه‌های زندگی قبلی انسان

«... يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ»

«... بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می‌کند، ولی جز گروه فاسقان کسی را بدان گمراه نمی‌کند.» (۲۶ / بقره)
آیه شهادت می‌دهد، به این که یک مرحله از ضلالت و کوری دنبال کارهای زشت انسان به‌عنوان مجازات در انسان گنهکار پیدا می‌شود. این غیر آن ضلالت و کوری اولی است که گنهکار را به گناه واداشت.

(۳۸۴) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

در آیه فوق اضلال را اثر و دنباله فسق معرفی کرده، نه جلوتر از فسق، معلوم می‌شود، این مرحله از ضلالت غیر از آن مرحله‌ای است که قبل از فسق بوده و فاسق را به فسق کشانده است.

از ظاهر آیات مربوط در این زمینه بر می‌آید که انسان در ماورای زندگی این دنیا حیات دیگری قرین سعادت و یا شقاوت دارد، که آن زندگی نیز اصولی و شاخه‌هائی دارد، که وسیله زندگی اویند و انسان به‌زودی یعنی هنگامی که همه سبب‌ها از کار افتاد و حجاب برداشته شد، مشرف به آن زندگی می‌شود و بدان آگاه می‌گردد.

و نیز از کلام خدای تعالی بر می‌آید که برای آدمیان حیات و زندگی دیگری قبل از زندگی دنیا بوده، که هر یک از این سه زندگی از زندگی قبلی اش الگو می‌گیرد. واضح‌تر این که انسان قبل از زندگی دنیا، زندگی دیگری داشته و بعد از آن نیز زندگی دیگری

نشانه‌های زندگی قبلی انسان (۳۸۵)

خواهد داشت و زندگی سومش تابع حکم زندگی دوم او، و زندگی دومش تابع حکم زندگی اولش است. پس انسانی که در دنیا است، در بین دو زندگی قرار دارد، یکی سابق و یکی لاحق، این آن معنائی است که از ظاهر قرآن استفاده می‌شود.
از آیات ذر و میثاق بر می‌آید که خداوند از بشر قبل از آن که به دنیا بیاید، پیمان‌هائی گرفته و معلوم می‌شود که قبل از زندگی دنیا یک‌نحوه زندگی داشته است. (۱)

ارتباط اول خلقت انسان با آخر زندگی او

«... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ...»

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۷۴.

(۳۸۶) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

«چنان که شما را آغاز کرد برمی‌گردید. گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی برایشان راست شد...» (۲۹ و ۳۰ / اعراف)
در روایتی از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام در ذیل آیه فوق نقل شده: خداوند در همان چینی که بشر را خلق می‌کرد مؤمن و کافر، شقی و سعید خلق فرمود. و در روز قیامت هم مهتدی و گمراه مبعوث می‌شوند.

در تفسیر قمی نقل شده: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: شقی آن کسی است که در شکم مادرش شقی بوده و سعید آن کسی است که در شکم مادرش سعید آفریده شده.

گرچه این روایات از حیث مفاد مختلف‌اند و لکن همه در افاده این که آخر خلقت به‌شکل اول خلقت است مشترک‌اند. البته این روایات وهم‌چنین آیات در مقام اثبات سعادت

ارتباط اول خلقت انسان با آخر زندگی او (۳۸۷)

و شقاوت ذاتی نیستند.

روایات بسیاری که در این مورد وارد شده مانند، آیات از حیث مضمون و نحوه بیان مختلف‌اند: آیات مورد استناد به شرح زیرند:

۱- «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ...»

«او کسی است که شما را به هر نحوی که بخواهد، در رحم مادران صورت‌گیری و نقش بندی می‌کند.» (۶ / آل عمران)

۲- «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرًا وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنًا...»

«او کسی است که شما را آفرید، اینک بعضی از شما کافر و بعضی مؤمن هستید...» (۲/تغابن)

۳- «...هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ

(۳۸۸) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

أُمَّهَاتِكُمْ...»

«... او به شما داناست، روزی که او شما را از مواد زمین ایجاد می‌کرد و شما خودتان بی‌خبر بودید و آن‌گاه که شما در شکم مادرانتان جنین‌هائی بودید...» (۳۲/نجم)

۴- «...كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»

«...همان‌طور که خلقتتان را آغاز کرد، به‌سویش بازگشت خواهید کرد، گروهی هدایت یافته و گروهی دیگر ضلالت بر آنان حتم شده است...» (۲۹ و ۳۰ / اعراف)

سیاق آیات و مخصوصاً آیه آخری دلالت بر این که اجمالاً نوع انسان به قضاء الهی به دو جور و دو قسم تقسیم شده و اما تفصیل این اجمال و این که چه کسانی از این قسم ارتباط اول خلقت انسان با آخر زندگی او (۳۸۹)

و چه اشخاصی از آن قسم‌اند، این مربوط به اعمال اختیاری خود انسان است، تا بینی عملشان چگونه باشد و به عبارت دیگر آن قضائی که در اول خلقت و ابتداء وجود گذشته قضاء مشروط بوده و اما در مرحله بقاء وقتی آن مشروط مطلق و حتمی می‌شود که پای افعال اختیاری به میان آید، چه افعال اختیاری است که مستبع سعادت و یا شقاوت و مستلزم هدایت و یا ضلالت می‌شود. (۱)

۱- المیزان، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

(۳۹۰) روح و زندگی از دیدگاه قرآن و حدیث

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۳۵۷۰۲۳-۲۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

